



بهشت دنیایی و جامعه ملنی در بعد از ظهور

محدث نوری



بہشت دنیایی و جامعہ مدنی در بعد از ظہور

(بخشهایی از کتاب شریف نجم الثاقب)

مؤلف:
محدث نوری

نوری، حسین بن محمد تقی، ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ (نجم الثاقب)
بهشت دنیایی و جامعه مدنی در بعد از ظهور/مؤلف
حسین طبرسی. قم: مؤسسه گل یاس، ۱۳۷۸.
۲۲۴ ص.

این کتاب بخشی از کتاب نجم الثاقب می باشد.

کتابنامه بصورت زیر نویس

۱ - حجّة بن الحسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۶ ق. - ۲. مهدویت.

الف. مؤسسه گل یاس. ب. عنوان. ج. نجم الثاقب

۲۹۷/۹۵۹

ب۹/۳۰۱ن۹/۵۱BP

بهشت دنیایی و جامعه مدنی در بعد از ظهور

مؤلف *** محدث نوری

ناشر *** گل یاس

حروفچینی *** گل نرگس

نوبت چاپ *** مرتبه اول

تاریخ چاپ *** پائیز ۱۳۷۸

تیراژ *** ۵۰۰۰ جلد

قیمت *** ۶۵۰ تومان

مرکز پخش:

قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - طبقه پنجم - پلاک ۱۷۹ -

مرکز پخش گل نرگس - تلفن: ۷۴۴۰۸۳

شماره شابک: 964-92417-4-4 ۴-۴-۹۲۴۱۷-۹۶۴

(حق چاپ محفوظ است)



مقدمه ناشر:

یکی از وظایف مسلمین در زمان غیبت امام زمان (عج)، گسترش نام و یاد آن حضرت می‌باشد. بر این اساس و در راستای تحقق بخشیدن به این هدف، ابزارهای فرهنگی سهم عمده‌ای را دارا می‌باشند که نشر و پخش کتاب یکی از این ابزارها می‌باشد.

ما به حول و قوّه الهی سعی داریم با استفاده از امکانات محدود خود در زمینه آگاهی بخشیدن به مسلمانان و بلکه تمام مردم جهان پیرامون وجود مقدّس امام زمان (عج) و زنده کردن یاد آن حضرت در اذهان مردم تلاش نمائیم.

کتاب بسیار ارزشمند و پرمحتوای نجم الثاقب (تألیف میرزا حسین طبرسی نوری)، یکی از بهترین کتابهایی است که تا کنون در مورد امام زمان (عج) به رشته تحریر در آمده است و تا کنون بارها بوسیله ناشران مختلف تجدید چاپ گردیده است، ولی به علّت حجیم بودن کتاب و محدود بودن طیف خوانندگان آن، آنطور که باید مورد توجه عموم قرار نگرفته است. لذا تصمیم گرفتیم که این کتاب را در چند کتاب مجزّا و با عناوینی

متناسب با محتوای آنها به چاپ برسانیم تا بدین وسیله هم این کتاب، تا حدی جایگاه واقعی خود را در میان عموم مردم پیدا کند و هم اینکه هر کسی به هر بخشی از این کتاب که علاقمند بود راحت‌تر بتواند آن را تهیه نماید.

کتاب *نجم الثاقب* به شش کتاب کوچکتر تقسیم گردیده است بدین ترتیب که: بخش‌های ۱ و ۶ در کتاب «شگفتی‌ها و معجزاتی از امام زمان (عج)»؛ بخش‌های ۲ و ۳ در کتاب «بهشت دنیایی و جامعه مدنی در بعد از ظهور»؛ بخش‌های ۴ و ۵ در کتاب «امام زمان (عج)، خیال یا واقعیت»؛ بخش ۸ و قسمت‌هایی از بخش ۷ در کتاب «ما امام زمان (عج) را دیده‌ایم»؛ قسمت‌های بعدی بخش ۷ در کتاب «طول عمر امام زمان (عج) و قواعد نجوم در این مورد»؛ و بخش‌های ۹ و ۱۰ و ۱۱ در کتاب «راه‌های ملاقات با امام زمان (عج)» گنجانده شده است.

به این امید که تمام جهانیان به وجود حضرت ایمان بیاورند و با رشد فکری و اصلاح خویشتن، خود را آماده ظهور امام زمان (عج) نمایند و بدین وسیله، سعادت درک بهشت دنیایی این جهان یعنی زندگی در زمان دولت حقّه امام زمان (عج) را پیدا کرده و سعادت دنیا و آخرت را کسب نمایند.

بخش فرهنگی مؤسسه گل یاس

مقدمه نویسنده:

سپاس بیرون از اندازه و قیاس، سزاوار قائمی است بالذات، غایب از عالم اندیشه و حواس و ستایش بی حد و احصا، لایق صاحبی است مأمول و مرتجی، در زمان شدت و رخاء. (بخش اول این کتاب) در ذکر اسامی و القاب و کنیه‌های آن حضرت علیه السلام که از صریح و فحوای کتاب و سنت و تصریح روات و محدثین و علمای رجال و غیرهم به دست آمده و آن یکصد و هشتاد و دو اسم است و اسم بر هر سه اطلاق می‌شود. (بخش بعدی) مشتمل بر دو فصل است: فصل اول در شمایل آن جناب با استقصای نام و ایجاز در کلام. فصل دوم در خصایص آن جناب و الطافات خاصه الهیه که به آن حضرت علیه السلام شده یا خواهد شد بالنسبه به جمیع انبیاء و اوصیاء گذشته علیهم السلام یا بالنسبه به اکثر ایشان که معدودی در بعضی از آنها با آن جناب شرکت دارند و آنچه مذکور می‌شود از آنها در اینجا چهل و شش است.

بخش ۱

اسما و القاب و کنیه‌های آن حضرت و وجه تسمیه آنها

در اسما و القاب و کنیه‌های شریفه حضرت مهدی - صلوات الله علیه - که در قرآن مجید و سایر کتب سماویه و اخبار اهل بیت علیهم السلام و السنه رواات و محدثین، مذکور و در کتب اخبار و سیر و رجال ثبت شده، با اشاره به ستر آن و به همان طریق که علمای اعلام، اسامی و القاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را ذکر نمودند؛ در این مقام سلوک نمودم، با تحرّز از بعضی استنباط مستحسنه که دیگران در این مقام کردند که اگر در این جا رعایت می‌کردم، اضعاف موجود مذکور می‌شد و بر تمامی آنها اطلاق اسم می‌شود.

آنچه در این جا ذکر می‌شود، ۱۸۲ اسم است.

اول: «احمد»

شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «بیرون می‌آید مردی از فرزندان من در آخر الزمان ...» تا آنکه فرمود: «برای او دو اسم است،

اسمی مخفی و اسمی ظاهر، اما اسمی که مخفی است، احمد است.
«الخ»

در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده، از حدیقه که گفت:
شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که ذکر کرد مهدی را، پس فرمود:
«بیعت می‌کنند با او، میان رکن و مقام. اسم او احمد است و
عبدالله و مهدی؛ پس اینها نامهای اوست.»

در تاریخ «ابن خشاب» و غیره، روایت است که: «آن جناب،
صاحب دو اسم است و ظاهراً مراد، دو اسم مبارک
رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.»

دوم: «اصل»

شیخ کشی در رجال خود، روایت کرده از ابی حامد بن ابراهیم
مراغی که گفت: نوشت ابو جعفر بن احمد بن جعفر قمی عطار:
«نبود از برای او ثالثی در زمین در قرب به «اصل» و توصیف
نمود ما را برای صاحب ناحیه‌ای، جواب بیرون آمد که واقف
شدم بر آنچه وصف کردی به آن، اباحامد را که خدایش عزیز
کند به طاعت خود. فهمیدم حالتی را که بر آن حالت است که به
اتمام رساند خداوند آن را برای او به احسن از آن، خالی ندارد
او را از تفضل خود بر او، خداوند ولی او باشد، بر او باد بیشتر
سلام و مخصوص تو را.»

ابوحامد گفت: «این در رقعهای طولانی بوده و در آن امر و نهی بود به سوی برادرزاده کثیر. در رقعہ مواضعی بود که آن را مقرض کرده بودند و داده شد رقعہ، به هیأت خود به علان بن حسن رازی.»

نوشت مردی از اجله برادران ما که او را می‌نامیدند حسن بن نصر، آنچه را که بیرون آمده بود در حق ابی حامد، فرستاد او را به سوی پسرش، ظاهر آن است که مراد از «اصل» و صاحب ناحیه و صاحب توقیع، امام عصر علیه السلام باشد.

حسن بن نصر، همان است که شیخ کلینی، در باب مولد آن جناب علیه السلام روایت کرده از سعد بن عبدالله که گفت: حسن بن نصر و ابوصدام و جماعتی، بعد از وفات حضرت امام حسن علیه السلام سخن گفتند در باب آنچه در دست وکلا است و اراده کردند که فحص کنند در باب حجّت زمان. پس حسن بن نصر به نزد ابوصدام آمد و گفت: «من اراده دارم که حجّ کنم.»

ابوصدام به او گفت: «حجّ را در این سال تأخیر بینداز!»
حسن گفت که: «من در خواب هراسان می‌شوم، یعنی خواب هولناک می‌بینم و ناچارم از بیرون رفتن.»

و به احمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد و از برای ناحیه، مالی به او داد و گفت: از دست خود بیرون مکن مگر بعد از تبیین امر.»

حسن گفت: من چون وارد بغداد شدم، خانه‌ای کرایه کردم و در آن خانه آمدم؛ پس بعضی از وکلا، جامه‌ای چند و قدری اشرفی نزد من آورده، گذاشت. من به او گفتم: «این چه چیز است؟»

گفت: «همان است که می‌بینی.»

پس دیگری مثل آن آورد و دیگری، تا آنکه خانه پر شد. آنگاه احمد بن اسحق با تمام آنچه نزد او بود، آمد. تعجب کردم و متفکر ماندم.

پس وارد شد بر من رقعۀ آن مرد، یعنی حضرت صاحب‌السلام^{علیه السلام} که چون از روز، فلان قدر بگذرد آنچه با تو است حمل کن، یعنی بردار و متوجه سر من رأی شو. پس برداشتم آنچه نزد من بود و رحلت نمودم و در راه شصت نفر دزد بودند که قافله را برهنه می‌کردند. من گذشتم و خداوند مرا نجات داد از آن.

پس وارد سامره شدم و فرود آمدم و رقعۀ به من رسید که: «آنچه با تو است بردار و بیاور!» من آنها را در سلّهای حمالها گذاشتم، چون به دهلیز خانه رسیدم، غلام سیاهی را دیدم که ایستاده. به من گفت: «تو حسن بن نصری؟»

گفتم: «آری!»

گفت: «داخل خانه شو!»

و من داخل خانه شدم و سلّهای حمالها را خالی کردم. در

کنج خانه، نان بسیاری دیدم. به هر یک از حمّالها یک قرص نان دادم. بیرون رفتند. اطاقی را دیدم که پرده بر او آویخته بود و از آنجا مرا کسی ندا کرد که: «ای حسن بن نصر! خدای را حمد کن بر آنچه بر تو منت گذاشت؛ شک مکن که شیطان می‌خواهد تو شک کنی.»

دو جامه برای من بیرون فرستاد و فرمود: «بگیر این را! پس زود است که محتاج شوی به آن دو.»

من آن دو جامه را گرفتم و بیرون آمدم.

سعد بن عبدالله گفت: «حسن برگشت و در ماه رمضان فوت شد و در آن دو جامه، او را دفن کردند.»

ظاهراً خبر اوّل متعلق است به حضرت امام حسن علیه السلام.

در کتب رجالیه، مذکور است که مراد از «اصل» امام است و به همین خبر استشهاد نمودند. گویا معین نشد که خبر، متعلق به کدام یک از ایشان است، لکن در اراده امام، از آن سخنی نیست و وجه بودن امام عصر علیه السلام یا هر امامی، اصل ظاهر است، چه ایشانند اصل هر علم و خیر و برکت و فیض، هیچ حقی در دست احدی نیست مگر آنکه منتهی شود لابد به ایشان و نعمتی به احدی نمی‌رسد مگر به سبب ایشان و مرجع و ملاذ عبادند در دنیا و برزخ و آخرت. مقصود اصلیند از خلقت جمیع عوالم علویّه و سفلیّه.

سوم: «اوقیدمو»

فاصل المعی میرزا محمد نیشابوری در کتاب «ذخیره الالباب» معروف به «دوائر العلوم» ذکر کرده که: «اسم آن جناب در تورات به لغت ترکوم اوقیدمو است.»

چهارم: «ایزد شناس»

پنجم: «ایزد نشان»

در کتاب مذکور، مسطور است که این دو، نام آن جناب است در نزد مجوس. شیخ بهایی رحمته الله در «کشکول» فرموده که: «فارسیان، آن جناب را ایزدشناس و ایزد نشان گویند.»

ششم: «ایستاده»

و نیز در آنجا ذکر کرده که: «این نام آن جناب است در کتاب شامکونی.»

هفتم: «ابوالقاسم»

در اخبار مستفیضه، به سندهای معتبره، از خاصه و عامه روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده: «مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من است.» در کمال الدین است از ابی سهل نوبختی از عقید خادم که گفت: «آن جناب مکنی است به ابی القاسم.»

در تاریخ ابن خشاب، روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «خلف صالح، از فرزندان من است. اوست مهدی، اسم او

محمد است. کنیه او ابوالقاسم.»

روایت کرده از قاسم بن عدی، که او گفت: «می‌گویند: کنیه
خلف صالح، ابوالقاسم است.»

در بعضی اخبار نهی رسیده از کنیه گذاشتن به ابوالقاسم. اگر
اسم، محمد باشد، بعضی تصریح کردند به حرمت ذکر آن
حضرت به این کنیه در مجالس و اینکه حکم آن حکم اصلی آن
جناب است که بیاید.

هشتم: «ابوعبدالله»

گنجی شافعی در کتاب «بیان» در احوال صاحب الزمان علیه السلام
روایت کرده از حذیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «اگر نماز از
دنیا مگر یک روز، هر آینه می‌انگیزاند خداوند، مردی را که اسم
او اسم من است و خلق او خلق من، کنیه او ابوعبدالله است و
بیاید که آن جناب، مکنی است به کنیه جمیع اجداد
طاهرین خود.»

نهم: «ابو جعفر»

دهم: «ابو محمد»

یازدهم: «ابو ابراهیم»

حزینی در هدایه گفته که: «کنیه آن جناب ابوالقاسم و

ابوجعفر است.»

روایت شده که از برای آن جناب است کنیه یازده امام از پدران و عم آن حضرت، امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از مناقب قدیمه که اول آن چنین است: خبر داد ما را احمد بن محمد بن سمط، در اواسط سنه ۳۳۵ گفت: «قرائت کردم این کتاب را بر ابی الحسن علی بن ابراهیم انباری در واسط، ماه ربیع الاخر.» گفت: «خبر داد مرا ابوالعلا، احمد بن یوسف بن مؤید انباری در سال ۳۲۶. الخ» مشتمل است بر اجمالی از احوال همه ائمه علیهم السلام و تاکنون مؤلف آن معلوم نشده و در آنجا نیز این روایت را نقل کرده.

دوازدهم: «ابوالحسن»

سیزدهم: «ابوتراب» خواهد بود که هر دو، کنیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اگرچه در دوّمی، فی الجمله تائی می رود مگر آنکه مراد از ابوتراب، صاحب خاک و مرتبی زمین باشد؛ چنانچه یکی از وجوه قرار دادن این کنیه است برای آن حضرت و بیاید در تفسیر آیه شریفه «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...»^۱ که فرمودند: «ربّ زمین، امام زمین است و اینکه به نور حضرت مهدی علیه السلام مردم مستغنی شوند از نور آفتاب و ماه.»

چهاردهم: «ابوبکر»

که یکی از کنیه‌های جناب رضاع‌الیه است؛ چنانچه ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبین» و غیر او ذکر کردند.

پانزدهم: «ابوصالح»

در «ذخیره الالباب» ذکر کرده که آن جناب، مکتبی است به ابوالقاسم و ابوصالح و این کنیه معروفه آن حضرت است. در میان عربها، بلدی و بادیه‌نشین و پیوسته در توسلات و استغاثات خود، آن جناب را به این اسم می‌خوانند و شعرا و ادبا در قصاید و مدایح خود ذکر می‌کنند و از بعضی قصص آینده معلوم می‌شود که در سابق، شایع بوده و در باب نهم، ذکر مأخذی برای این کنیه خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

شانزدهم: «امیر الامر»

لقبی است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن جناب را خواندند به آن؛ چنانچه ثقة جلیل، فضل بن شاذان در کتاب «غیبت» خود روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «بعد از ذکر جمله‌ای از فتن و حروب و آشوبها، بیرون می‌آید دجال و مبالغه می‌کند در اغوا و اضلال، پس ظاهر می‌شود امیر امره و قاتل کفره و سلطان مأمول که متحیر است در غیبت او عقول و او نهم از فرزندان تو است ای حسین که ظاهر می‌شود بین رکنین و غلبه می‌کند بر ثقلین.»

هفدهم: «احسان»

هیجدهم: «أُذُنُ سَامِعَةٍ»

نوزدهم: «ایدی»

اول را در «هدایه» و «مناقب» قدیمه از القاب آن جناب
شمرده‌اند، دوّم و سوّم در هدایه است و ظاهراً مراد از «ایدی»
که جمع ید است، به معنی نعمت باشد.

در این جا چنانچه صدوق در «کمال الدّین» و ابن شهر
آشوب در «مناقب» روایت کردند از حضرت کاظم علیه السلام که
فرمود: «در تفسیر آیه شریفه «... وَ اسْبَغَ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ
بَاطِنَةً...»^۱ که نعمت ظاهره، امام ظاهر است و نعمت باطنه، امام
غایب است.» و در مواضع بسیاری از قرآن، نعمت تفسیر شده
به امام علیه السلام.

بیستم: «بقیة الله»

در ذخیره گفته که این نام آن جناب است، در کتاب ذوهر و
در غیبت فضل بن شاذان روایت شده از امام صادق علیه السلام که در
ضمن احوال قائم علیه السلام فرمود: «پس چون خروج کرد، پشت
می‌هد به کعبه و جمع می‌شوند ۳۱۳ مرد و اول چیزی که تکلم

می فرماید، این آیه است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...»^۱
آنگاه می فرماید: منم بقية الله و حجّت او و خلیفه او بر شما، پس
سلام نمی کند بر او سلام کننده‌ای مگر آنکه می گوید: السّلام
علیک یا بقية الله فی ارضه.»

شیخ فرات بن ابراهیم در تفسیر خود، روایت کرده از عمران
بن واهر گفت که: «مردی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض
کرد که: «ما سلام بکنیم به حضرت قائم علیه السلام به امرة المؤمنین،
یعنی بگوییم به او یا امیرالمؤمنین!؟»

فرمود: «نه! این اسمی است که نامید به آن، خداوند،
امیرالمؤمنین علیه السلام را که نامیده نمی شود احدی پیش از او و نه
بعد از او، مگر آنکه کافر باشد.»

گفت: «چگونه سلام کنیم بر او؟»

فرمود: «بگویید: السّلام علیک یا بقية الله.»

آنگاه خواند حضرت: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...»

بیست و یکم: «بئر معطله»

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از امام صادق علیه السلام روایت
کرده که در تفسیر شریفه «... وَبِئْرِ مَعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ.»^۲ فرمود:

۱ - سورة هود آیه ۸۶

۲ - سورة حج آیه ۴۵

« که این مثلی است جاری شده برای آل محمد علیهم السلام . بئر معطله، آن چاهی است که از او، آب کشیده نمی‌شود و آن امامی است که غایب شده.»

پس اقتباس نمی‌شود از او، علم تا وقت ظهور؛ یعنی به اسباب ظاهره متداوله از برای هر کس در هر وقت، چنانچه میسر بود در عصر هر امامی، غیر از آن جناب که قصر مرتفع بودند اگر مانع خارجی نبود، پس منافات ندارد با آنچه ذکر خواهیم نمود در باب دهم از تمکن انتفاع به علم و سایر فیوضات از آن جناب به غیر اسباب متعارفه از برای خواص بلکه غیر ایشان نیز.

بیست و دوّم: «بلد الامین»

یعنی قلعه محکم خداوند که کسی را به وی تسلطی نیست. فاضل متّبع، میرزا محمد رضا مدرّس در جنّات الخلود، آن را از القاب آن جناب شمرده.

بیست و سوّم: «بهرام»

بیست و چهارم: «بنده یزدان»

این دو اسم آن حضرت است در کتاب ایستاع؛ چنانچه در «ذخیره الالباب» ذکر نمود.

بیست و پنجم: «پرویز»

اسم آن جناب است در کتاب برزین از رفرس، چنانچه در کتاب مزبور است.

بیست و ششم: «برهان الله»

اسم آن جناب است در کتاب انکلیون، چنانچه در آنجا ذکر نموده.

بیست و هفتم: «باسط»

در «هدایه» و «مناقب» قدیمه از القاب آن جناب شمرده شده و آن، به معنی فراخ کننده و گسترنده است و فیض آن حضرت چنان که خود فرمودند، مانند آفتاب به همه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره‌ور است و در ایام حضور و ظهور، عدلش، چنان منبسط و عام شود که گرگ و گوسفند با هم محشور شوند.

در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم روایت است از ابن عبّاس که گفت: «در ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه باقی نماند نه یهودی و نه نصرانی و نه صاحب ملّتی، مگر آنکه داخل می‌شود در اسلام تا اینکه مامون می‌شوند گوسفند و گرگ و گاو و شیر و انسان و مار، حتی پاره نمی‌کند موش، خیکی را.»

شیخ مقدّم احمد بن محمّد بن عیاش در مقتضب الاثر، به سند خود روایت کرده از عبدالله بن ربیعۀ مکی، از پدرش که گفت: من از کسانی بودم که با عبدالله بن زبیر کار می‌کردیم در کعبه و او عمله را امر کرده بود که مبالغه کنند در رفتن به زمین یعنی برای پایه؛ گفت: پس رسیدم به سنگی مانند شتری و در

آن نوشته‌ای یافتیم تا اینکه می‌گوید آن را خواندم و در آن بود: «بسم الاول لاشيء قبله لا تمنعوا الحکمة اهلها تظلموهم و لا تعطوها غیر مستحقها فتظلموها.» و آن طولانی است.

در آن ذکر شده بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و صفات حمیده و کردار جمیله و مقرّر و مدفن آن جناب و همچنین هر یک از ائمه طاهرین علیهم السلام تا آنکه در حق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گفته که: «مدفون می‌شود در مدینه محدّثه، آنگاه منتظر بعد از او، اسم او، اسم پیغمبر است. امر می‌کند به عدل و خود به آن رفتار می‌نماید. نهی می‌کند از منکر و خود از آن اجتناب می‌فرماید. بر طرف می‌کند خداوند به سبب او تاریکیها را، دور می‌کند به او شکّ و کوری را، حشر می‌کند گرگ در روزگار او با گوسفند. خشنود می‌شود از او ساکن در سما، مرغان در هوا، ماهیان در دریا. ای! چه بنده که چقدر ارجمند است بر خداوند تبارک و تعالی، خوشا حال آنکه او را اطاعت کند، وای بر آنکه نافرمانی او کند! خوشا به آن کس که در پیش روی او مقاتله کند و بکشد یا کشته شود. بر آنان باد درودها از پروردگار ایشان و رحمت؛ ایشانند هدایت یافتگان، ایشانند رستگاران؛ ایشانند فیروزشدگان.»

بیست و هشتم: «بقیة الانبیاء»

و این با چند لقب دیگر مذکور است در خبری که حافظ

بُرسی در «مشارق الانوار» روایت کرده از حکیمه خاتون، به نحوی که عالم جلیل، سید حسین مفتی کرکی، سبط محقق ثانی در کتاب «دفع المنادات» از او نقل کرده که او گفت: «مولد قائم علیه السلام شب نیمه شعبان بود.»

تا آنکه می‌گوید: آن جناب را آوردم به نزد برادرم، حسن بن علی علیه السلام، پس مسح فرمود به دست شریف، بر روی پرنور او که نور انوار بود و فرمود: «سخن گوای حجّة الله و بقیّة انبیاء و نور اصفیا و غوث فقرا و خاتم اوصیا و نور اتقیا و صاحب کره بیضاء!»

پس فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله...» تا آخر آنچه در باب ولادت گذشت.

لکن در نسخه مشارق حقیر، چنین است: «سخن گوای حجّة الله، بقیّة انبیاء، خاتم اوصیا، صاحب کره بیضاء، مصباح از دریای عمیق شدید الضیاء، سخن گوی ای خلیقه اتقیا، نور اوصیا!» الخ

بیست و نهم: «تالی»

یوسف بن قزعلی، سبط ابن جوزی، آن را در مناقب از القاب آن جناب شمرده.

سی ام: «تأیید»

در «هدایه» از القاب آمده و آن به معنی نیرو و قوّت دادن

است. در «کمال الدین» روایت شده از امیرالمؤمنین علیه السلام که بعد از ذکر شمایل و نامهای آن جناب فرمود که: «می‌گذارد دست خود را بر سرهای عباد، نمی‌ماند مؤمنی مگر آنکه دلش سخت‌تر می‌شود از پاره آهن و می‌دهد خداوند به آن مؤمن، قوت چهل مرد.»

سی و یکم: «تمام»

در «هدایه» از القاب آن جناب شمرده شده و معنی آن واضح است، زیرا آن حضرت در صفات حمیده و کمال و افعال و شرافت نسب و شوکت و حشمت و سلطنت و قدرت و رأفت، تام و تمام و بی عیب و منقصت و زوال است. محتمل است که مراد از تمام، متمم و مکمل باشد، زیرا به آن جناب، تمام شود خلافت و ریاست الهیه در زمین و آیات باهره و علوم و اسرار انبیا و اوصیا، این اطلاق، شایع است در استعمال.

سی و دوّم: «ثائر»

در مناقب قدیمه از القاب آن جناب شمرده شده و «ثائر» کینه خواه را گویند که آرام نگیرد تا قصاص نماید و خواهد آمد که آن جناب، مطالبه خون جدّ بزرگوار خود بلکه خون جمیع اصفیا را کند. و در دعای ندبه است: «این الطالب بذحول الانبیاء و ابناء الانبیاء این الطالب بدم المقتول بکربلا.»

سی و سوم: «جعفر»

شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از حمزة بن الفتح که گفت: «مولودی برای ابی محمد علیه السلام زاده شد که امر فرمود به کتمان او.»

حسن بن منذر از او پرسید که: «اسم او چیست؟»

گفت: «نامیده شده محمد و کنیه گذاشته شد به جعفر.»

و ظاهراً مراد، کنیه معروفه نباشد، بلکه مقصود آن است که تصریح به اسم آن جناب نمی‌کنند، بلکه تعبیر می‌کنند از او به کنایه به جعفر، از ترس عمویش جعفر که شیعیان، چون به یکدیگر سخن گویند، بگویند: «دیدیم جعفر را.» یا «او امام است.» یا «از او توقیع رسید.» یا «این مال را به نزد او برد.» و مانند اینها تا تابعان جعفر نفهمند مقصود کیست.

در «غیبت» شیخ نعمانی دو خبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام است که در آن کتاب از القاب آن جناب شمرده‌اند که کنیه گذاشته شد به عموی خود یا از او کنایه کنند به عمویش و ظاهراً مراد از آن دو خبر نیز همین باشد.

علامه مجلسی، احتمال داده که شاید کنیه بعضی از عموهای آن جناب، ابوالقاسم بوده یا کنیه آن جناب ابوجعفر یا ابی‌الحسین یا ابی‌محمد نیز باشد که اینها کنیه حضرت مجتبی علیه السلام و سید محمد معروف، عموی آن حضرت بوده و بعد

از آن، احتمالی را که ما دادیم ذکر نمود، آنگاه فرمود: «قول اوسط، اظهر است چنان که گذشت در خبر حمزة بن الفتح. الخ» و این بسیار غریب است، زیرا در نسخه کمال الدین حتی در نسخه خود آن مرحوم که نقل کرده‌اند، جعفر است نه ابی جعفر. در «منتهی الارب» گفته: «يقال فلان يكتى بابى عبدالله مجهولاً و لا يقال يكتى بعبدالله.» این کلام برای دفع توهم است که در جایی که کنیه، مثلاً ابی عبدالله یا ابی جعفر است، نباید گفت کئی به عبدالله یا به جعفر. پس در آنجا که چنین کلامی نوشته شد، غرض، خود آن اسم است. «والله العالم.»

سی و چهارم: «جمعه»

از اسامی آن جناب است؛ چنانچه مشروحاً بیاید در باب یازدهم.

سی و پنجم: «جابر»

در «هدایه» و «مناقب» قدیمه، از القاب شمرده و «جابر» به معنای درست کننده و شکسته‌بند است و این لقب از خاصه‌های آن حضرت است که فرج اعظم و گشایش همه کارها و جبر همه دل‌های شکسته و خرسندی همه قلوب پژمرده و انبساط همه نفوس منقبضه محزونه و شفای همه امراض مزمنه مکنونه به وجود مسعود اوست.

سی و ششم: «جَنَّبُ»

در «هدایه» از القاب شمرده و در اخبار متواتره و در تفسیر آیه شریفه: «يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»^۱ رسیده که امام علیه السلام جنب الله است.

سی و هفتم: «جوار الكنس»

یعنی ستاره‌های سیاه که پنهان می‌شوند در برابر شعاع آفتاب، چون وحشیان که در خوابگاه درآیند و در آنجا پنهان شوند.

در «کمال الدین» و «غیبت» شیخ طوسی و «غیبت» نعمانی، روایت است از امام باقر علیه السلام در تفسیر دو آیه شریفه: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ * الْجَوَارِ الْكُنُوسِ»^۲ که فرمود: مراد از آن، امامی است که غایب شود در سنه ۲۶۰ و سپس ظاهر شود مانند شهاب درخشان در شب تاریک.

و در اشاره به آن، راوی فرمود: «اگر درک کردی آن زمان را چشمهایت روشن خواهد شد.»

سی و هشتم: «حَجَّةُ» و «حَجَّةُ اللَّهِ»

در «عیون» و «کمال الدین» و «غیبت» شیخ و «کفایة الاثر»

۱- سورة زمر آیه ۵۶

۲- سورة تکویر آیه ۱۵ و ۱۶

علی بن محمد خزاز روایت شده از ابی‌هاشم جعفری که گفت: شنیدم امام علی النقی علیه السلام می‌فرماید: «جانشین بعد از من، پسر من، حسن است. پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من؟»

گفتم: «از چه جهت؟ فدای تو شوم!»

فرمود: «به جهت این که شخص او را نمی‌بینید و حلال نیست برای شما بردن نام او.»

گفت: «پس چگونه او را یاد کنیم؟»

فرمود: «بگویید حجة آل محمد علیهم السلام».

و این از القاب شایعه آن جناب است که در بسیاری از ادعیه و اخبار، به همین لقب مذکور شده‌اند و بیشتر محدثان، آن را ذکر نموده‌اند و با آن که در این لقب، سائر ائمه علیهم السلام شریکند و همه حجّتند از جانب خداوند بر خلق، لکن چنان اختصاص به آن جناب دارد که در اخبار، هر جا بی‌قرینه هم ذکر شود، مراد آن حضرت است.

بعضی گفتند: لقب آن جناب «حجة الله» است به معنی غلبه یا سلطنت خدای بر خلائق، زیرا این هر دو، به واسطه آن حضرت به ظهور خواهد رسید و نقش خاتم آن جناب «انا حجة الله» است و به روایتی «انا حجة الله و خالصته» و به همین مهر، حکومت روی زمین کند.

سی و نهم: «حق»

در مناقب قدیمه و هدایه، «حق» از القاب آمده است. در کافی روایت است از امام باقر علیه السلام که فرموده: «در آیه شریفه «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ...»^۱ که چون قائم علیه السلام خروج کند، دولت باطل برود.»

و بنابراین تفسیر، تعبیر به صیغه ماضی به جهت تأکید وقوع آن و بیان آن که شکی در آن نیست، آنچنان که گویی واقع شده است و در زیارت آن جناب است: «السَّلَامُ عَلَيَّ الْحَقُّ الْجَدِيدُ» و ظاهر است که جمیع حالات و صفات و افعال و اقوال و اوامر و نواهی را آن حضرت داراست که تمام منافع و خیرات و مصالح ثابتة باقیة تامه‌ای را که در آن ضرر و مفسده و خطایی راه ندارد، نه در دنیا و نه در آخرت و نه برای خود و نه برای احدی از پیروان آن جناب.

چهلیم: «حجاب»

حجاب نیز در «هدایه» از القاب شمرده شده و در زیارت آن جناب است: «السَّلَامُ عَلَيَّ حِجَابِ اللَّهِ الْأَزَلِيِّ الْقَدِيمِ.»
چهل و یکم و چهل و دوّم: «حمد» و «حامد»
هر دو، در آن کتاب از القاب شمرده شده.

چهل و سوم: «حاشر»

حاشر نیز یکی از نامهای آن حضرت است در صحف ابراهیم؛ چنانچه در «تذکرة الائمه»^{علیهم السلام} مذکور است.

چهل و چهارم: «خاتم الاوصیاء»

از القاب شایعه و آن حضرت خود را به همین لقب شناساند، چنانچه اغلب محدثان روایت کرده‌اند از «ابی نصر طریف»، خادم حضرت عسکری^{علیه السلام} که گفت: داخل شدم بر حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه - پس به من فرمود: «ای طریف! سندل سرخ برای من بیاورا»

آوردم آن را برای آن حضرت، به من فرمود: «مرا می‌شناسی؟»

گفتم: «آری!»

فرمود: «من کیستم؟»

گفتم: «تو مولای من و پسر مولای منی!»

فرمود: «این را از تو سؤال نکردم.»

گفتم: «فدای تو شوم! پس، بیان کن برای من آنچه را

اراده کردی.»

فرمود: «منم خاتم الاوصیاء! به سبب من، رفع می‌کند

خداوند بلا را از اهل من و شیعیان من که بر پا می‌دارند

دین خدا را.»

چهل و پنجم: «خاتم الائمه» علیهم السلام

در «جنات الخلود» از القاب آن جناب شمرده شده.

چهل و ششم: «خجسته»

در «ذخیره» آمده که این نام آن جناب است در کتاب کندر آل فرنگیان.

چهل و هفتم: «خسرو»

در «ذخیره» و «تذکره» مذکور است که «خسرو» نیز نام آن حضرت است و در کتاب جاویدان «خسرو مجوس».

چهل و هشتم: «خداشناس»

در آن دو کتاب مذکور است که «خداشناس» نام آن حضرت است. در کتاب شامکونی که به اعتقاد کفره هند، پیغمبری صاحب کتاب بوده است و گویند بر اهل ختا و ختن، مبعوث شده و مولد او شهر کیلواس بوده و گوید که دنیا و حکومت آن به فرزند سیّد خلیق دوجهان به «یشن» که به زبان ایشان، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است، خواهد رسید. و او بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان دهد و بر ابرها سوار شود و فرشتگان، کارگزاران وی باشند و پریزادان و آدمیان در خدمت او در آیند و از سودان که زیر خط استواست تا ارض تسعین که زیر قطب شمال است و ماورای اقلیم هفتم را که گلستان ارم و کوه قاف باشد، صاحب شود و دین خدا، یک دین باشد و نام او «ایستاده» و «خداشناس» است.

چهل و نهم: «خازن»

در «هدایه» از القاب شمرده شده.

پنجاهم: «خلف» و «خلف صالح»

در «هدایه» و «مناقب» قدیمه از القاب شمرده شده و به این لقب، مکرّر در السنّة ائمه علیهم السلام مذکور شده.

در تاریخ ابن خشاب مذکور است که آن حضرت مکتبی است به «ابوالقاسم» و او دو اسم دارد: «خلف» و «محمد» و ظاهر می شود در آخر الزّمان.

بر سر آن جناب ابری است که سایه می افکند بر او در برابر آفتاب و سیر می کند با او هر جا که برود و ندا می کند به آواز فصیح که: «هذا هو المهدي» این است مهدی، یعنی آن مهدی موعود که همه منتظر او بودند.

روایت شده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «خلف صالح از فرزندان ابی محمد، حسن بن علی است و اوست صاحب الزّمان و اوست مهدی.»

نیز روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که: «خلف صالح، از فرزندان من است. اوست مهدی؛ اسم او محمد است؛ کنیه او ابوالقاسم است. خروج می کند در آخر الزّمان و مراد از خلف، جانشین است و آن حضرت، خلف جمیع انبیا و اوصیای گذشته است و جمیع علوم و صفات و حالات و خصایص آنها را دارد و

مواریث الهیه، که از آنها به یکدیگر می‌رسد و همه آنها، در آن حضرت و در نزد او جمع بود.»

در حدیث لوح معروف که جابر، در نزد صدیقه طاهره علیها السلام دید، مذکور است بعد از ذکر عسکری علیه السلام که: «آنگاه کامل می‌کنم این را به پسر خلف او که رحمت است برای جمیع عالمیان؛ بر اوست کمال صفوت آدم و رفعت ادریس و سکینه نوح و حلم ابراهیم و شدت موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب.»

در حدیث مفضل مشهور است که چون آن جناب ظاهر شود، تکیه کند به پشت خود به کعبه و بفرماید: «ای گروه خلائق! آگاه باشید که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث، پس اینک منم آدم و شیث ...» و به همین نحو ذکر نماید نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی علیه السلام و یوشع و عیسی و شمعون و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام را.

و به روایت نعمانی می‌فرماید: «منم بقیة الله از آدم و ذخیره از نوح و مصطفی از ابراهیم و صفوه از محمد صلی الله علیه و آله»

محتمل است که چون حضرت عسکری علیه السلام فرزندی نداشت و مردم می‌گفتند که دیگر جانشین ندارد و به همین اعتقاد، جماعتی باقی ماندند، پس از تولد آن حضرت، شیعیان به یکدیگر بشارت می‌دادند که «جانشین» ظاهر شد و به جهت اشاره به این مطلب، ایشان، بلکه ائمه، او را به این لقب خواندند.

پنجاه و یکم: «خَنَس»

و آن ستاره‌های سیّاره است که برای ایشان رجوع است و گاهی از سیر، مراجعت می‌کنند. مثل زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و برای آفتاب و ماه، رجعت نیست.

حسین ابن حمدان روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «در آیه مبارک «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ» که او امامی است که غایب می‌شود در سنه ۲۶۰.»

در «کمال الدّین» و «غیبت» شیخ و نعمانی روایت است از امّ هانی که گفت: «ملاقات کردم حضرت امام محمد باقر علیه السلام را، پس سؤال کردم از آن جناب، از این آیه «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ» سوره تکویر آیه ۱۵، فرمود: «آن امامی است که پنهان می‌شود در زمان خود.» تا آخر آنچه گذشت.

پنجاه و دوّم: «خَلِيفَةُ اللَّهِ»

در «کشف الغمه» روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «خروج می‌کند مهدی علیه السلام و بر سر او، ابری است و در آن منادیی است که ندا می‌کند این مهدی، خلیفه الله است؛ او را پیروی کنید.»

نیز روایت کرده از آن جناب که فرمود: «او خلیفه الله، مهدی است.» و این خبر را گنجی شافعی در کتاب بیان روایت کرده.

پنجاه و سوّم: «خَلِيفَةُ الْاِتْقِيَاءِ»

چنانچه گذشت در لقب بیست و هشتم.

پنجاه و چهارم: «دابة الارض»

در «هدایه» از القاب آن جناب شمرده شده. در اخبار بسیار مذکور است که مراد از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام است و مفسران اهل سنت، آن را حیوانی پندارند و روایت کنند که آن جانور چهار دست و پا و پر نیز دارد و طول او شصت ذراع است و کسی نتواند او را طلب کند و نتواند از او فرار کند و داغ می‌کند و نشانه می‌گذارد میان دو چشم مؤمن، کلمه مؤمن را و میان دو چشم کافر، کلمه کافر را تا آخر آنچه ذکر نمودند از این صفات و رفتار که مناسب نباشد مگر برای انسان.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آگاه باشید! قسم به خداوند که دابة الارض، دم ندارد و ریش دارد؛ یعنی انسان است.»

بر ناظر در علامات و اشراط قیامت، مخفی نیست که بیشتر آنچه در آنجا مذکور و روایت شده است، در باب آیات و علامات ظهور مهدی - صلوات الله علیه - نیز مذکور است؛ پس رواست که این لقب، برای هر دو باشد و در اینجا نیز بشود آنچه در آنجا می‌شود و در لقب «ساعة» خواهد آمد، مؤید این کلام.

پنجاه و پنجم: «داعی»

در «هدایه» از القاب شمرده شده و در زیارت مأثوره آن جناب است: «السلام عليك يا داعي الله!»

و آن جناب، داعی است از جانب خداوند، خلاق را برای

خداوند به سوی خداوند و انجام این دعوت را به آنجا رساند که نگذارد در دنیا، دینی مگر دین جدّ بزرگوار خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و به وجود و وحدت او ظاهر شود صدق وعده صادق الوعد که «... لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ...»^۱ چنانچه تفسیر آن بیاید.

در تفسیر علی بن ابراهیم روایت است که در آیه شریفه: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...»^۲ که خداوند تمام می کند نور خود را به قائم از آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

پنجاه و ششم: «رجل»

از القاب رمزی آن جناب است که شیعیان، آن حضرت را به این اسم می خواندند، چنانچه گذشت موردی از آن در لقب دوّم، پنجاه و هفتم: «راهنما»

در «ذخیره» و تذکره مذکوره است که این اسم آن جناب است در کتاب «باتنکل» که صاحب آن، از عظمای کفره است و از آن کتاب، کلماتی نقل کردند در بشارت به وجود و ظهور آن حضرت، که ما را حاجتی به نقل آن نیست.

پنجاه و هشتم: «رَبِّ الْأَرْضِ»

چنانکه در تفسیر آیه شریفه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ...» رسیده و

۱ - سورة توبه آیه ۳۳

۲ - سورة توبه آیه ۳۲

اخبار آن گذشت و خواهد آمد در باب آینده در ضمن خصایص آن جناب.

پنجاه و نهم: «زند افریس»

در «ذخیره الالباب» گفته است که: این اسم آن جناب است در کتاب «ماریاقین». و عبارت «ذخیره» این است: «و فی کتاب ماریاقین، زند افریس». پس، احتمال می رود که اصل اسم، همان افریس باشد و مراد از زند، همان کتاب منسوب به زردشت یا صحف حضرت ابراهیم علیه السلام یا فصلی از آن باشد. «والله العالم» شصتم: «سروش ایزد»

در آن کتاب و در تذکره مذکور است که این، اسم آن جناب است در کتاب زمزم زردشت.

شصت و یکم: «السلطان المأمول»

چنانچه در لقب شانزدهم گذشت و بیاید در باب پنجم در ذکر نصوص خاصه در خبر بیست و نهم، کلامی مناسب این مقام.

شصت و دوم: «سدره المنتهی»

در «هدایه» از القاب شمرده شده.

شصت و سوم: «سنا»

شصت و چهارم: «سبیل»

هر دو، در آن کتاب از القاب آن جناب شمرده شده.

شصت و پنجم: «ساعة»

در آنجا از القاب شمرده شده.

در حدیث طولانی مفضل و غیر آن، از امام صادق علیه السلام روایت است که: «مراد از «ساعة» در آیه شریفه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا...»^۱ و در آیه مبارکه شریفه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ...» الخ و در آیه شریفه «... وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...»^۲ و در آیه کریمه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ...»^۳ و در آیه شریفه «... وَمَا يُذْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ...» تا قوله تعالی «أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۴ در تأویل حضرت مهدی علیه السلام است.»

مفضل سؤال کرد که: «معنی یمارون چیست؟»

فرمود: «می‌گویند کی متولد شد و چه کسی او را دیده و کجاست او و چه وقت ظاهر می‌شود؟ همه اینها به سبب استعجال در امر الهی و شک در قضای اوست و مشابَهت آن حضرت با ساعة از جهات بسیار است که مخفی نیست؛ مثل آنچه فرمود و مثل آمدن هر دو، بغته و شراکت در علامات

۱ - سورة اعراف آیه ۱۸۷

۲ - سورة زخرف آیه ۸۵

۳ - سورة زخرف آیه ۶۶

۴ - سورة شوری آیه ۱۷ و ۱۸

بسیار، از خسف و مسخ و ظهور آتش و غیر آن و امتیاز مؤمن از کافر به سبب هر دو و هلاک جبّاران و وقت قرار ندادن خداوند، برای آمدن آن دو در نزد انبیاء و ملائک و اخبار جمیع پیغمبران، امت خود را به آمدن هر دو و در تفسیر آیه شریفه «وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»^۱ که خطاب است به حضرت موسی علیه السلام که متذکر شود و به یاد بنی اسرائیل آورد ایّام خداوند را.»

گفته‌اند که: «ایّام خداوند، سه روز است: روز قائم علیه السلام و روز رجعت و روز قیامت.» و در بعضی از اخبار به جای رجعت، روز موت ذکر شده.

و مسعودی در «اثبات الوصیّه» روایت کرده که در آن روز که جناب موسی علیه السلام ذکر می‌کرد ایّام الله را برای بنی اسرائیل، در اطراف منبر او هزار پیغمبر مرسل بودند.

در «غیبت» فضل بن شاذان روایت است که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پرسید از رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «ای رسول خدا! کی خواهد خروج کرد قائم ما اهل بیت؟»

فرمود: «ای حسن! جز این نیست که مثل او «ساعة» یعنی روز قیامت است که پنهان داشته خدای تعالی، علم آن را بر اهل آسمانها و زمین. نمی‌آید مگر ناگاه و بی‌خبر.»

در کافی آمده است که فرمود در آیه شریفه «... حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا
مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ...»^۱ که مراد از «ما یوعدون»
خروج قائم علیه السلام است و اوست «ساعة»؛ پس می‌دانند آن روز که
چه نازل می‌شود برایشان از خداوند بر دست قائم او.

شصت و ششم: «سید»

در بسیاری از اخبار، به این لقب مذکور شده و صدوق در
کتاب «کمال الدین» روایت کرده است از علی خیزرانی از
کنیزکی که او را هدیه کرده بود برای امام حسن علیه السلام؛ و چون
جعفر، خانه آن حضرت را غارت نمود، فرار کرد و برگشت به
خانه مولای اوّل خود و او نقل کرد که حاضر شده بود در وقت
ولادت سید و اینکه مادر سید، صیقل بود و اینکه امام حسن علیه السلام
خبر داده بود او را به آنچه جاری می‌شود بر عیال او. پس تقاضا
کرد از آن جناب که دعا کند برای او که مردنش را پیش از او
قرار دهد. پس فوت شد در حیات آن حضرت و بر قبر او لوحی
بود که نوشته بود بر آن که: «این قبر مادر «م ح م د» - صلوات
اللّٰه علیہ - است.»

آن کنیزک گفت: چون سید متولد شد، نوری دید برای آن
جناب که ساطع بود از او. رسید تا به آسمان، مرغان سفیدی را

دید که از آسمان فرود می آیند و بال خود را بر سر و رو و سایر بدن آن جناب می مالند، آنگاه پرواز می کردند؛ پس به امام حسن علیه السلام خبر دادیم، خندید و فرمود: «آنها ملائکه آسمان بودند، نازل شدند که متبرک شوند به او و به ایشان، انصار گویند چون خروج کند.»

در باب سابق گذشت که ابی جعفر محمد بن عثمان نائب دوم فرمود که: «چون سید متولد شد ... الخ»

شصت و هفتم: «شماطیل»

در «ذخیره» گفته است که: این، اسم آن جناب است در کتاب ارماتش.

شصت و هشتم: «شرید»

مکرر به این لقب مذکور شده در لسان ائمه علیهم السلام خصوص امیرالمؤمنین و امام باقر علیه السلام و «شرید» به معنی «رانده شده» است، یعنی از این خلق منکوس که نه جنابش را شناختند و نه قدر نعمت وجودش را دانستند و نه در مقام شکرگزاری و ادای حقش بر آمدند؛ بلکه پس از یأس اوایل ایشان از غالبه و تسلط بر آن جناب و قتل و قمع ذریه طاهره اجلاف ایشان به اعانت زبان و قلم در مقام نفی و طردش از قلوب برآمدند و ادله بر اصل نبودن و نفی تولدش اقامه نمودند و خاطرها را از یادش، محو نمودند.

آن حضرت، به ابراهیم بن علی مهزیار فرمود: «پدرم به من وصیت نمود که منزل نگیرم از زمین، مگر جایی از آن که از همه جا مخفی‌تر و دورتر باشد به منظور پنهان نمودن امر خود و محکم کردن محلّ خود از مکائد اهل ضلال...»

تا آن که می‌فرماید: «پدرم به من فرمود: بر تو باد ای پسر من! به ملازمت جاهای نهان از زمین و طلب کردن دورترین آن، زیرا که از برای هر ولیّی از اولیای خداوند، دشمنی است مغالب و سندی است منازع.»

شصت و نهم: «صاحب»

از القاب معروفه آن جناب است و علمای رجال تصریح کرده‌اند. در «ذخیره» ذکر شده که این، نام آن جناب است در صحف ابراهیم علیه السلام.

هفتادم: «صاحب الغیبه»

هفتاد و یکم: «صاحب الزّمان»

هر دو از القاب معروفه و ثانی از القاب مشهوره آن حضرت است و مراد از آن فرمانفرما و حکمران زمان، از جانب خداوند است.

حسین بن حمدان روایت کرده از «ریّان بن صلت»، گفت: شنیدم حضرت رضا علیّ بن موسی علیه السلام می‌فرمود: «قائم، مهدی، پسر پسر من، حسن است؛ جسمش دیده نمی‌شود و

اسمش را نمی‌برد احدی بعد از غیبت او، تا آنکه او را ببیند و اعلان دهند به اسم او، که خلائق نام او را ببرند.»
پس گفتم به آن جناب که: «ای سید ما! اگر بگوییم صاحب الغیبة و صاحب الزمان؟»
فرمود: «همه اینها مطلقاً جایز است و جز این نیست که من، شما را نهی می‌کنم از تصریح به اسم مخفی او از اعدای ما که او را شناسند.»

هفتاد و دوّم: «صاحب الرّجعه»

در «هدایه» از القاب شمرده شده.

هفتاد و سوّم: «صاحب الدّار»

علمای رجال تصریح کرده‌اند که از القاب خاصّه آن حضرت است و بیاید در ضمن حکایات باب هفتم که فرمود: «انا صاحب الدار»

هفتاد و چهارم: «صاحب النّاحیه»

اطلاق آن در اخبار بر آن جناب بسیار است و لیکن علمای رجال فرمودند که بر حضرت امام حسن علیه السلام بلکه بر امام علی النقی علیّه السلام نیز اطلاق می‌شود.

سید علی بن طاووس در اقبال و محمّد بن مهدی در مزار و غیر ایشان روایت کردند که تحریر شد در سال ۲۵۲ بر دست

شیخ محمد بن غالب اصفهانی، زیارت معروفه که مشتمل است بر اسامی شهداء.

علامه مجلسی رحمته الله در بحار، فرموده که: «در خبر، اشکالی است جهت تقدّم تاریخ آن بر ولادت قائم علیه السلام به چهار سال و شاید نسخه، ۲۶۲ بوده و احتمال دارد که صادر شده باشد از حضرت امام حسن علیه السلام». و از این کلام، معلوم می‌شود قلّت اطلاق آن بر غیر امام زمان علیه السلام.

کفعمی در حاشیه مصباح خود آورده که «ناحیه» هر مکانی است که صاحب الامر - صلوات الله علیه - در غیبت صغری در آنجا بوده.

هفتاد و پنجم: «صاحب العصر»

این لقب، در شهرت و معروفیت مثل صاحب الزّمان است علیه السلام.

هفتاد و ششم: «صاحب الكرة البيضاء»

در «هدایه» از القاب شمرده شده و گذشت در لقب بیست و هشتم مستندی برای آن.

هفتاد و هفتم: «صاحب الدولة الزهراء»

در آن کتاب «هدایه» در عداد القاب درج شده.

هفتاد و هشتم: «صالح»

صاحب تاریخ عالم آراء و عالم جلیل، مقدس اردبیلی در

«حدیقه الشّیعه» از القاب آن جناب شمرده‌اند.

هفتاد و نهم: «صاحب الامر»

در «ذخیره» و غیره از القاب آن جناب شمرده شده و آن، از القاب شایعه متداوله است.

هشتادم: «صمصام الاکبر»

در «ذخیره» گفته شده که این نام آن جناب است در کتاب کندرال.

هشتاد و یکم: «صبح مسفر»

در «هدایه» از القاب خاصه شمرده شده و محتمل است که آن را از آیه شریفه «وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ»^۱ استنباط کرده یا در تأویل آن، به آن جناب، خبری به نظر او رسیده و مناسبت آن به آن حضرت، چون صبح صادق روشن و هویدا است.

هشتاد و دوّم: «صدق»

صدق را نیز در «مناقب» قدیمه و «هدایه»، از القاب خاصه محسوب داشته‌اند.

هشتاد و سوّم: «صراط»

«صراط» را نیز در «هدایه» از القاب شمرده‌اند و در کتاب و سنت، اطلاق آن بر هر امام بسیار شده و شاهی برای اختصاص به نظر نرسیده.

هشتاد و چهارم: «ضیاء»

چنانچه در آن کتاب و در مناقب قدیمه است.

هشتاد و پنجم: «ضحی»

در «تأویل الآیات» شیخ شرف الدین نجفی روایت است در تأویل سوره مبارکه «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا»^۱ که شمس، رسول خداست صلی الله علیه و آله و ضحای شمس که نور و ضیای خورشید است چون بتابد، قائم علیه السلام است. و در بعضی نسخ، خروج آن جناب. و ظاهر است که پرتو نور رسالت و شعاع خورشید آن حضرت به توسط آن جناب، خواهد تابید در شرق و غرب عالم بر هر صغیر و کبیر و برنا و پیر.

هشتاد و ششم: «طالب التراث»

در هدایه از القاب شمرده شده و توضیح آن بیاید در لقب وارث به باب یازدهم.

هشتاد و هفتم: «عالم»

در «ذخیره» از القاب آن حضرت شمرده شده.

هشتاد و نهم: «عدل»

چنانچه در «مناقب» قدیمه و «هدایه» است.

نودم: «عاقبة الدار»

چنانچه در هدایه است.

نود و یکم: «عزّة»

«عزّة» را نیز در آنجا ذکر کرده.

نود و دوّم: «عین»

نیز در آن است، یعنی عین الله، چنانچه در زیارت آن جناب است و اطلاق آن، بر همه ائمه عليهم السلام شایع است.

نود و سوّم: «عصر»

در «ذخیره» از اسماء آن جناب شمرده شده که در قرآن مذکور است.

نود و چهارم: «غایب»

از القاب شایعه آن جناب است در اخبار.

نود و پنجم: «غلام»

به این لقب نیز در لسان روات و اصحاب، مکرّر مذکور شده.

نود و ششم: «غیب»

در «ذخیره» از نامهای آن حضرت آمده که در قرآن مذکور است و در «کمال الدین» صدوق روایت شده از حضرت صادق عليه السلام که فرمود در آیه شریفه: «... هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ...»^۱ که متّقین، شیعیان علی بن ابیطالب عليه السلام هستند.

و اما غیب، پس او غایب است و شاهد بر این قول خداوند تبارک و تعالی است که: «و يَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»^۱

: و می‌گویند چرا فرو فرستاده نشده بر او آیتی از پروردگارش؟ پس بگو که: نیست غیب، مگر خدای را. پس منتظر باشید. بدرستی که من با شما از منتظرانم! یعنی، برای آمدن آن غیب از آیات خداوندی است.

نود و هفتم: «غریم»

علمای رجال تصریح نمودند که از القاب خاصه است و در اخبار، اطلاق آن بر آن حضرت شایع است و «غریم» هم به معنی طلبکار است و هم به معنی بدهکار و در اینجا به معنای اول است و این لقب، مثل غلام، از روی تقیه بوده که هرگاه شیعیان می‌خواستند مالی را نزد آن حضرت یا وکلایش بفرستند یا وصیت کنند یا از جانب جنابش، مطالبه کنند و در نظایر این مواقع، به این لقب ایشان را می‌خواندند و از غالب ارباب زرع و تجارت و حرفه و صناعت، طلبکار بود.

شیخ مفید در «ارشاد» روایت کرده از محمد بن صالح که گفت: «چون پدرم مُرد و امر، راجع به من شد، برای پدرم بر مردم دستکی بود از مال غریم.»

شیخ فرمود: «این رمزی بود که شیعه در قدیم، آن را می‌شناختند میان خود و خطاب ایشان حضرت را به آن نام، برای تقیّه بود.»

نود و هشتم: «غوث»

از القاب خاصّه آن جناب است و تفسیر آن خواهد آمد در باب نهم.

نود و نهم: «غایة الطالبین»

صدم: «غایة القصوی»

در «هدایه» هر دو از القاب آن حضرت شمرده شده.

صد و یکم: «غوث الفقرا»

چنانچه در لقب بیست و هشتم گذشت.

صد و دوّم: «خلیل»

در «ذخیره الالباب» از القاب آن حضرت شمرده شده.

صد و سوّم: «فجر»

در «تأویل الآیات» شیخ شرف الدّین نجفی روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود در تفسیر کلام خداوند، «والفجر» که: «مراد او از فجر، قائم علیه السلام است.»

و نیز روایت کرده از آن جناب که فرمود: در تفسیر سورة

مبارکة «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» که: «... حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ»^۱
یعنی: تا آنکه برخیزد و ظاهر شود قائم عَلَيْهِ السَّلَام.

صد و چهارم: «فردوس الاکبر»

در «ذخیره» و «تذکره» مذکور است که این، اسم آن جناب است در کتاب قبرس رومیان.

صد و پنجم: «فیروز»

در کتاب «ذخیره» گفته که اسم آن جناب است در نزد آمان، به لغت ما چار و در تذکره گفته که در کتاب فرنگان ما چارالامان.

صد و ششم: «فرخنده»

در ذخیره گفته شده که این، اسم آن جناب است در کتاب شعای پیغمبر.

صد و هفتم: «فرج المؤمنین»

صد و هشتم: «الفرج الاعظم»

صد و نهم: «فتح»

این هر سه کلمه در «هدایه» از القاب آن حضرت آمده و گذشت در اخبار ولادت که حکیمه خاتون به نرجس خاتون گفت که: «خداوند می‌بخشد امشب به تو غلامی که سید است در دنیا و آخرت و اوست فرج مؤمنان.»

در کتاب «تنزیل و تحریف» احمد بن محمد سیاری روایت است که فرمودند در آیه شریفه «إِذَا جَاءَ... الخ»^۱ که: «مراد از فتح، قائم علیه السلام است.»

و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است در تفسیر آیه مبارکه «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ... الخ»^۲ که اشاره دارد به فتح حضرت قائم علیه السلام.

صد و دهم: «فقیه»

شیخ طوسی در «تهذیب» در باب حدّ حرم حسین علیه السلام از محمد عبدالله حمیری روایت کرد که گفت: نوشتم به فقیه علیه السلام سؤال کردم از او که: «آیا جایز است که تسبیح بفرستد مرد، به خاک قبر حسین علیه السلام؟ و آیا در او، فضلی است؟»

پس جوابی داد و من خواندم توقیع را و از آن نسخه کردم: «تسبیح بفرست به آن، پس نیست چیزی از تسبیح، افضل از او و فضل او این است که مسبّح، فراموش می کند تسبیح را و می چرخاند آن سبّحه را، پس آن را برای او تسبیح می نویسند.» روایت کرده از او که نوشتم به فقیه علیه السلام، سؤال کردم از او: «از خاک قبر آن حضرت که گذارده می شود با میت در قبرش آیا جایز است این یا نه؟»

۱ - سورة نصر آیه ۱

۲ - سورة صف آیه ۱۳

پس، جواب داد و توقیع را خواندم و از آن نسخه کردم که: «گذاشته می‌شود با میت در قبرش و مخلوط کنند با حنوط او، ان شاء الله.» و مراد از «فقیه» در اینجا، آن جناب است یقیناً.

صد و یازدهم: «فیدموا»

شیخ اقدم، احمد بن محمد بن عیاش در «مقتضب الاثر» روایت کرده از جابر بن یزید جعفی که گفت: شنیدم سالم بن عبدالله بن عمر بن الخطاب می‌گفت. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «خدای عزوجل، وحی فرستاد به سوی من، در آن شبی که مرا به سوی خود برد که: «ای محمد! چه کسی را جانشین خود کردی در زمین بر امت خود؟» و او داناتر بود به این.»

گفتم: «ای پروردگار من! برادرم را.»

فرمود: «ای محمد صلی الله علیه و آله! علی بن ابیطالب علیه السلام را؟»

گفتم: «آری! ای پروردگار من!»

فرمود: «ای محمد! من واقف و آگاه شدم بر زمین، پس برگزیدم تو را از آن. پس ذکر نمی‌شوم مگر آنکه تو ذکر شوی با من. آنگاه در مرتبه دوّم، به نظر علمی نگاه کردم به آن، پس اختیار کردم از آن، علی بن ابیطالب را پس گرداندم او را وصی تو. پس تویی سید انبیا و علی است سید اوصیا. آنگاه مشتق کردم از برای او اسمی از نامهای خود، پس منم اعلی و اوست علی.»

یا محمد! به درستی که من خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از یک نور، آنگاه عرضه داشتم ولایت ایشان را بر ملائکه؛ پس هر که قبول کرد آن را از مقرّبان شد و هر کسی انکار نمود آن را از کافران شد.

ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگان من عبادت کند مرا تا آنکه منقطع شود، آنگاه ملاقات کند مرا با انکار ولایت ایشان، داخل می‌کنم او را در آتش خود.»

آنگاه فرمود: «ای محمد! آیا دوست داری که ایشان را ببینی؟»

گفتم: «آری.»

فرمود: «پیش برو در جلو خود.»

پس پیش رفتم، دیدم علی بن ابیطالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجّة قائم را که گویا مثل ستاره درخشان است در وسط ایشان. پس گفتم: ای پروردگار من! کیستند اینها؟»

فرمود: «ایشان امامانند و این کسی که ایستاده است، حلال می‌کند حلال را و حرام می‌کند حرام را و انتقام می‌کشد از اعدای من. ای محمد! او را دوست دار، زیرا که من او را دوست دارم و دوست دارم کسی را که او را دوست دارد.»

جابر گفت: چون سالم از حجر کعبه برگشت، او را متابعت کردم. پس گفتم: «ای ابا عمرو! قسم می‌دهم تو را به خداوند که آیا خبر داد تو را غیر از پدرت به این نامها؟»

گفت: «اما حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس نه و لکن بودم من با پدرم در نزد کعب‌الاخبار، شنیدم از او که می‌گفت: «بدرستی که ائمه از این امت، بعد از پیغمبر، خود، بر عدد نقبای بنی‌اسرائیل است و پیدا شد علی بن ابیطالب علیه السلام. پس کعب گفت: این مقفی اول ایشان است و یازده نفر از فرزندان او و نامید کعب، ایشان را به نامهای ایشان در تورات «نقرثیب» (تقوئیب) «قذوا»، «دبیرا»، «مفسورا»، «مسموعاه»، «دوموه»، «میثو»، «هزار»، «یثیموا» (شیموا) «بطور»، «نوقس»، «فیذموا»».

ابو عامر هشام دستوانی که راوی این خبر است، گفت: «ملاقات نمودم شخصی یهودی را در حیره، که نزدیک کربلا است، او را عتواین اوسوا می‌گفتند و او عالم یهود بود. سؤال کردم او را از این اسماء.

گفت: «اینها اسم نیستند و اگر اسامی بودند هر آینه رقم می‌شد در سلک اسماء و لکن اینها اوصاف جمیله‌ای هستند برای اقوامی به زبان عبرانی فصیح که می‌یابیم آنها را در تورات و اگر سؤال کنی از آنها از غیر من، هر آینه کور خواهد بود از معرفت آنها یا خود را به کوری زند.»

گفت: «چرا چنین کند؟»

گفت: «برای آنکه معین بر فساد دین خود نباشد و به این، بصیرت پیدا نکنند و این که من اقرار کردم برای تو به این اوصاف، برای آن است که من مردی هستم از فرزندان هارون بن عمران و مؤمنم به محمد صلی الله علیه و آله، پنهان می‌کنم ایمان خود را از خواص خود، از یهودانی که اظهار نمی‌کنم برای ایشان اسلام را و هرگز اظهار نخواهم کرد بعد از تو برای احدی تا آنکه بمیرم.»

گفتم: «چرا؟»

گفت: «زیرا که من یافتم در کتب پدرهای گذشته خود که ایمان نیاوریم به این پیغمبری که اسم او محمد صلی الله علیه و آله است در ظاهر و ایمان بیاوریم به او در باطن تا آن که ظاهر شود مهدی قائم از فرزندان او. پس هر کس درک کند او را از ما، ایمان بیاورد به او و وصف کرده شده صاحب آخر آن نامها.»

گفتم: «به چه مدح کرده شده؟»

گفت: «به اینکه غالب می‌شود بر جمیع دنیا و خروج می‌کند مسیح با او و به دین او در می‌آید و مصاحب او می‌شود.»

گفتم: «از برای من وصف کن این اوصاف را!»

گفت: «آری! و تو آن راز را پوشیده‌دار مگر از اهلش و موضعش ان شاء الله تعالی.»

اما «نقرثیب»؛ پس او اوّل اوصیاست و وصی آخر الانبیاء. و اما «قدوا»؛ او ثانی اوصیاست و اوّل عترت اصفیاء. و اما «دبیرا»؛ او دوّم عترت و سیّد الشّهداست. و اما «مفسورا»؛ او سیّد کسانی است که عبادت کردند خدای را از بندگانش. و اما «مسموعاه»؛ پس او وارث علم اولین و آخرین است. و اما «مشیوا» (میثو)؛ او بهترین محبوسان در زندان ظالمین است.

و اما «هذار»؛ او مقهور دور شده از وطن است. و اما «یشیموا»؛ پس کوتاه عمری است که آثارش طولانی است. و اما «بطور»؛ چهارمین همنام اوست، یعنی علی علیه السلام. و اما «نوقس»؛ او همنام عمّ خود است. و اما «فیذموا»؛ او مفقود از پدر و مادر خویش است که غائب است به امر خداوند و برپا می‌دارد حکم او را.

شیخ نعمانی در غیبت خود فرموده که: «قرائت کرد بر من عبدالحکیم بن حسن سمري رحمته الله چیزی را که املاء نموده بود او را مردی از یهود، در ارجان که او را «حسن بن سلیمان» می‌گفتند که از علمای یهود بود در آنجا از اسماء ائمه علیهم السلام در زبان عبرانی و عدد ایشان و من به لفظ او بیان می‌کنم و بود در آنچه خواندم آن را که خداوند مبعوث می‌فرماید پیغمبری را از فرزندان اسماعیل و اسم اسماعیل در تورات، اشموعیل است و اسم آن پیغمبر، میمی زیاد است یعنی محمد صلی الله علیه و آله و او بزرگ خواهد شد و از آل او، دوازده نفر ائمه و بزرگانند که اقتدا کرده

می‌شود به ایشان و نامهای ایشان تقویت ...» تا آخر آنچه گذشت.

از او سؤال کردند که: «این اسامی در کدام سوره است؟»

گفت: «در مسد سلیمان؛ یعنی در قصه او.»

و مخفی نماند که کلمه فیدموا در بیشتر نسخ باقی است و در بعضی، با فاء، چون زبان عبری است و نسخ قدیمه غیر مقروء در ضبط آن و غیر آن اطمینانی نیست.

صد و دوازدهم: «قائم» - صلوات الله علیه -

و این از القاب خاصه مشهوره متداوله آن حضرت است و در «ذخیره» گفته که این، اسم آن جناب است در زبور سیزدهم و در کتاب برلیوموا.

«قائم» یعنی برپا شونده در فرمان حق تعالی؛ زیرا آن حضرت، پیوسته در شب و روز، مهیای فرمان الهی است که به محض اشاره، ظهور نماید.

شیخ مفید رحمته الله در «ارشاد» روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «چون حضرت قائم علیه السلام برخیزد، مردم را به اسلام تازه بخواند.»

تا آنکه فرمود: «او را قائم نامیدند برای آنکه قیام به حق خواهد نمود.»

شیخ طوسی رحمته الله در «غیبت» روایت کرده از ابی سعید خراسانی که گفت: پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که: «مهدی و قائم یکی است؟»

فرمود: «آری!» تا آنکه فرمود: «نامیده شد قائم، زیرا که برمی خیزد بعد از آنکه می میرد. بدرستی که برمی خیزد او، برای امر عظیمی.»

مراد از موت، گویا موت ذکر آن جناب است، یعنی اسمش از میان مردم می رود و شاید لفظ ذکر، در خبر بوده و از نسخه شیخ یا از قلم راوی ساقط شده به قرینه خبر «صقر».

صدوق در «معانی الاخبار» فرموده: «قائم علیه السلام را قائم نامیدند زیرا که او برمی خیزد بعد از موت ذکرش.»

یا آنکه مراد، بعد از مردن او به گمان بعضی از بیخبران، که بیاید کلام او در باب چهارم.

و مؤید این احتمال است آنچه شیخ نعمانی، روایت کرده در «غیبت» خود از امام محمدباقر علیه السلام که فرمود: «هرگاه دور زد فلک و گفتند مُرد یا هلاک شد و کدام وادی رفت؟ و جوینده او گوید کجا خواهد شد؟ و حال آنکه استخوانهای او پوسیده، پس در این حال امیدوار باشید ظهور او را.»

نیز روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «قائم علیه السلام چون برخیزد، مردم گویند: چگونه خواهد بود این؟! و حال آنکه

استخوانهای او پوسیده شده بود!»

به روایت دیگر، در حضور آن حضرت، ذکر قائم علیه السلام در میان آمد. پس فرمود: «آگاه باشید که آن جناب هرگاه برخیزد، مردم می‌گویند: چگونه است این؟! و حال آنکه استخوانهای او پوسیده از فلان زمان.»

صدوق در «کمال الدین» روایت کرده از «صقر بن دلف» که گفت: شنیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که می‌فرمود: «امام بعد از من علی، فرزند من است. امر او، امر من است و گفته او گفته من و طاعت او، طاعت من است و امامت بعد از او، در فرزند او، حسن است و امر حسن، مانند امر پدر او است و فرموده او، فرموده پدر اوست و اطاعت او، اطاعت پدر اوست.» پس حضرت ساکت شد.

من عرض کردم: «یا بن رسول الله! کیست امام بعد از حسن؟»

حضرت گریست گریستن شدیدی. آن‌گاه فرمود: «امام بعد از حسن، پسر اوست. قائم به حق و منتظر است.» عرض کردم: «یا بن رسول الله! چرا او را قائم نامیدند؟» فرمود: «برای آنکه او، به امامت اقامت خواهد نمود بعد از خاموش شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنها که قائل به امام آن حضرت بودند.»

نیز روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی که گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر - صلوات الله علیه - که: «یا بن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستید؟»

فرمود: «همه قائم به حقیق.»

گفتم: «پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام را قائم نامیدند؟»

فرمود: «چون جدّم، حضرت امام حسین علیه السلام، شهید شد ملائکه در درگاه الهی صدا به گریه و ناله بلند کردند و گفتند: «ای خداوند و سیّد ما! آیا غافل می شوی از قتل برگزیده خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود؟»

پس حقّ تعالی وحی کرد به سوی ایشان که: «ای ملائکه من! قرار گیرید. قسم به عزّت و جلال خود که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان، هر چند بعد از زمانها باشد.»

پس حقّ تعالی حجابها را برداشت و نور امامان از فرزندان حسین را به ایشان نمود و ملائکه به آن شاد شدند؛ پس یکی از آن نه نور را دیدند که در میان آنها ایستاده، به نماز مشغول بود؛ حقّ تعالی فرمود: «به این ایستاده از ایشان انتقام خواهم کشید.»

صد و سیزدهم: «قابض»

در «مناقب» قدیمه و «هدایه» از القاب آن جناب شمرده شده است.

صد و چهاردهم: «قیامت»

چنان که در «هدایه» است و در «ساعة» مناسبت این لقب، معلوم شد.

صد و پانزدهم: «قسط»

چنانچه در آن دو کتاب، مذکور است.

صد و شانزدهم: «قوة»

در «هدایه» از القاب شمرده شده.

صد و هفدهم: «قاتل الكفرة»

مستند آن در لقب هشتم گذشت.

صد و هیجدهم: «قطب»

و این از القاب شایعه آن جناب است در نزد طایفه عرفا و صوفیّه؛ چنان که بیاید کلمات ایشان در باب چهارم.

شیخ کفعمی در حاشیه «جنته الواقیه» در دعای امّ داوود، آنجا که فرموده: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى الْاَبْدَالِ وَ اَوْلَاتِهِمْ... الخ» گفته که: «دنیا خالی نیست از قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب و سیصد و شصت صالح؛ پس قطب، مهدی علیه السلام است.» تا آخر آنچه بیاید در باب نهم ان شاء الله تعالی.

صد و نوزدهم: «قائم الزّمان»

در «کمال الدّین» روایت است در حدیث شخص ازدی که در مسجد الحرام خدمت آن جناب رسید و حضرت سنگی را برای

او طلا کرد و در حقّ او دعا نمود و فرمود: «مرا می‌شناسی؟»
گفت: «نه!»

فرمود: «منم مهدی! منم قائم الزّمان! منم آنکه زمین را پر
کنم از عدل و داد چنانچه پر شده از جور.»
صد و بیستم: «قیم الزّمان»
چنانچه در خبر علوی مصری است و بیاید در باب هفتم در
حکایت ۲۳.

صد و بیست و یکم: «قاطع»
در «ذخیره» گفته شده که این اسم آن جناب است در کتاب
قنطره.

صد و بیست و دوّم: «کاشف الغطاء»
در «هدایه» و «مناقب» از القاب شمرده شده.
صد و بیست و سوّم: «کمال»
چنان که در کتاب اوّل است.
صد و بیست و چهارم: «کلمة الحق»
در «ذخیره» آمده است که این نام آن جناب است در
صحیفه.

صد و بیست و پنجم: «کیقباد دوّم»
در «ذخیره» و «تذکره» نوشته شده که این نام آن جناب
است در نزد مجوس و گبران عجم؛ یعنی عادل بر حقّ.

صد و بیست و ششم: «کوکما»

در «ذخیره» مذکور است که این نام آن جناب است در کتاب نجتا.

صد و بیست و هفتم: «کار»

در «هدایه» و «مناقب» از القاب شمرده شده و آن به معنی رجوع کننده و بازگشت کننده است و ظاهر است که آن حضرت از عالم غیبت و استتار و مجانبیت مساکن اشرار برمی‌گردد و جمعی از مردگان را برمی‌گرداند.

چنانچه شیخ مفید در «ارشاد» و دیگران روایت کردند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «خروج می‌کند با قائم علیه السلام از ظهر کوفه، وادی السلام، بیست و هفت نفر، پانزده از قوم موسی علیه السلام که به حق هدایت می‌کردند و به عدل و انصاف حکم می‌نمودند و هفت نفر از اهل کهف و یوشع بن نون و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر، در پس و پیش رویش، از انصار او می‌شوند و حکام در بلاد.»

یا مراد رجوع بعد از مردن ذکرش یا موتش به اعتقاد جهال، چنانچه در لقب قائم علیه السلام گذشت.

صد و بیست و هشتم: «لواء اعظم»

در «هدایه» از القاب شمرده شده.

صد و بیست و نهم: «لندیطارا»

در «ذخیره و تذکره» مذکور است که اسم آن جناب است در کتاب هزارنامه هند.

صد و سی ام: «لسان الصدق»

اسم آن جناب است در صحیفه، چنانچه در ذخیره گفته شد.

صد و سی و یکم: «ماشع»

در «ذخیره» گفته شده که این اسم آن جناب است در تورات عبریه و در «تذکره» گفته در تورات که نزول آن آسمانی است.

صد و سی و دوّم: «مهمید الاخر»

در آن دو کتاب است که این اسم آن جناب در انجیل است.

صد و سی و سوّم: «مسیح الزّمان»

در هر دو، «ذخیره» و «تذکره» مذکور است که این اسم آن حضرت است در کتاب فرنگیان.

صد و سی و چهارم: «میزان الحقّ»

در «ذخیره» گفته که این اسم آن جناب است در کتاب آژی پیغمبر.

صد و سی و پنجم: «منصور»

در «ذخیره» و «تذکره» مذکور است که این اسم آن جناب است در کتاب «دید براهمه» که به اعتقاد ایشان از کتب آسمانی است.

در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم کوفی روایت است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود در تفسیر آیه شریفه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰناً...» که آن حسین علیه السلام است؛ یعنی آن مظلوم کشته شده. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً»^۱ فرمود: «خداوند ناامید مهدی علیه السلام را منصور، چنانچه ناامیده شده احمد، محمد و محمود علیهم السلام و چنانچه ناامیده شد عیسی علیه السلام مسیح.» و شاید، تعبیر از آن جناب به امام منصور در زیارت عاشورا، آیه مذکوره باشد به مناسبتی که وجه آن واضح است. «والله العالم»

صد و سی و ششم: «محمد» - صلی الله علیه و علی آبائه و اهل بینه -

اسم اصلی و نام اولی الهی آن حضرت است؛ چنانچه در اخبار متواتره خاصه و عامه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی همانم من است.»

در خبر لوح مستفیض بلکه متواتر معنوی است که «جابر» برای حضرت باقر علیه السلام نقل کرد که آن را در نزد صدیقه طاهره علیه السلام دید و آن را خدای عزوجل برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرده بود و در آنجا اسامی اوصیای آن حضرت ثبت بود.

به روایت صدوق در «کمال الدین» و «عیون الاخبار» اسامی حضرت مهدی علیه السلام به این نحو ضبط شده بود: «ابوالقاسم محمد بن الحسن، هو حجة الله القائم، مادر او کنیزکی می باشد که اسم او، نرجس است - صلوات الله عليهم اجمعین -»

به روایت شیخ طوسی در «امالی»: «والخلف محمد خروج می کند در آخر الزمان، بر سر او ابر سپیدی است که بر او سایه می افکند. ندا می کند به زبان فصیح که می شنوند آن را ثقلین و خافقین، که اوست مهدی از آل محمد علیهم السلام پر کند زمین را از عدل، چنانچه پر شده از جور.»

به روایتی، جابر گفت: «دیدم محمد را در آن، در سه موضع و علی را در چهار موضع.»

مخفی نماند که به مقتضای اخبار کثیره معتبره قریب به متواتره به حسب معنی حرمت بردن این اسم مبارک است در مجالس و محافل تا ظهور موفورالسرور آن حضرت و این حکم از خصایص آن حضرت و مسلم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین می باشد. حتی آنکه: شیخ اقدم، ابومحمد حسن بن موسی نوبختی از علمای غیبت صغری در کتاب «فرق و مقالات» در ذکر فرقه دوازدهم شیعه بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام فرموده که: «ایشان امامیه اند.»

آنگاه مذهب و عقیده ایشان را نقل می‌کند تا آنکه می‌فرماید:
«و لایجوز ذکر اسمه و لالسؤال عن مکانه حتی یؤمن بذلک.»
از این کلام در این مقام، معلوم می‌شود که این حکم، از
خصایص مذهب امامیه است و از احدی از ایشان خلافاً نقل
نشده تا عهد خواجه نصیرالدین طوسی که آن مرحوم قائل به
جواز شدند و خلاف ایشان، مضرّ نیست، زیرا به جهت قلت
زمان و کمی وقت برای مراجعت به کتب نقلیه، گاهی به مذاهب
نادره بلکه منحصر به خود قائل می‌شدند. مثل: انکار بداء و
توفیقی بودن اسماء حسنی و غیر آن.

و پس از ایشان از کسی نقل خلاف نشده جز از صاحب
«کشف الغمّه» علی بن عیسی که علما را اعتنایی نیست به
ترجیح و ردّ و قبول او در امثال این مقام. با آنکه در این جا
اشتباه عجیبی کرده و آن، این است که در آن کتاب گفته: «من
العجب ان الشیخ الطبرسی و الشیخ المفید رحمهما الله تعالی قال لایجوز ذکر
اسمه و لا کنیته ثم یقولون اسمه اسم النبی صلی الله علیه و آله و کنیته و هما یظنان
انهما لم یذکر اسمه و لا کنیته و هذا عجب.»

یعنی: از آنکه شیخ طبرسی و شیخ مفید گفتند که: جایز
نیست ذکر اسم و کنیه آن حضرت، می‌گویند که اسم او، اسم
پیغمبر صلی الله علیه و آله است و کنیه او، کنیه آن حضرت و ایشان گمان
می‌کنند که ذکر اسم و کنیه آن جناب نمودند. و از این تعجب او

باید تعجب کرد که فرق نگذاشته است میان تلفظ به اسم و کنیه که حکم به حرمت فرمودند و میان اشاره به اسم و کنیه. در عصر شیخ بهایی این مسأله نظری شد و در میان فضلا، محل تشجر شد تا آنکه در آن، رسائل منفرده تألیف شد، مانند شرعة التسمیه از محقق داماد.

میرلوحی در «کفایة المهتدی» گفته که این ضعیف در نزد آن دو نحیر عذیم النظیر یعنی شیخ بهاء الدین محمد و امیر محمد باقر داماد رحمتهما به تعلیم و تلمذ تردد داشت، در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت، مناظره و مباحثه روی نمود و آن گفتگو مدتی در میان بود و لهذا سید مشارالیه، کتاب مذکور را تألیف نمود.

رسالة «تحریم التسمیه» از عالم جلیل، شیخ سلیمان ماحوزی و «کشف التعمیه» از شیخ حر و «فلک المشحون» از جناب سید باقر قزوینی در «شرعة التسمیه» دعوای اجماع نموده و ما عبارت او را به نحوی که تلمیذ رشید فاضل او، قطب الدین اشکوری در «محبوب القلوب» و جناب سید باقر در فلک المشحون نقل کردند ذکر می‌کنیم:

قطب الدین فرموده: «قال السید السند خاتم الحكماء و المجتهدین طاب ثراه فی کتاب شرعة التسمیه فی زمان الغیبة: ان شرعة الدین و سبیل المذهب انه لایحل لاحد من الناس فی زمننا

هذا و اعنى به زمان الغيبة الى ان تحين حين الفرج و ياذن الله سبحانه لوليّه و حجّته على خلقه القائم بامرّه و الرّاصد لحكمه بسريح الظهور و شروق المخرج ان يسميه و يكنيه صلوات الله عليه في محفل مجمع مجاهراً اسمه الكريم معللاً بكنيته الكريمه و أنّما الشريعة المشروعة المتلقاة عن ساداتنا الشارعيين صلوات الله عليهم اجمعين في ذكرنا آياه مادامت غيبته الكناية عن ذاته القدس بالقابه القدسيّة كالخلف الصالح و الامام القائم و المهدي المنتظر و الحجّة من آل محمّد عليه السلام و كنيته و على ذلك اطباق اصحابنا السالفين و اشياخنا السابقين الذين سبقونا بضبط مآثر الشرع و حفظ شعائر الدين - رضوان الله تعالى عليهم اجمعين - و الروايات الناصّة متظافرة بذلك عن ائمتنا المعصومين - صلوات الله عليهم اجمعين - و ليس يستنكره الاضعفاء لتبصر بالاحكام و الاخبار و اطفاء الاطلاع على الدقائق و الاسرار و الآ القاصرون الذين درجتهم في الفقه و مبلغهم من العلم ان لا يكون لهم قسط من الخبرة بخفيات مراسم الشريعة و معالم السنّة و لانصيب من البصيرة في حقايق القرآن الحكيم و لاحظ من تعرف الاسرار الخفية التي استودعها احاديث مهابط الوحي و معادن الحكمة و مواطن النور و حفظة الدين و حملة السروعيبه علم الله العزيز.»

سيّد نعمت الله جزايري در شرح «عيون الاخبار» قول به حرمت را نسبت به اكثر علما داده و قول به جواز را جز به آن

سه و بعضی از معاصرین خود، به کسی نسبت نداده و با این حال متبع دلیل است و آن اخبار معتبره کثیره است که متفرقاً در این کتاب ذکر شده و به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

اول: حدیث سیزدهم از باب پنجم از نصوص خاصه که شیخ جلیل، فضل بن شاذان در کتاب «غیبت» خود روایت کرده از جابر انصاری که جندل بن جناده که از یهودان خیبر بود، خدمت رسول خدا ﷺ رسید و بعد از چند سؤال، از اسامی اوصیای آن جناب پرسید. یک یک را اسم بردند تا به امام حسن عسکری علیه السلام آنگاه فرمود: «بعد از آن، غایب گردد از مردمان، امامی از ایشان.»

جندل گفت: «یا رسول الله! حسن از ایشان غایب گردد؟»
فرمود: «نه! ولکن پسراو، حجّت، غایب گردد غیبتی طولانی.»
جندل گفت: «نام او چه باشد؟»
رسول خدا ﷺ فرمود: «نام برده نشود تا زمانی که خداوند، او را ظاهر سازد.»

دوم: حدیث بیست و سوّم، آنجا که آن را صدوق و دیگران نیز به طرق معتبره از عبدالعظیم حسنی علیه السلام روایت کردند که او عقاید و معالم دین خود را خدمت حضرت امام علی النقی صلی الله علیه و آله عرض کرد و امامان خود را شمرد تا آن جناب، پس حضرت فرمود: «بعد از من، امام و خلیفه و ولی امر، فرزند من، حسن

است. پس مردمان را چگونه عقیده است در باره خلف بعد از او؟»

پرسید: «از چه وجه آن ای مولای من؟!»

فرمود: «از آن جهت که نبینند شخص او را و حلال نباشد بر زبان، آوردن نام او تا آنکه خروج کند و برگرداند زمین را از عدل و داد، آنچنان که پر شده باشد از جور و ظلم.»

سوم: حدیث بیست و هفتم، آنجا که از ابراهیم بن فارس نیشابوری، روایت کرده که چون خدمت حضرت عسکری علیه السلام رسید و حضرت حجّت علیه السلام در پهلوی پدر بزرگوارش نشسته بود و از ضمیر او خبر داد. پس از حالت آن جناب پرسید. حضرت فرمود: «او فرزند من و خلیفه من است بعد از من.»

تا آنکه گفت: «از نام آن حضرت پرسیدم.»

فرمود: «همنام و هم کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله است و حلال نیست کسی را که او را به نام او یا به کنیت او ذکر کند تا زمانی که ظاهر سازد خداوند، دولت و سلطنت او را.»

چهارم: خبر صحیح مشهوری است که آن را ثقة الاسلام کلینی در «کافی» و صدوق در «عیون» و «کمال الدین» و طبرسی در «احتجاج» از امام محمد تقی علیه السلام روایت کردند که (در خبری طولانی که حاصلش آن است) فرمود: «روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد الحرام بود که ناگاه مردی پیش آمد خوش هیأت و

خوش لباس. سلام کرد و چند سؤال کرد و حضرت، به امام حسن علیه السلام حواله فرمود. آن جناب جواب داد. پس آن شخص گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و لم ازل اشهد بها و اشهد ان محمداً رسول الله و لم ازل اشهد بذلك.»

آنگاه شهادت بر خلافت و وصایت آن جناب و یک یک از اوصیای آن حضرت داد تا آنکه گفت: «شهادت می‌دهم بر مردی از فرزندان حسن علیه السلام که به کنیه نام برده نمی‌شود و به اسم نام برده نمی‌شود تا آنکه ظاهر شود امر او؛ پس پر کند زمین را از عدل، چنانچه پر شده از جور که او قائم است به امر حسن بن علی. و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته.»

آنگاه برخاست و رفت. پس حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود: «در پی او برو، ببین به کجا می‌رود؟»

پس بیرون رفت و فرمود: «چون پای خود را در بیرون مسجد گذاشت، ندانستم به کجای زمین رفت.»

پس حضرت فرمود: «او خضر بود.»

و در این خبر شریف، این چند فایده وجود دارد:

اول: آنکه بردن نام شریف از صفات معروفه آن حضرت بود که تداول داشت در زمان انبیاء و اوصیای گذشته.

دوم: آنکه آن از جمله تکالیف و معتقد اهل حق بود در
جميع عصرها.

سوم: آنکه حکم ثابت است تا زمان ظهور و اختصاصی به
زمان غیبت صغری یا اوقات تقیه ندارد، مطابق اخبار سابقه و
آینده.

و علامه مجلسی در بحار، بعد از ذکر چند خبر که تحدید
فرمودند حرمت را تا زمان ظهور، فرموده که: «این تحدیدات
صریح است در نفی قول آنکه تخصیص داده این را به زمان
غیبت صغری، به دلیل اتکال بر بعضی تعلیلات مستنبطه و
استبعادات وهمیه.»

چهارم: در «کافی» و «کمال الدین» به سند صحیح روایت
است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «صاحب این امر، مردی
است که نام او را به اسم او نمی‌برد کسی مگر کافر.»
فاضل صالح مازندرانی در شرح این خبر گفته که مراد به کافر
در اینجا، تارک اوامر و فاعل نواهی است نه منکر پروردگار و
مشرک به او جلّ جلاله و در آن، مبالغه‌ای است در تحریم
تصریح به اسم آن جناب و شاید آن مختص باشد به زمان تقیه،
به دلیل آنچه ذکر نمودیم در مواضع متفرقه و دلالت بعضی
اخبار بر آن ظاهراً. و مؤید این کلام است باقی نبودن به تحریم
در آن در جميع اوقات و زمانها اتفاقاً و هرگاه تخصیص ما به آن

راه یافت، جایز است حمل آن بر آنچه ذکر نمودیم، پس دلیل نمی‌شود بر شمول تحریم برای تمام زمان غیبت. جهات ضعف این کلام بر ناظر مخفی نیست، خصوص قرار دادن جواز در ایام ظهور را مخصّص عمومات ادلّه حرمت با آنکه در همه آنها، آن زمان را غایت تحریم قرار دادند، پس گاهی داخل نبود تا به اتفاق خارج شود و پیش از ظهور، قائلین به حرمت که جمهور علمایند، هیچ زمانی را خارج نکردند و بر فرض تسلیم خروج زمانی سبب جواز تصرف در عالم نمی‌شود و حمل بر تقیّه در بسیاری از آنها راه ندارد، بلکه در معدودی که احتمال می‌رود، شبهه‌ای است که خواهیم گفت.

پنجم: در «کافی» و «عیون» و «کمال الدّین» و «غیبت» شیخ طوسی و غیره روایت است که حضرت امام علی النقی علیه السلام به ابوهاشم، داوود بن قاسم جعفری فرمود: «خلف بعد از من، حسن، پسر من است. پس چگونه است حال شما با خلف بعد از خلف؟»

گفت که گفتیم: «چرا؟ فدای تو شوم!»

فرمود: «زیرا که شما نمی‌بینید شخص او را و حلال نیست برای شما ذکر او به نام او.»

ششم: در «کافی» و «کمال الدّین» از ریّان بن صلت روایت شده است که گفت: شنیدم حضرت رضاء علیه السلام در حالتی که سؤال

کرده بودند از آن جناب از قائم علیه السلام فرمود: «جسمش دیده نمی شود و به اسم، نام برده نمی شود.»

هفتم: در «کمال الدین» روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام که به صفوان بن مهران فرمود: «مهدی از فرزندان من است. پنجم از فرزند هفتم، غایب می شود از شما شخص او و حلال نیست برای شما نام بردن.» و همین خبر را در آنجا به سند دیگر از عبدالله بن یعقوب روایت کرده.

هشتم: نیز در آنجا «کمال الدین» روایت کرده از حضرت کاظم علیه السلام در ضمن ذکر قائم علیه السلام که فرمود: «مخفی می شود بر مردم ولادت او و حلال نیست برای ایشان نام بردن او، تا آنکه ظاهر نماید او را خدای عزوجل. پس پر کند به او زمین را از داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم.»

نهم: نیز در آنجا و خراز در «کفایة الاثر» روایت کرد از حضرت جواد علیه السلام که فرمود: «قائم ما آن کسی است که مخفی می شود بر مردم ولادت او و غایب می شود از ایشان شخص او و حرام است بر آنان نام بردن او و او همانم رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه اوست.»

دهم: و نیز در آنجا روایت است که: «بیرون آمد در توقیعات صاحب الزمان - صلوات الله علیه - که ملعون است کسی که مرا نام برد در محفل مردم.»

یازدهم: و نیز در آنجا از محمد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - روایت شده که گفت: «بیرون آمد توقیع به خط آن جناب که آن را می‌شناختم که هر کسی که مرا نام برد در مجمعی از مردم به اسم من، پس بر او باد لعنت خدای تعالی!»

دوازدهم: و نیز در آنجا روایت است از حضرت باقر علیه السلام که عمر پرسید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حال مهدی و گفت: «ای پسر ابیطالب! خبر ده مرا از مهدی که اسم او چیست؟»

فرمود: «اما اسم می‌گویم، زیرا که حبیب من و خلیل من وصیت کرد به من که او را به نام خبر ندهم تا آنکه مبعوث فرماید او را خدای عزوجل و آن از اموری است که خداوند در علم خود آن را به رسول خود به ودیعت سپرده.»

سیزدهم: شیخ حسن بن سلیمان حلّی در کتاب «مختصر» نقل کرده از سید حسن بن کشیش که در کتاب خود روایت کرده به اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که آن جناب، اشاره فرمود به پسر خود، موسی علیه السلام و فرمود: «پنجم از فرزندان او غایب می‌شود و حلال نیست ذکر او به اسمش.»

و این اخبار کثیره معتبره که شرایط حجیت آنها تمام و مؤید است به اجماع منقول و شهرت محققه وافی است در اثبات مدعا و با این حال مؤید است به چند چیز:

اول: آنکه در تمام اخبار معراج که در آنجا خدای تعالی،

اسامی یک یک از امامان را برای پیغمبر خود نام برده همه را به نام اسم برده، جز حضرت مهدی علیه السلام که به لقب ذکر فرموده و آن اخبار بیاید متفرّقاً در این باب و باب آینده.

دوم: آنکه در جمیع اخبار نبویّه که در آنجا رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر فرمودند نام هریک از اوصیای خود را و جمله‌ای از آنها بیاید در باب پنجم، همه را به «نام» خود اسم بردند جز آن جناب را که به «لقب» یاد کردند یا فرمودند: «همنام من» و حال آنکه حضرت باقر و امام محمد تقی علیهما السلام نیز همنام آن جناب بودند.

سوم: کثرت القاب شایعه متداوله آن جناب که پیش از ولادت و پس از آن در میان امت شایع بود. حتی آنکه در جمیع امم سالفه که بشارت می‌دادند به ظهور آن جناب، چنانچه بیاید از خطبه روز غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «الا انه قد يشربه من سلف بين يديه.» و در نزد همه به لقب معروف و در زیارت آن جناب است: «السلام على مهدى الامم.»

و اما حمل این اخبار بر تقیه، به این جهات جایز نیست:

اول: آنکه تمام محدّثان خاصّه و عامّه این فقره را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمودند: «اسم مهدی، اسم من است.» چنانچه به اسانید و ماخذ آن در باب چهارم اشاره خواهد شد. پس همه دانا بودند به اسم آن جناب، پس کیست آنکه از او باید پنهان داشت؟

دوم: آنکه در بسیاری از این اخبار و غیر آن با نهی مذکور به نبردن اسم، تصریح فرمودند که او همانم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و به این کلام راوی و سامع دانا شدند به نام اصلی؛ پس اگر تقیّه از آنها بود که دانا شدند و اگر از غیر است که باید ایشان در جای دیگر ذکر نکنند، پس حذر از ذکر در آن مجلس، دلیلی ندارد بلکه لازم بود تنبیه ایشان که نکردند.

سوم: ذکر نکردن جناب خضر، اسم آن حضرت را در محضر شریف امیرالمؤمنین علیه السلام و اسم نبردن را از اجزای شهادت و صفات آن حضرت قرار دادن و همچنین اسم نبردن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنود یهودی خیبری، قابل حمل بر تقیّه نیست.

چهارم: آنچه گذشت که غایت زمان این حرمت را ظهور قرار دادند و این جمع نشود با آنکه حرمت مربوط به خوف باشد.

پنجم: آنکه اگر مجرد ذکر این اسم منشأ خوف و فساد بود به ملاحظه آنکه ستمکاران در صدد قمع و قتل آن جناب بودند، چون به ایشان خبر رسیده بود که زوال ملک ظالمان و انقطاع دولت آزاران بر دست آن حضرت است. پس بهتر آن بود که به هیچ اسم و لقب معروفی ذکر نشود خصوص لقب مهدی که در همه آن وعدها و وعیدهای نبوی، آن جناب به این

لقب ذکر شده و معروف شده بود به آن تا آنکه پسر خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام از حال مهدی می پرسد و عبدالملک از زهری و منصور از سیف، چنانچه بیاید.

پس در اختصاص به این اسم راهی نباشد جز بودن آن از اسرار مکنونه و خصایص الهیه؛ مثل بودن امیرالمؤمنین از خصایص جد بزرگوارش.

بعضی احتمال دادند که شاید سبب حرمت، آن باشد که عوام، به شنیدن آن معتقد اهل کتاب شوند که می گویند پیغمبر آخر الزمان، بعد از این ظاهر خواهد شد.

اما آنچه دلالت بر جواز می کند چند خبر است که به حسب سند یا متن، ضعیفند، مثل خبری که در لقب «سید» گذشت که کنیز خیزرانی گفت که: «نرجس خاتون در حیات امام حسن علیه السلام وفات کرد و بر سر قبر او لوحی بود که در آن نوشته بود: «هذا قبر امّ محمد.» این قبر مادر «م ح م د» است.

و این خبر، علاوه بر ضعف سند و مجهول بودن راوی و معلوم نبودن نویسنده و دلالت نکردن نوشتن بر جواز گفتن، معارض است با چند خبر که بعضی بیاید در باب ششم که نرجس خاتون بعد از وفات آن حضرت، حیات داشت و احتمال می رود که امّ محمد، کنیه نرجس خاتون باشد. پس دلالتی بر مدّعی نخواهد کرد و در خبر همین کنیزک است که اسم مادر آن حضرت، صقیل بود.

در «کمال الدین» صدوق روایت است که صقیل در وقت وفات حضرت عسکری علیه السلام حاضر بوده و او، آب را با مصطکی جوش داد و خدمت آن جناب آورد بعد از نماز صبح و نیاشامیده وفات کرد و مثل خبر لوح آن، اگر چه در نهایت اعتبار است و لکن در متن آن اختلاف بسیار است.

در بسیاری احادیث از آن به لقب و کنیه ذکر شده، اگر کسی بخواهد به جلد نهم بحار مراجعه کند که بیشتر آنها را ضبط کرده و علاوه ذکر در آن لوح که از اسرار مخزونه است و جز جابر کسی او را ندید، دلالت بر جواز گفتن نمی‌کند و به طریقی که صدوق روایت کرده، اسم مذکور است و لکن بعد از ذکر خبر فرموده، خبر چنین رسیده.

آنچه من به آن اعتقاد دارم، نهی است از نام بردن آن جناب و مثل خبری که از علی بن احمد نقل شده که در مسجد کوفه، سنگریزه‌ای دید که در آن، این اسم مبارک نقش شده بود به حسب خلقت! و ضعف دلالت آن نیز واضح است.

و روایت ابی غانم که: حضرت را فرزندی شد و او را فلان اسم گذاشت و معلوم است که در نام بردن او یا مثل او از روایات غیر معروف، حجّتی نباشد و خصوص که نام نهادن غیر از نام بردن است و بعضی ادعیّه که به اسم مذکور شده و آن، علاوه بر قلت و معارضه با بیشتر آنها که به لقب ذکر شده و معلوم نبودن

رسیدن به این نحو. زیرا احتمال می‌رود که امام اوّل را اسم بردند و باقی را حواله به خواننده کردند، چنان که در مواضع بسیار تصریح شده.

پس برگشت آن به نادانی راوی باشد که دلالت بر جواز در غیر آن موضع نکند و اضعف از همه، استشهاد به کنیه امام حسن علیه السلام که ابی محمد است، زیرا کنیه برای آن جناب، هرگاه اسم علم شد، مقصود در آن به ولد نیست. مثل ابوالحسن اوّل و ابوالحسن دوّم و اجزای اعلام مرگبه دلالت بر جزء معنی نکند، مثل عبد شمس و ابی بکر و امثال آنها و بالجمله دست برداشتن از آن اخبار صحیحة صریحة مؤیده به اجماع و شهرت و وجوه سابقه به سبب این قبیل اخبار، خروج است از قانون استدلال و طریقه فقها و در این مقام، بعضی مباحث علمیه بود که با کتاب فارسی مناسبت نداشت.

صد و سی و هفتم: «نیه الصابرين»

در «هدایه» از القاب شمرده شده.

صد و سی و هشتم: «منتقم»

در آنجا «هدایه» و در «مناقب» قدیمه از القاب شمرده و در

خطبه غدیریة رسول خدا صلی الله علیه و آله است در اوصاف آن جناب: «الا

انه المنتقم من الظالمين.»

در خبر طولانی مشهور «جارود بن منذر» است به روایت ابن

عیاش در «مقتضب» که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در آن شب که مرا به آسمان بردند، خداوند وحی نمود به من که سؤال کنم از رسولانی که پیش از من مبعوث شدند. پس گفتم: «بر چه مبعوث شدید؟»

گفتند: «بر نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب - صلوات الله علیه و آله - و ائمه علیهم السلام که از شما خواهند بود.»
آنگاه وحی نمود به من که: «ملتفت شو از طرف راست عرش!»

پس ملتفت شدم و دیدم علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را که در پایابی از نور، نماز می کردند.

پروردگار تبارک و تعالی به من فرمود: «اینها حجّت منند برای اولیای من و این، یعنی مهدی علیه السلام منتقم است از اعدای من.»

در «علل الشرایع» روایت شده است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «آگاه باشید که هرگاه قائم ما خروج کند، زنی را برمی گردانند به سوی او تا او را حدّ بزند و انتقام کشد برای دختر محمد صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام.»

راوی از او پرسید: «چرا او را حدّ می زند؟»

فرمود: «برای افترای او بر مادر ابراهیم.»
فرمود: «چرا خداوند آن را به تأخیر انداخت به قائم علیه السلام؟»
فرمود: «زیرا که خداوند تبارک و تعالی، مبعوث فرمود
محمد صلی الله علیه و آله را رحمت و مبعوث فرمود قائم علیه السلام را نقت.»
در «کافی» روایت شده است از آن جناب که فرمود: «هرگاه
تمنا می کند یکی از شماها قائم علیه السلام را، پس تمنا کند آن را در
عاقبت. زیرا که خداوند مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را رحمت و
مبعوث می فرماید قائم علیه السلام را نقت.»
در «کمال الدین» روایت شده است که آن حضرت، در سن
سه سالگی به احمد بن اسحاق فرمود: «انا بقیة الله فی ارضه و
المنتقم من اعدائه.»

صد و سی و نهم: «مهدی» - صلوات الله علیه -

که اشهر اسماء و القاب آن حضرت است در نزد جمیع فرق
اسلامیه. شیخ طوسی در «غیبت» خود روایت کرده از ابی سعید
خراسانی که او سؤال نمود از امام صادق علیه السلام که: «چرا نامیده
شده آن جناب به مهدی؟»

فرمود: «زیرا که او هدایت می کند مردم را به سوی هر امر
مخفی.»

شیخ مفید در «ارشاد» روایت کرده از آن جناب که فرمود:
«قائم علیه السلام را مهدی نامیدند به آن دلیل که هدایت می نماید
مردم را به سوی امری که از او گم شده اند.»

یوسف بن یحیی السلمی در کتاب «عقد الدرر فی الاخبار الامام المنتظر» از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «مهدی را مهدی می‌گویند زیرا که هدایت می‌کند به سوی امری خفی و بیرون می‌آورد تورات و انجیل را از زمینی که آن را انطاکیه می‌گویند.»

به روایت دیگر فرمود: «نامیده شده به مهدی، زیرا که او هدایت می‌کند به سفرها از تورات پس بیرون می‌آورد آنها را از کوههای شام و دعوت، می‌کند به سوی آنها، یهود را و اسلام می‌آورند برای این کتب، قریب سی هزار نفر.»

به روایت دیگر: «او را مهدی نامیدند به جهت آنکه هدایت می‌کند به سوی کوهی از کوههای شام، پس بیرون می‌آورد از آنجا سفرها از تورات و محاجّه می‌کند با آنها با یهود؛ پس اسلام می‌آورند بر دستش، جماعتی از یهود.»

و در این اخبار، اشکالی است. زیرا که آنچه فرمودند با معنی هادی مناسبت دارد که به معنی رهنماست، نه با مهدی که به معنی هدایت یافته است به راه راست و به ضمّ میم هم نشاید، زیرا مهدی یعنی هدیه دهنده و توضیح جواب از این اشکال، در لقب هادی خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

صد و چهلم: «عبدالله»

از اسامی مبارکه آن حضرت، چنان که در اسم احمد گذشت

که رسول خدا ﷺ فرمود: «اسم مهدی، احمد و عبدالله و مهدی علیه السلام است.»

صد و چهل و یکم: «مؤمل»

شیخ کلینی و طوسی روایت کردند از حضرت امام عسکری علیه السلام که فرمود: «در آن وقت که حجت علیه السلام متولد شد گمان کردند ظلمه که ایشان مرا می‌کشند تا اینکه قطع کنند این نسل را. پس چگونه دیدند قدرت خداوند را؟ و نامید او را مؤمل.» و ظاهر آن است که به فتح میم دوّم باشد، یعنی آنکه خلیق، آرزوی او را دارند و در دعای ندبه اشاره به این مضمون شده: «بنفسی انت من امنیة شایق یتمنی من مؤمن و مؤمنه ذکرا فحننا.»

صد و چهل و دوّم: «منتظر»

در «کمال الدین» روایت شده است از امام محمد تقی علیه السلام که فرمود: «امام بعد از حسن علیه السلام، پسر او، قائم به حقّ که منتظر است.»

راوی پرسید: «چرا او را منتظر نام کرده‌اند؟»

فرمود: «برای آنکه برای اوست غایب شدنی که بسیار خواهد بود روزهای آن و به طول خواهد کشید مدّت آن. پس انتظار خواهند کشید خروج او را مخلصان و انکار خواهند کرد او را شک‌کنندگان و استهزا خواهند نمود به یادکردن او جاحدین و

دروغ خواهند گفت وقت قراردهندگان و هلاک خواهند شد در آن غیبت، شتاب کنندگان و رستگاری خواهند یافت در آن ایام، تسلیم کنندگان یعنی آنانکه گردن به تسلیم گذارند و به چون و چرا که سبب توقف چیست و چرا خروج نمی‌کند، کار ندارند.» بنابراین خبر، منتظر به فتح ظاء است؛ یعنی انتظار برده شده که همه خلائق پیوسته منتظر مقدم اویند.

صد و چهل و سوم: «ماء معین»

یعنی آب ظاهر جاری بر روی زمین.

در «کمال الدین» و «غیبت» شیخ روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: در آیه شریفه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»^۱ خبر دهید که اگر آب شما فرو رفت در زمین، پس کیست که بیاورد برای شما آب روان؟

فرمود: «این آیه نازل شده در قائم علیه السلام . می‌فرماید خداوند: اگر امام شما غایب شد از شما که نمی‌دانید او در کجاست، پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین و حلال خداوند عزوجل و حرام او را؟»
آنگاه فرمود: «والله! نیامده تاویل این آیه و لابد خواهد آمد تاویل آن.»

قریب به این مضمون چند خبر دیگر در آنجا و در «غیبت» نعمانی و تأویل الآیات هست و وجه مشابهت آن جناب، به آب که سبب حیات هر چیزی است ظاهر است بلکه آن حیاتی که سبب آن وجود معظم آمده و می آید به چندین مرتبه اعلی و اتم و اشد و ادوم از حیاتی است که آب آورد، بلکه حیات خود آب، از آن جناب است.

در «کمال الدین» روایت شده از امام باقر علیه السلام که فرمود: در آیه شریفه: «إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...»^۱ بدانید که خدای تعالی زنده می کند زمین را بعد از مردنش.

فرمود: «خداوند زنده می کند به سبب قائم علیه السلام زمین را بعد از مردنش به سبب کفر اهلش و کافر مرده است.»

و به روایت شیخ طوسی در آیه مذکوره: «خداوند اصلاح می کند زمین را به قائم آل محمد علیه السلام بعد از مردنش، یعنی بعد از جور اهل مملکتش.»

مخفی نماند که چون در ایام ظهور، مردم از این سرچشمه فیض ربّانی به سهل و آسانی استفاضه کنند و بهره برند، مانند تشنه‌ای که در کنار نهر جاری گوارایی باشد که جز اعتراف حالت منتظره نداشته باشد، لهذا از آن جناب، تعبیر فرمودند به «ماء معین».

در ایّام غیبت که لطف خاصّ حقّ، از خلق برداشته شده، به علّت سوء کردارشان، باید رنج و تعب و عجز و لابه و تضرّع و انابه از آن جناب فیضی به دست آورد و خیری گرفت و علمی آموخت. مانند تشنه‌ای که بخواهد از چاه عمیق، تنها به آلات و اسبابی که باید به زحمت به دست آورد، آبی کشد و آتشی فرونشاند. لهذا تعبیر فرمودند از آن حضرت به «بشر معطله» و مقام را گنجایش شرح زیاده از این نیست.

صد و چهل و چهارم: «مخبر بما یعلن»
در «مناقب» قدیمه و «هدایه».

صد و چهل و پنجم: «مجازی بالاعمال»
اوّل را در «مناقب» قدیمه و «هدایه» و ثانی را در «هدایه» از القاب آن جناب شمرده‌اند.

صد و چهل و ششم: «موعود»

در «هدایه» از القاب شمرده شده.

شیخ طوسی روایت کرده از حضرت سجاده‌علیه‌السلام که فرمود در آیه شریفه: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»^۱ در آسمان است رزق شما و آنچه وعده کرده می‌شوید، وعده داده‌اند.

«فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ.»^۱ پس، قسم به پروردگار آسمان و زمین که آن حق است مثل آنکه شما سخن گوید.

فرمود: «این برخاستن و خروج قائم آل محمد علیه السلام است.» از ابن عباس نیز مثل آن نقل کرده و احتمال می‌رود که غرض آن حضرت، تأویل رزق در آیه باشد به ظهور آن جناب که به سبب نشر ایمان و حکمت و انواع علوم و معارف است که حقیقت رزق و مدد حیات انسانی و عیش جاودانی است؛ چنانچه طعام را در آیه شریفه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ.»^۲ تفسیر فرمودند به علم و آنچه بعد از آن ذکر شده از حب و انگور و زیتون و نخل و بساتین و چراگاه و غیره، به انواع علوم.

در «غیبت» نعمانی روایت شده است از امام باقر علیه السلام که فرمود: «در زمان آن حضرت حکمت داده می‌شود به خلق تا به آنجا که زن، در خانه خود، حکم می‌کند به کتاب خداوند و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله.»

یا آنکه مقصود تفسیر «وَمَا تُوْعَدُونَ» باشد، یعنی: «آن موعودی که به شما داده شده و جمیع انبیاء، امت‌های خود را به

۱ - سورة ذاریات آیه ۲۳

۲ - سورة عبس آیه ۲۴

آمدن او وعده دادند، آمدن آن جناب است.» که: «السَّلام علی المهدی الذین وعد الله به الامم ان یجمع به الکلم.»

و در یکی از زیارات جامعه است در اوصاف آن جناب، چنان که در زیارت آن جناب است: «والیوم الموعود و شاهد و مشهود.» صد و چهل و هفتم: «مظهر الفضایح»

صد و چهل و هشتم: «مبلی السرائر»

اول را در «مناقب» قدیمه و «هدایه» و ثانی را در «هدایه» از القاب آن جناب شمردند و از سیر در سیره آن حضرت، حقیقت این دو لقب معلوم می شود.

در «غیبت» نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «در بین آنکه مرد در بالای سر حضرت قائم علیه السلام ایستاده و به او، امر و نهی می فرماید که فرمان می دهد که او را در پیش روی حضرت بیاورند، پس او را به آنجا می آورند. ناگاه حکم می کند که گردنش را بزنند. پس نمی ماند در خافقین چیزی مگر آنکه از او می ترسد.»

و در روایت دیگر: «در همان جا که ایستاده، امر می فرماید که گردنش را بزنند.»

صد و چهل و نهم: «مبدأ الآیات»

چنانچه در «هدایه» است، یعنی ظاهر کننده آیات خداوند یا محل بروز و ظهور آیات الهیه؛ زیرا از آن روز که بساط خلافت

در زمین گسترده شد و انبیا و رسل به آیات بیّنات و معجزات باهر، برای هدایت خلق بر آن بساط پا نهادند و مأمور ارشاد و اعلاّی کلمه حقّ و ازهاق باطل شدند، برای احدی، خدای تعالی، چنین تکریم و اعزاز نفرمود و با احدی آن مقدار آیات نفرستاد که برای مهدی خود - صلوات الله علیه - فرستاده و روانه خواهد کرد.

عمری به این طولانی که خدای داند که به کجا خواهد کشید، چون ظاهر شود در هیأت و سن مردان سی ساله و پیوسته ابری سفید بر سرش سایه افکند و به زبان فصیح، از او ندا رسد که: «اوست مهدی آل محمد علیهم السلام»، بر شیعیانش دست گذارد و عقولشان کامل شود. در اردوی مبارکش عسکری باشد از فرشتگان که ظاهر باشند و مردم ببینند؛ چنانکه تا عهد ادريس نبی می دیدند و عسکری از جنّ و در اردویش طعام و شرابی نباشد جز سنگی حمل شود که طعام و شرابشان از آن باشد.

از نور جمالش زمین چنان نورانی و روشن شود که به مهر و ماه حاجت نیفتد. شرّ و ضرر از درندگان و حشرات برود. خوف و وحشت از میان آنها برخیزد. زمین، گنجهای خود را ظاهر نماید و چرخ از سرعت سیر بماند و عسکرش از روی آب، راه روند و کوه و سنگ، کافری را که به آنها خود را مخفی کردند، نشان دهند و کافر را به سیما بشناسند و بسیاری از مردگان در رکاب

مبارکش باشند. و شمشیر بر فرق زنده‌ها زنند و غیر اینها از آیات عجیبه. و همچنین آیاتی که پیش از ظهور و خروج ظاهر شود که عدد آنها احصا نشود و بسیاری از آن در کتب غیبت ثبت شده که همه آنها مقدمه آمدن آن جناب است و عשרی از آن برای آمدن هیچ حجتی ظاهر نشده.

صد و پنجاهم: «محسن»

صد و پنجاه و یکم: «منعم»

صد و پنجاه و دوّم: «مفضل»

هر سه در «هدایه» از القاب شمرده شده و هر سه آنها از اسماء حسنی است که خدای تعالی آن جناب را مظهر اعظم آنها قرار داده. سید جلیل علی بن طاووس، در کتاب «اقبال» به سند صحیح روایت کرده، در خبر طولانی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به نجران رفت برای دعوت نصارای آنجا، علمای ایشان جمع شدند برای تحقیق صدق آن جناب و کتب آسمانی را حاضر کردند و تفتیش نمودند.

از آن جمله: در «صحیفه کبرای» حضرت آدم صلی الله علیه و آله، که در آن سپرده شده بود علم ملکوت خداوند جلّ جلاله و آنچه آفرید در آسمان و زمین خود. پس در مصباح دوّم آن یافتند، بعد از فقراتی چند. آنگاه نظر کرد به سوی نوری که درخشید.

پس سد کرد فضای شکافته شده را و گرفت مطالع مشاق را. پس سیر نمود به همین نحو تا آنکه گرفت تمام مغارب را. آنگاه بالا رفت تا آنکه رسید به ملکوت آسمان. پس نظر نمود، دید که آن نور محمد صلی الله علیه و آله است و دید جمیع اکناف، از بوی خوش آن معطر شدند و دید چهار نور را که اطراف آن نور را گرفتند از راست و چپ و پیش رو و پشت سر که شبیه‌ترین چیزها بودند به آن نور در نور و بود در پی آنها، نورهایی از آنها که استمداد می‌نمودند از آن انوار و دیدند که این انوار، شبیهند به آنها در ضیاء و عظمت و خوشبویی.

آنگاه نزدیک شد به آن انوار و احاطه نمود به آن و اطراف آن را گرفت و نظر نمود، دید انواری را که بعد از آن بود، به عدد ستاره‌ها و به غایت، پست‌تر از مراتب آن انوار سابقه و پاره‌ای از این انوار، روشنتر از بعضی و با نورانیّت با یکدیگر متفاوت بودند.

آنگاه ظاهر شد سیاهی مانند شب و چون سیل رو آورد از هر طرفی و جهتی. پس چنین رو آوردند تا اینکه پر کردند صحراها و تپه‌ها را و دید که آنها قبیح‌ترین چیزهاست در صورت و هیأت و متعفن‌ترین آنها در بو.

پس متحیر کرد آدم را آنچه دید از اینها و گفت: «ای علام الغیوب! و ای غافر الذنوب! و ای صاحب قدرت قاهره و

مشیت عالیه! کیست این خلق سعیدی که ارجمند و بلند مرتبه نمودی او را بر عالمیان و کیست این نورهای منیفه که جوانب آن را گرفتند؟»

پس، وحی فرستاد خداوند به سوی او که: «ای آدم! این و اینها وسیله تو هستند و وسیله هر کس که نیکبخت کردم از خلق خود. اینها سابقین مقرّبین شافعین‌اند که شفاعتشان پذیرفته است.

و این احمد است سیّد ایشان و سیّد مخلوقات من؛ به علم خود او را برگزیدم و جدا کردم اسم او را از اسم خود. پس منم محمود و اوست محمّد و این صینو او (برادر او) و وصی او. تقویت کردم او را به او و گرداندم برکات خود و تطهیر خود را در پی ایشان.

این است سیّده کنیزان من و باقیمانده از احمد، پیمبر من و این دو سبط و دو خلف‌اند مرا ایشان را و این ذوات که نورشان شکافت آن انوار را بقیّه ایشانند.

آگاه باش! هر کدام را برگزیدم و از آرایش پاک نمودم و بر هر یک برکت و رحمت خود را فرستادم و به علم خود قرار دادم هر یکی را پیشوای بندگان خود و نور بلاد خود.»

نظر نمود، دید شبی را در آخر ایشان که می‌درخشید در این صفحه، چنان که می‌درخشد ستاره صبح از برای اهل دنیا.

پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «به این بنده سعید خود باز می‌کنم غلها را از بندگان خود و برمی‌دارم بار را از ایشان و بر می‌نمایم زمین خود را به وجود او از مهربانی و رأفت و عدل، چنانکه پر شده پیش از او از قسوت و جور.»

و نیز در آن خبر شریف است که: پس، آن جماعت به صلوة (صحیفه) ابراهیم علیه السلام مراجعه کردند و در آنجا مذکور بود که خداوند، به میراث داده به آن حضرت، تابوت آدم علیه السلام را که متضمن بود هر علمی را که خداوند تفضل فرموده بود به آن بر جمیع ملائکه. پس، نظر نمود ابراهیم در آن تابوت و در آن دید خانه‌هایی به عدد صاحبان عزم از پیغمبران و رسولان و اوصیای ایشان و نظر نمود، دید خانه محمد صلی الله علیه و آله را آخر انبیا و از راست او، علی ابن ابیطالب علیه السلام را که دامان او را گرفته. پس شکل عظیمی را که نورش می‌درخشید و در آن بود که این صنو او و وصی اوست که مؤید است به نصر.

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: «الهی و سیّدی! کیست این خلق شریف؟»

پس خداوند به او وحی کرد که: «این بنده من و برگزیده من، فاتح خاتم است و این است وصی وارث او.»

گفت: «ای پروردگار من! کیست فاتح خاتم؟»

فرمود: «این محمد صلی الله علیه و آله برگزیده من و اول مخلوق من و حجت بزرگ من در آفریدگان من. پیغمبرش کردم و او را برگزیدم. آنگاه که آدم میان گل و جسد بود.»

تا اینکه می فرماید: و نظر نمود ابراهیم، دوازده بزرگ را دید که از غایت نیکویی شکل، نزدیک بود که نور از آن درخشان شود؛ پس سوال کرد از پروردگار عزوجل خود و گفت: «پروردگارا! مرا خبر ده به نامها، این صورتها که مقرون است به دو صورت محمد و وصی او - صلوات الله علیهما -»

پس، وحی فرستاد خداوند به سوی او که: «این، کنیز من و باقیمانده پیغمبر من است، فاطمه صدیقه زاهره و قرار دادم او را با خلیل او عصبه‌ای از برای پیغمبر خود و این دو حسناند و این فلان است و این فلان و این حضرت مهدی - علیه الصلوة و السلام - کلمه من است که به او منتشر می‌کنم رحمت را در بلاد خود و به او بیرون می‌آورم دین خود را بعد از یأس و ناامیدی ایشان که من، ایشان را به فریاد برسم. الخ.»

کافی است در این مقام، مضمون این خبر شریف که ابن طاووس آن را از اصل کتاب «عمل ذی الحجّة» حسن بن اسماعیل بن اشناس، برداشته و او از معروفان قدماست و معروف به ابن اشناس، صاحب یکی از نسخ صحیفه کامله که در ترتیب و مقدار و کلمات با نسخه متداوله، مغایرت بسیار دارد و

محلّ اختلاف آن در مجلس مذکور است و از آنچه ذکر شد معلوم می‌شود وجه لقب.

صد و پنجاه و سوم: «متان»

چنانچه در «هدایه» است و آن نیز چون اسامی مبارکه سابقه، از اسماء حسنی است و در «ید باسطه» خبری ذکر می‌شود مناسب مقام.

صد و پنجاه و چهارم: «موتور»

در چند خبر شریف، به این لقب مذکور شده و «موتور» به والد آن است که پدرش کشته شده و خونخواهی او نشده.

مجلسی رحمته الله فرموده که: «مراد به والد، یا حضرت عسکری علیه السلام یا جناب امام حسین علیه السلام یا جنس والد، که شامل باشد همه ائمه علیهم السلام را.»

و در خبری «موتور بایه» دارد. آن هم مثل سابق است و چون طلب خون امامان گذشته نشد و جانشینی امامت به آن جناب رسید، آن حق، منتقل به آن حضرت شد و طلب خون جمیع را خواهد کرد. بلکه چون وارث جمیع انبیاء و مرسلین و اوصیاء راشدین است، طلب خون تمام را خواهد کرد که شهید شدند. چنانچه در دعای ندبه صریحاً مذکور است و به ملاحظه‌ای، تمام آنها به منزله والدند برای آن جناب که از همه ارث برده، پس «موتور» است به تمام آن سلسله علیّه الهیه.

در «غیبت» نعمانی روایت شده است از امام صادق علیه السلام، در حدیثی که فرمود به ابوبصیر: «ای ابامحمّد! قائم علیه السلام خروج می‌کند، مورتور و خشمناک؛ بر بدن اوست پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر بدن آن جناب بود روز احد، یعنی آن پیراهن خون آلود.» چنانچه بیاید در وارث.

صد و پنجاه و پنجم: «مدبر»

در «مناقب» قدیمه از القاب آن حضرت شمرده شده.

صد و پنجاه و ششم: «مأمور»

نیز در همان کتاب.

صد و پنجاه و هفتم: «مقدرة»

چنانچه در «هدایه» است و آن به معنی توانایی است. زیرا از کثرت بروز و ظهور عجایب، قدرتهای الهیّه از آن جناب، به حدّی رسیده که گویا عین قدرت شده؛ چنانچه اطلاق عدل و قسط بر آن جناب که گذشت، به همین ملاحظه است.

صد و پنجاه و هشتم: «مأمول»

چون مؤمل، یعنی آنکه آرزو و امید او را دارند. چنانچه در «غیبت» نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که بعد از ذکر بسیاری علامات، فرمود: «آنگاه برمی‌خیزد قائم مأمول و امام مجهول.» الخ.

در «غیبت» فضل فرمود: «سلطان مأمول.» و در زیارت مأثوره آن جناب است: «السَّلَامُ عَلَيْهِ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُولُ.»

در مصباح شیخ طوسی و غیره روایت است از عاصم بن حمید که حضرت صادق علیه السلام فرمود و ذکر نمود عملی برای حاجت که آن روزه گرفتن روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و غسل و پوشیدن لباس نظیف و رفتن بر بام خانه و دو رکعت نماز گزاردن است و خواندن دعایی که یکی از فقرات آن، این است که: «مَتَقَرَّبْ مِی شوم به تو به بقیة باقی، مقیم بین اولیای خود که پسندیدی او را برای نفس خود، طیب، طاهر، فاضل، خیر نور زمین و عماد او و رجای این امت و سید ایشان، آمر به معروف و ناهی از منکر، ناصح امین که مؤیدی است از پیغمبران خاتم اوصیاء، نجباء طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.»

صد و پنجاه و نهم: «مفرج اعظم»

در «هدایه» و «مناقب» قدیمه از القاب شمرده شده. شیخ مسعودی در «اثبات الوصیة» و حنینی در کتاب خود غیر از «هدایه» روایت کردند از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: «هرگاه غایب شد عالم شما از میان شما، پس منتظر باشید فرج اعظم را.»

صد و شصتم: «مضطر»

در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده از حضرت صادق علیه السلام

که فرمود: «در آیه شریفه «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...»^۱ که نازل شده در حق قائم عليه السلام اوست والله مضطرا!

هرگاه دو رکعت نماز بخواند در مقام، یعنی مقام ابراهیم عليه السلام و خدای را بخواند، پس اجابت می کند او را و برطرف می کند سوء را، می گرداند او را خلیفه زمین.»

در «تأویل الآیات» شیخ شرف الدین روایت شده است از امام باقر عليه السلام که فرموده: «در آیه مذکوره که آن، نازل شده در حق قائم عليه السلام، چون خروج کند عمامه بر سر نهد و در مقام، نماز کند و به سوی پروردگار خود تضرع نماید. پس هرگز رایتی از او برنگردد، یعنی به هر جا فرستد، فتح کند.»

نیز از امام صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود: «بدرستی که قائم عليه السلام چون خروج کند، داخل مسجد الحرام شود. رو به کعبه نماید و پشت به مقام ابراهیم عليه السلام، آنگاه دو رکعت نماز به جای آرد، آنگاه برخیزد و بگوید: ای مردم! من همانندترین مردمم به آدم من همانندترین مردمم به ابراهیم من همانندترین مردمم به اسماعیل و ای مردم! من همانندترین هستم به محمد صلی الله علیه و آله»

آنگاه دستهای خود را به آسمان بلند کند، پس دعا نماید و تصرع کند تا اینکه به رو در افتد و این است قول خدای عزوجل: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ...» الخ.

صد و شصت و یکم: «من لم يجعل الله له شبيها»

نیز در «مناقب» قدیمه از القاب آن جناب شمرده شده. در «هدایه» «سمیاً» نقل کرده و تفسیر نموده به «شبیها» و با اندکی تأمل در این باب و باب آینده، معلوم می‌شود که احدی، شبیه و نظیر آن جناب نبوده و به رتبه عزت و جلالش نرسیده و نخواهد رسید.

صد و شصت و دوّم: «مقتصر»

در «مناقب» قدیمه از القاب شمرده شده و شاید مراد، این باشد که جمیع انبیا و اوصیای گذشته در ایّام ریاست و عزلت، مبتلا بودند به معاشرت و مؤانست و مصاحبت، بلکه مواصلت و مناکحت با منافقین و فاسقین و مأمور بودند به مدارا و مؤالفت با آنها، برای حفظ و بقای دین و عصابه مؤمنین؛ ولکن حضرت مهدی - صلوات الله علیه - اقتصار خواهد فرمود از انصار و اعوان و مصاحب به مؤمنان مخلصان و عباد صالح که خدای تعالی از ایشان مدح فرموده و خبر داده که «...عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ

شَدِيدٍ...»^۱ چنانچه عیاشی روایت کرده به قول خود «... أَنَّ
الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.»^۲

چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده: رشته الفت و مجالست
و مؤانست با کفار و منافقین، بالمره گسسته خواهد شد. صالح و
طالح و طیّب و خبیث از یکدیگر جدا شوند و هرگز به احدی از
ایشان مستعین نشود؛ چنانچه بسیار می شد که جدّ اکرمش به
اعانت منافقان جهاد می کرد با مشرکان و احتمال می رود که کلمه
مذکور «منتصر» باشد، یعنی دادگیرنده و از آیه شریفه اخذ شده
باشد که: «وَلَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.»^۳
چنانچه در تفسیر قمی روایت شده است از حضرت باقر علیه السلام که
فرمود: «یعنی قائم علیه السلام چون خروج کرد، داد گیرد از بنی امیه و از
کذابان و ناصبیان.»

صد و شصت و سؤم: «المصباح الشدید الضیاء»

چنانچه در لقب بیست و هشتم گذشت.

صد و شصت و چهارم: «ناقور»

به معنای صور است، مانند شاخ و مثل آن که در او می دمند.

۱ - سورة اسراء آیه ۵

۲ - سورة انبیاء آیه ۱۰۵

۳ - سورة شوری آیه ۴۱

در «غیبت» نعمانی روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «در آیه شریفه: «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ»^۱ هرگاه دمیده شد در صور، از برای ما امامی است مستقر، پس هرگاه اراده فرمود خدای عزوجل اظهار امر خود را، بیفکند در دلش، آنگاه ظاهر شود و خروج کند به امر خدای عزوجل.»

در تفسیر سیّاری، روایت شده است از آن جناب علیه السلام که فرمود: «در آیه مذکوره دمیده می شود در کوس قائم علیه السلام و او را اذن می دهند به خروج.»

در «اثبات الوصیّة» مسعودی روایت شده است از مفضل بن عمر که گفت: «سؤال نمودم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر جابر.»

پس فرمود: «خبر مده به او سفله را که افشا خواهند نمود آن را. آیا نخواندی در کتاب خدای عزوجل: «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ»؟ بدان که از ما، امامی خواهد بود پنهان؛ پس هرگاه اراده فرمود خداوند عزوجل اظهار امر خود را، می افکند در قلبش، پس ظاهر می شود و برمی خیزد به امر خداوند جل ثناؤه.»

صد و شصت و پنجم: «ناطق»

در «مناقب» قدیمه و «هدایه» از القاب آن حضرت شمرده شده. در «مقتضب الاثر» روایت شده است در خبری طولانی که

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سلمان ذکر نمود اسامی ائمه علیهم السلام را تا اینکه فرمود: «پس حسن بن علی، صامت امین عسکری و سپس پسر او، حجّة الله ابن الحسن المهدي الناطق القائم بحق الله.» و در زیارت عاشورا است به روایت ابن قولویه: «وان یرزقنی ثارکم مع امام مهدی ناطق لکم.» و به روایت شیخ طوسی «امام مهدی ظاهر ناطق منکم.» و ناطق بودن آن حضرت، ظاهر است زیرا آباء طاهرینش، مهر خموشی بر لب زده بودند از علوم و اسرار و معارف و حکم، به علّت نبودن حمله (و اشخاص مورد اطمینان و حمل کنندگان آن علوم و اسرار) فرمودند مگر اندکی، بلکه بسیاری از احکام به علّت خوف از اعداء در پرده خفا مانده. محمّد بن طلحة شافعی گفته است که: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را «بطین» می گفتند، یعنی مبطن و مخفی دارنده علوم و اسراری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او آموخته بود، به علّت نداشتن محل قابل و خوف و نبودن مجال و همه گنجهای الهیة ذخیره شده که از لسان مبارک آن حضرت به مردم رسد.» و در دعای ماه مبارک است که: «خدایا! ظاهر کن دین خود و سنّت پیغمبر خود را تا آنکه مخفی نکند چیزی از حقّ را از بیم احدی از خلق.»

صد و شصت و ششم: «نهار»

شیخ فرات بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از

امام باقر علیه السلام که فرمود: حارث اعور عرض کرد به حسین علیه السلام که: «یا بن رسول الله! فدای تو شوم! خبر ده مرا از قول خداوند در کتاب خود «وَالشَّمْسِ وَضُحْيَهَا.»

فرمود: «وای بر تو ای حارث! این محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»

گفتم: «فدای تو شوم! معنای قول خداوند «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَيْهَا» چیست؟»

فرمود: «این امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام است که در پی آمده محمد صلی الله علیه و آله را.»

باز گفتم: «قول خداوند «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّيَهَا» چیست؟»

گفت: «این قائم است از آل محمد علیهم السلام که پر کند زمین را از عدل و داد.»

در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است از امام باقر علیه السلام که فرمود: «در آیه شریفه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» که شب، در اینجا دوّمی است که فروپوشانید امیرالمؤمنین علیه السلام را در دولت خود که جاری شد برای او بر آن جناب. (عبارت خبر غش بود که به معنی خیانت و مکر است و ظاهراً حاصل معنی آیه باشد. زیرا این دو ماده با هم فرق ندارند. منه) و امر فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام را که صبر کند (یا فرمود آن جناب، ما را که صبر کنیم. نسخه احتمال هر دو را دارد. منه) در دولت ایشان تا منقضی شود آن دولت.»

«وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى» فرمود: «نهار، آن قائم از ما اهل بیت است که هرگاه برخاست، غلبه کند بر دولت باطل و در قرآن، زده شده در او مثلها و مخاطبه نموده به آنها، یعنی خدای تعالی با پیغمبر خود و ماها، پس نمی داند آن را غیر از ما.»

صد و شصت و هفتم: «نفس»

در «هدایه» از القاب شمرده شده.

صد و شصت و هشتم: «نور آل محمد» علیه السلام

چنانچه در خبری است که بیاید در باب دهم ان شاء الله از حضرت صادق علیه السلام . و در «ذخیره» از اسامی آن جناب شمرده شده که در قرآن مذکور است.

و در چند خبر که بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد، مذکور است در آیه شریفه «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»^۱ یعنی به ولایت قائم علیه السلام و به ظهور آن جناب و در آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^۲ که مراد، روشن شدن زمین است به نور آن جناب و در یکی از زیارات جامعه است در اوصاف آن حضرت: «نور الانوار الّذی تشرق به الارض عما قلیل.»

در «غایة المراد» و غیره روایت شده از جابر بن عبدالله

۱ - سورة صف آیه ۸

۲ - سورة زمر آیه ۶۹

انصاری که گفت: داخل شدم در مسجد کوفه در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام با انگشتان مبارک می نوشت و تبسم می فرمود.

پس گفتم: «یا امیرالمؤمنین! چه چیز تو را به خنده آورده؟»
فرمود: «عجب دارم از آنکه می خواند این آیه را، نمی شناسد آن را به حق معرفت.»

پس گفتم به آن جناب که: «کدام آیه است یا امیرالمؤمنین!؟»

فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» تا آخر «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ»^۱

«مشکوه» محمد صلی الله علیه و آله است. «فیها مصباح» منم مصباح.
«زجاجة الزجاجة» حسن و حسین علیهما السلام هستند. «کاتها کوکب دری» علی بن الحسین. «یوقد من شجرة مباركة» محمد بن علی است. «زیتونه» جعفر بن محمد است. «لا شرقية» موسی بن جعفر است. «ولا غربية» علی بن موسی الرضا است. «یکاد زیتها یضیء» محمد بن علی است. «ولولم تمسه نار» علی بن محمد است. «نور علی نور» حسن بن علی است. «یهدی الله لنوره من یشاء» قائم مهدی است. علیه السلام

در پاره‌ای از اخبار معراج مذکور است که نور آن جناب در عالم اظله، میان انوار و اشباح ائمه علیهم‌السلام مانند ستاره‌ای درخشان بود در میان سایر کواکب و در خبری، چون ستاره صبح برای اهل دنیا.

صد و شصت و نهم: «نور الاصفیاء»

صد و هفتادم: «نور الاتقیاء»

مستند هر دو گذشت در لقب بیست و هشتم.

صد و هفتاد و یکم: «نجم»

در «ذخیره» از اسامی آن جناب شمرده شده است که در قرآن مذکور است.

صد و هفتاد و دوّم: «ناحیه مقدّسه»

در «جنّات الخلود» گفته شده است که در ایّام تقیّه، گاهی آن حضرت را به این لقب می‌خواندند.

صد و هفتاد و سوّم: «واقید»

در کتاب مذکور، مسطور است که این لقب آن جناب است در کتب سماویه؛ یعنی غایب شونده، مدت مدید و در تاریخ عالم آرا مذکور است که اسم آن حضرت در تورات «واقیدما» نوشته شده.

صد و هفتاد و چهارم: «وتر»

در «مناقب» قدیمه و «هدایه» از القاب شمرده شده، یعنی

تنها و طاق و فرد و منفرد در کمال و فضایل؛ که ممکن باشد تحقق آن در نوع بشر و در خصایص و اکرامات مخصوصه الهیه که گذشت و خواهد آمد که احدی از حجج قبل از آن جناب به آنها سرافراز نشده.

صد و هفتاد و پنجم: «وجه»

در «هدایه» از القاب شمرده شده و در زیارت آن جناب است: «السّلام علی وجه اللّٰه المتلقب بین اظهر عباده.»

صد و هفتاد و ششم: «ولیّ اللّٰه»

مکرّر در اخبار به این لقب مذکور شده؛ خصوص در لسان روایت و در «ید باسطه» بیاید که خداوند در شب معراج فرمود که: «او یعنی قائم علیه السلام، ولیّ من است، براستی.»

در «کافیة الاثر» خراز روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «چون برسد وقت خروج او، برای اوست شمشیری غلاف کرده، پس ندا کند او را شمشیر که: برخیز ای ولیّ اللّٰه! و بکش دشمنان خدا را!»

و در خبر دیگر فرمود که: «عَلَمَ آن حضرت نیز به همین لقب در آن وقت ندا کند.»

صد و هفتاد و هفتم: «وارث»

در «مناقب» قدیمه و «هدایه» از القاب آن حضرت شمرده شده و بیاید در خطبه غدیریّه رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «ألا انه وارث کل علم و المحيط به.» و هویدا است که آن جناب، وارث

علوم و کمالات و مقامات و آیات بیّنات جمیع انبیا و اوصیاء و آباء طاهرین خود علیهم السلام است.

در حدیث طولانی مفضل است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون عسکر حسنی وارد کوفه شود، حسنی از عسکر خود جدا شود و حضرت مهدی - صلوات الله علیه - نیز از عسکر خود جدا شود؛ پس میان دو لشکر بایستند.

پس حسنی به آن جناب بگوید: «اگر تو مهدی آل محمدی، پس کجاست عصای جدّ تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و انگشتر او و بُرد او و زره او که او را «فاضل» می‌گفتند و عمّامه او که «سحاب» نام داشت و اسبش که «مربوع» نام داشت و ناقه غضبائه او و استر دلدل او و حمار او که «یعفور» می‌گفتند و شتر سواری او براق و قرآنی که جمع کرد آن را امیرالمؤمنین علیه السلام بدون تفسیر و تأویل؟»

پس حضرت حاضر نماید جوانی یا مانند آن که او را «سَفَط» گویند و در آن است آنچه او خواسته.

مفضل گفت: «ای آقای من! همه آنها در سَفَط است؟»

فرمود: «بلی واللّه! و ترکه جمیع پیغمبران، حتی عصای آدم و آلت نجاری نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و مکیال شعیب و آینه او و عصای موسی و تابوتی که در اوست، بقیّه آنچه ماند از آل موسی و آل هارون که ملائکه

برمی‌دارند و زره داوود و عصای رسول خدا ﷺ و انگشتر سلیمان و تاج او و رحل عیسی و میراث جمیع پیغمبران و مرسلان در آن سفت است.»

شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که از صادقین علیهم‌السلام خبر رسیده که ک «تابوت و عصای موسی، در دریای طبرستان است و در عهد حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام از آنجا برآرند.»

در «غیبت» نعمانی روایتی است از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود: «عصای حضرت موسی از شاخه درخت آس بود که در بهشت کاشته شده بود و جبرئیل علیه‌السلام آن را برای او آورد، هنگامی که به سمت مدین رفت و آن عصا و تابوت آدم علیه‌السلام در دریاچه طبریّه است و کهنه نمی‌شوند و متغیّر نمی‌شوند تا اینکه بیرون آورد آنها را قائم علیه‌السلام، چون خروج نماید.»

در چند خبر رسیده که: «کتب اصلیّه سماویّه، در غاری است در انطاکیه و آن حضرت، آنها را بیرون خواهد آورد.»

و در «غیبت» فضل بن شاذان است از حضرت باقر علیه‌السلام که فرمود: «اوّل چیزی که ابتدا می‌فرماید به آن قائم علیه‌السلام آن است که می‌فرستد به انطاکیه، پس بیرون می‌آورد از آنجا تورات را از غاری که در آن، عصای موسی علیه‌السلام و خاتم سلیمان است.»

در «غیبت» نعمانی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود به یعقوب بن شیعب: «آیا نشان بدهم به تو پیراهن قائم علیه السلام را که در آن خروج می‌کند؟»

گفتم: «بلی!»

پس طلبید کتابدانی را و آن را باز کرد و از آن، پیراهن کرباسی بیرون آورد و پهن کرد. پس دید در آستین چپ او خونی. فرمود: «این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بر بدن مبارکش بود آن روز که دندانش را شکستند و در او خروج می‌کند قائم علیه السلام.»

پس آن خون را بوسیدم و بر روی خود گذاشتم. آنگاه آن را پیچید و برداشت.

و در همان کتاب و کافی روایت شده که فرمود: «بیرون می‌رود صاحب این امر، از مدینه به سوی مکه با میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله.»

راوی پرسید: «میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست؟»

فرمود: «شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و زره او و عمامه آن جناب و عصای او و اسلحه آن حضرت و زین اسب او.»

صد و هفتاد و هشتم: «هادی»

در تاریخ جهضمی در باب القاب ائمه علیهم السلام آمده است که: «لقب قائم علیه السلام هادی مهدی است.»

و در اخبار و ادعیه و زیارات، به این لقب، مکرر مذکور است و خدای تعالی کسی را هادی برای کافه عالمیان نکند و به سوی ایشان نفرستد بلکه وعده ندهد که کارش را به انتها رساند، مگر بعد از آنکه خود به حقیقت هدایت یافته و جمیع راههای حق و حقیقت برای او مفتوح شده و به مقاصد رسیده و مستعد هدایت کردن شده.

پس آن را که خدای تعالی او را «هادی» قرار داده و به این لقب، او را سرافراز نموده، باید «مهدی» باشد و جنابش مهدی نامیده نمی‌شود مگر دارای آن مقام از هدایت شود که تواند از جانب حضرت مقدّسش، در مقام هدایت خلق برآید و هرکسی را به راهی که داند و تواند به مقصد خویش، حسب استعدادش رساند و به این ملاحظه، جایز است تفسیر هریک به دیگری، چنانچه در لقب مهدی گذشت.

از جناب امام صادق علیه السلام پرسیدند از معنی مهدی. فرمود:
«آنکه هدایت نماید مردم را. الخ»

یعنی آن مهدی که خدای تعالی او را مهدی نامیده، آن کسی است که مقام هدایت یافتنش به جایی رسیده که تواند از جانب اقدسش در مقام هدایت کردن برآید و نظیر اشکال تفسیر مهدی به هادی، اشکالی است که در لقب مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده.

در «معانی الاخبار» و «علل» روایت شده از امام باقر علیه السلام که از آن جناب پرسیدند: «امیرالمؤمنین علیه السلام را چرا امیرالمؤمنین می‌گویند؟»

فرمود: «لأنه یمیرهم العلم.»

زیرا که آن حضرت، طعام علم برای ایشان می‌آورند. آیا نشنیدی کتاب خداوند را «و نمیر اهلنا»؟

و وجه اشکال آنکه: «میره» که به معنی جلب طعام است، از «مار یمیر میراً» و «امیر» از «أمر یأمر» است، به معنی فرمان دهنده. پس بعضی گفتند که: این، بر وجه قلب است و بعضی گفتند که امیر، فعل مضارع است بر صیغه متکلم و خود حضرت این کلام را فرموده، آنگاه مشتهر شده به آنچه گفته‌اند در «تابط شراً» و وجه سوّم گفته‌اند که: امرای دنیا امیر شده‌اند به جهت آنکه ایشان متکفلند جلب طعام را برای خلق و آنچه محتاجند به آن در امور معاش خود به زعم خودشان.

و اما امیرالمؤمنین علیه السلام پس امارت او به جهت امری است بزرگتر از این، زیرا که آن جناب بر ایشان جلب طعام روحانی می‌کند که سبب حیات ابدیه و قوّت روحانیّه ایشان است با مشارکت امراء در میره جسمانیه.

علامه مجلسی رحمته الله این وجه را پسندیده و بهتر همان است که در تفسیر مهدی گفتم به اینکه: «امارت، از جانب خداوند نشود

مگر بعد از تکمیل و استعداد و رسیدن در مراتب علوم به درجه‌ای که هر کس به هر چه محتاج باشد تواند به او تعلیم نماید. پس تا خود، عالم راسخ عامل نشود، بر مسند امارت الهیه نتواند نشیند. پس از هر کسی که خبر دهد از این مقام علمی، او را توان گفت که به مقام امارت رسیده و هر که را امیر خواند ناچار درجات علوم را طی نموده، نه چون امارت مخلوق که هر جاهل نادانی را امیر کنند و شاید بتوان آن وجه سوّم را به این راجع نمود. «و الله العالم»

صد و هفتاد و نهم: «ید الباسطه»

در «هدایه» از القاب خاصّه شمرده شده، یعنی دست قدرت و نعمت خداوندی که به او می‌گستراند رحمت و رأفت و لطف خود را بر بندگان و فراخ می‌فرماید روزی را بر ایشان و دفع می‌نماید بلا را از ایشان.

شیخ صدوق در «امالی» روایت کرده از عبدالله بن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آنجا به سوی سدره المنتهی و از سدره به سوی حجابهای نور، ندا کرد به امر پروردگار جلّ جلاله که: ای محمّد! تو بنده منی و من پروردگار تو؛ پس از برای من خضوع کن و مرا پرستش نما و بر من توکل کن و به من اعتماد نما! من راضی شدم به تو که بنده و حبیب و رسول و نبی من باشی و به برادر تو، علی علیه السلام که خلیفه و باب باشد.

پس او حجّت من است بر بندگان من و پیشواست برای خلق من. به او شناخته می‌شوند دوستان من از دشمنان من و به او جدا می‌شود حزب شیطان از حزب من و به او برپا می‌شود دین من و حفظ می‌شود حدود من و نافذ می‌شود احکام من و به تو و به او و به ائمه از فرزندان او رحم می‌کنم بندگان و کنیزان خود را.

به قائم از شما معمور و آباد می‌کنم زمین خود را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید خود و به او پاک می‌کنم زمین را از دشمنان خود و میراث می‌دهم آن را به اولیای خود و به او پست و خوار می‌گردانم کلمه آنان را که به من کافر شدند و به او کلمه خود را بلند می‌گردانم و به او زنده می‌کنم و حیات می‌دهم بندگان خود و بلاد خود را به علم و برای او ظاهر می‌کنم گنجها و ذخیره‌ها را به مشیت خود و ظاهر می‌کنم برای او، اسرار و ضمایر را با اراده خود و امداد می‌کنم او را به ملائکه خود که او را مؤید شوند بر انفاذ امر من و اعلان دین من؛ این است ولیّ من به حقّ و مهدی بندگان من براستی.»

صد و هشتادم: «یمین»

در «هدایه» از القاب شمرده شده و آن مثل «ید باسطه»

است.

صد و هشتاد و یکم: «وهوه ل»

شیخ احمد بن محمد بن عیّاشی در جزو ثانی «مقتضب الاثر» روایت کرده به اسناد خود از «حاجب بن سلیمان بن صورح السدوی» که گفت: ملاقات کردم در بیت المقدّس «عمران بن خاقان» را که بر دست منصور، مسلمان شده بود و او با یهود محاجّه کرده بود به بیان و علمی که داشت و نمی توانستند منکر او شوند، به جهت آنچه در تورات بود از علامات رسول خدا ﷺ و خلفای بعد از او.

پس روزی به من گفت: «ای اباموزج! ما می یابیم در تورات سیزده اسم را، یکی از آنها محمد ﷺ است و دوازده نفر از اهل بیت او که آنها اوصیا و خلفای اویند و مذکورند در تورات، نیست در پیشوایان بعد از آن حضرت، کسی از تیم و نه از عدی و نه از بنی امیّه و من گمان می کنم آنچه این شیعه می گویند، حقّ باشد.»

گفتم: «مرا خبر ده به آن»

گفت به من: «عهد و میثاق خداوندی بده که خبر نکنی شیعه را به چیزی از آن، که به آن بر من غلبه کنند.»

گفتم: «چرا خوف داری از این؟! و این قوم یعنی بنی عباس از بنی هاشم اند.»

گفت: «نیست نامهای ایشان نامهای اینها، بلکه ایشان از فرزندان اوّل ایشان، محمد صلی الله علیه و آله هستند و از باقیمانده او در زمین، یعنی صدیقه طاهره علیه السلام بعد از او.»

پس دادم به او آنچه خواست از پیمانها؛ گفت به من: «خبر ده به آنها پس از من. اگر من، پیش از تو مردم و گرنه بر تو نیست که خبر دهی به آنها احدی را.»

گفت: «می یابیم آنها را در تورات: شموعل، شماعیسحوا، وهی هر، حی ابثوا، بمامدثیم، عوشود، بسنم، بولید، بشیر العوی، فوم لوم کودود، عان لاندبود، وهوه ل.» نسخه چنین بود و صحّت و سقم آن بر عهده من نیست.

مخفی نماند که مراد از تورات، گاهی همان کتاب آسمانی منزل بر حضرت موسی علیه السلام است که مشتمل است بر پنج سفر و گاهی اطلاق می شود بر تمام کتب آسمانی که نازل شده از عهد آن حضرت تا قبل از جناب عیسی علیه السلام بر پیغمبران که در آن زمانها بودند و آنها را عهد عتیق نیز می گویند.

صد و هشتاد و دوّم: «یسوب الدّین»

در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از امام صادق علیه السلام که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «پیوسته مردم در نقصانند تا آنکه گفته نمی شود الله؛ یعنی نام خدای تعالی برده نمی شود. پس

هرگاه چنین شد ثابت می ماند یعسوب دین با اتباعش. پس مبعوث می فرماید خداوند، گروهی را از اطراف زمین که می آیند مانند ابرهای تنگ پاییز.

قسم به خداوند که می شناسم اسمهای ایشان و قبیله های ایشان و اسم امیر ایشان را و ایشان را برمی دارد خداوند به نحوی که می خواهد از قبیله یک مرد و دو مرد و شمرد تا رسید به نه.

پس جمع می شوند از آفاق، سیصد و سیزده مرد، به عدد اهل بدر و این است قول خداوند عزوجل: «... أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمْعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»^۱

در هر کجا که باشید خداوند تبارک و تعالی می آورد همه تان را، بدرستی که خداوند جل جلاله بر هر چیزی تواناست. حتی آنکه مرد، دستها را گرد زانو حلقه می کند و شک می کند در یکدیگر. پس می گشاید آن را تا آنکه خداوند عزوجل می رساند او را به آنجا.

جزء اول این خبر را سید^{رحمته} در کتاب شریف «نهج البلاغه» نقل کرده و متن آن، این است: «فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرْبَ يَعْسُوبِ الدِّينِ بِذُنْبِهِ فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَأَنَّهُ يَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ.»

سید^{رحمه} فرموده که: «يعسوب دين، سيد عظيم، مالک امور مردم است در آن روز و قزع، پاره‌های ابری است که در او، آب نیست.»

خبری در «نهایة» و زمخشری و دیگران این فقره را که کنایه از ظهور حضرت مهدی - صلوات الله علیه - است نقل کرده، شرح نمودند و يعسوب در اصل ملکه کندوی عسل است و ذنب کنایه از انصار آن حضرت است و آنچه ترجمه شد، مطابق تفسیری است که زمخشری کرده.

مخفی نماند که بیشتر این اسامی و القاب و کنیه‌ها که ذکر شد از جانب مقدّس حضرت باری تعالی و انبیاء و اوصیاء^{علیهم السلام} است و نام گذاردن خدای تعالی و خلفایش اسمی را برای کسی، نه مثل نام گذاردن متعارف خلائق است که در آن رعایت و ملاحظه معنی آن اسم و وجود و عدم آن در آن شخص نکنند و بسا شود که برای پست رتبه و فطرت و مذموم الخلقه و خصلت، اسامی شریفه نام گذارند و لکن خدای تعالی و اولیائش تا معنی آن اسم در آن شخص راست نیاید، آن اسم را برای او نگذارند و شود که ملاحظه معانی و صفات متعدّده در یک اسم شریف شود و برای آنها آن اسم را به او بخشند.

از این جهت است که در اخبار مکرّر، ابتدا و در مقام جواب سائل، علّت اسماء و القاب شریفه حجج^{علیهم السلام} را بیان فرمودند و

برای پاره‌ای وجود متعدده ذکر نمودند؛ چنانچه در وجه کنیه بودن ابوالقاسم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون پسری داشت که او را قاسم می‌گفتند.»

و نیز فرمودند: «چون آن جناب، پدر اُمّت است و رئیس اُمّت، امیرالمؤمنین علیه السلام است و او قاسم بهشت و دوزخ است. پس آن حضرت ابوالقاسم است، یعنی پدر امیرالمؤمنین است.» و نیز فرمودند: «چون آن جناب قسمت می‌کند رحمت را در میان خلق، روز قیامت.»

و هکذا در سایر اسامی و القاب و از اینجا معلوم می‌شود که کثرت اسامی و القاب الهیه، کاشف است از کثرت صفات و مقامات عالیه که هر یک دلالت بر خلق و صفتی و فضل و مقامی کند؛ بلکه بعضی بر جمله آنها و از آنها باید پی برد به آن مقامات به آنقدر که لفظ را گنجایش و فهم را راه باشد و نیز ظاهر شد که درک اندکی از مقام امام زمان علیه السلام از قوّه بشر بیرون است.

بخش ۲

در شمه‌ای از اوصاف شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی علیه السلام (بهشت دنیایی و جامعه مدنی در بعد از ظهور)

در شمه‌ای از اوصاف شمائل حضرت مهدی - صلوات الله علیه - و بعضی از خصایص آن جناب، در نهایت اختصار و ایجاز و آن در دو فصل است: فصل اول در شمایل آن جناب. فصل دوم در ذکر جمله‌ای از خصایص حضرت مهدی علیه السلام و عظمت ایشان بین اولیاء الهی. (و علائم ظهور امام زمان (عج) و ظاهر شدن خوبی‌ها و برکات فراوانی در زمان دولت حقّه حضرت مهدی علیه السلام)

فصل اوّل

مخفی نماند که شمایل آن حضرت در اخبار متفرّقه به عبارات مختلفه و متقاربه از طرق خاصّه و عامّه مذکور است و ذکر تمام هر خبر با مآخذ آن، موجب تطویل است. بنابراین به محل حاجت از متن هر یک قناعت می‌شود با ترجمه آن و

ترجیح بعضی بر بعضی و صورت اختلاف و عدم امکان اجتماع، خروج است از وضع کتاب.

شیخ صدوق در «کمال الدین» روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی علیه السلام شبیه‌ترین مردم است به من در خَلْق و خُلُق.»

و به روایتی فرمود: «شمایل او شمایل من است.» و خِرّاز روایت کرده در «کفایة الاثر» که آن جناب فرمود: «پدر و مادرم، فدای همانم من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران.»

در «غیبت» فضل بن شاذان به سند معتبر، از آن جناب روایت شده است که فرمود: «نهم از امامان که از صلب حسین‌اند، قائم اهل بیت من و مهدی امت من است و شبیه‌ترین مردمان است به من در شمایل و افعال و اقوال.»

در «غیبت» نعمانی روایت شده از کعب الاخبار که گفت: «قائم مهدی علیه السلام از نسل علی علیه السلام است، شبیه‌ترین مردم است به عیسی بن مریم در خَلْق و خُلُق و سیما و هیأت. الخ.»
عامّه نیز روایت کرده که: «آن جناب شبیه‌ترین خلق است به عیسی علیه السلام.»

در علوی است در شمایل آن جناب: «ابيض مشرب حمزة.» سفیدی که سرخی به او آمیخته و بر او غلبه کرده.

و در صادقی است «اسمر یعتوره مع سمرته صفره من سهر اللیل.» گندم گون که عارض شود آن را با گندم گونیش زردی از بیداری شب.

در اخبار عامه است: «لونه لون عربی و جسمه جسم اسرائیلی.» رنگش رنگ عربی است و جسمش چون جسم بنی اسرائیل، یعنی در طول قامت و بزرگی جثه.

در علوی است: «شاب مربع.» جوانی است میانه قد.

در نبوی است «اجلی الجبین.» فراخ است پیشانی مبارکش یا خوبرو که هر دو موی پیشانی او رفته.

و در صادقی است: «مقرون الحاجبین.» ابروان مبارکش به هم پیوسته؛ «اقنی الانف.» بینی مبارکش باریک و دراز که در وسطش اندک انحطابی است.

در علوی است: «حسن الوجه و نور وجهه یعلو سواد لحیته و رأسه.» یعنی نیکو روست و نور رخسارش، چنان درخشان است که مستولی شده بر سیاهی ریش و سر مبارکش.

در نبوی است: «وجهه کالدینار.» چهره اش در صفا و بی عیبی مانند اشرفی است.

«علی خده الایمن خال کانه کوکب دری.» و بر گونه راست آن جناب، خالی است که پنداری ستاره ای درخشان است.

در علوی است: «افلج الثنایا.» یعنی میان دندانهای مبارکش گشاده است.

«حسن الشعر یسیل شعره علی منکیبه.» نیکو مو است، موهایش بر دو کتف مبارکش ریخته.
و در خبر سعد بن عبدالله: «و علی رأسه فرق بین و فرتین کانه الف بین واوین.»

و در باقری است: «مشرف الحاجبین.» میان دو ابروانش بلند است. «غایر العینین» چشمانش در کاسه سر مبارکش فرو رفته، یعنی برآمدگی ندارد به وجهه اثر در روی مبارکش اثری است.
در صادقی است: «شامة فی رأسه.» در سر مبارک علامتی دارد.

در علوی است: «مبذح البطن.» و «ضخیم البطن.»
و در صادقی است: «منتدح البطن.» و معنی این فقرات متقارب است، یعنی شکم مبارکش بزرگ و فراخ و پهن است.
در باقری است: «واسع الصدر مترسل المنکبین عریض ما بینهما.» سینه مبارکش فراخ است و کتفهایش فروهشته و میان آن، پهن.

و در خبر دیگر: «عریض ما بین المنکتبین.»
و در صادقی است: «بعید ما بین المنکتبین.» میان دو کتف مبارکش عریض و دور است.

در علوی است «عظیم مشاش المنکبین» سر استخوان کتف شریفش بزرگ است. «بظهره شامتان، شامة علی لون جلده و شامته علی شبه شامة النبی ﷺ» در پشت مبارکش دو نشانه و علامت است: یکی به رنگ بدن شریفش و دیگری شبیه علامتی که در کتف مبارک حضرت رسول ﷺ بود.

و در علوی دیگر است: «کث اللحية اکحل العينین براق الثانیة فی وجهه خال فی کتفه علائم نبوة النبی ﷺ» ریش مبارکش انبوه و چشمانش سیاه سرمه گون و دندان‌ش درخشانده؛ در رخسارش خالی است و در کتفش علامتهای نبوت پیغمبر ﷺ که معروف است به مهر نبوت و در رنگ و شکل نقش آن، اختلاف بسیار است.

«عریض الفخذین» رانهای مبارک عریض است.

در علوی دیگر: «اذیل الفخذین فی الفخذة الیمنی شامة» و در بعضی نسخ «ولربل» یعنی رانش گوشت زیاد دارد. «اذیل» نیز کنایه از پهنایی است و در ران راستش علامتی است.

و در صادقی است: «احمش الساقین» ساقهای مبارک باریک است و در شکم و ساق، مانند جد خود، امیرالمؤمنین علیؑ است. در صادقی یا باقری است: «شامة بین کتفیه من جانبه الایسر تحت کتفیه ورقة مثل ورق لله الاس» علامتی میان دو کتف دارد از طرف چپ، زیر دو کتف مبارکش ورقی است مثل برگ درخت مورد.

و در نبوی است: «اسنانه كالمنشار و سيفه كحريق النار.»
دندانهایش مانند ارّه در تیزی و حدّت یا در انفراج از یکدیگر و
شمشیرش چون آتش سوزان.

در نبوی دیگر است: «كان وجهه كوكب دُرّی فی خده الایمن
خال اسود.» گویا رخسارش چون ستاره درخشان. بر گونه
راستش، خال سیاهی است

«افرق الثنایا.» دندانهایش از یکدیگر جدا است.

و در نبوی دیگر: «المهدی طاووس اهل الجنّة وجهه كالقمر
الدّرّی.» مهدی علیه السلام طاووس اهل جنت است، چهره اش مانند ماه
درخشنده است.

«علیه جلابیب النور» بر بدن مبارکش جامه‌هاست از نور.

در رضوی است: «علیه جیوب النور تتوقّد بشعاع ضیاء
القدس.» حاصل مضمون، بنا بر بعضی احتمالات، بر آن جناب
جامه‌های قدسیّه و خلعت‌های نورانیّه ربّانیّه است که متألّی است
به شعاع انوار فیض و فضل حضرت احدیت جلّت عظمته.

در خبر «علی بن ابراهیم بن مهزیار» است به روایت شیخ
طوسی: «كاقحوانه ارجوان قد تكائف علیها الندی و أصابها الم
الهوی.» (مجلسی احتمال داده که اصل نسخه اقحوانه ابیض بوده.
منه) در لطافت و رنگ چون گل بابونه و ارغوانی که شب‌نم بر آن
نشسته و شدت سرخیش را هوا شکسته و شاید بیان کند نکویی

آن حضرت را که سفیدی و سرخی آن دو گل با سمert در آمیخته.

«كفصن بان او كقضيپ ريحان.» قدش چون شاخه بان درخت بيد مشك يا ساقه ريحان.

«ليس بالطويل الشامخ ولا بالقصير اللازق.» نه دراز بی اندازه و نه کوتاه بر زمین چسبیده.

«بل مربع القامة مدور الهامة.» قامتش معتدل و سر مبارکش مَدَوَّر.

«صلت الجبين.» پیشانی مبارکش فراخ یا تابان و نرم.

«ازج الحاجبين.» ابروانش کشیده و مَقْوَّس.

«اقنى الانف.» بینی مبارکش باریک و دراز که در وسطش اندک انحطابی است.

«سهل الخدين.» گوشت روی مبارکش کم است.

«على خده الايمن خال كانه فتات مسك على رضاضته عنبر.»

بر روی راستش خالی است که پنداری ریزه مشکی است که بر زمین عنبرین ریخته.

در خبر مذکور به روایت صدوق رحمته الله: «رأيت وجهاً مثل فلقة

قمر لا بالحرق ولا بالثرق.» رخساری دیدم مانند پاره ماه، نه درشتخو و زبر و نه سبک و بی وقار.

«أوعج العينين.» و چشمهای سیاه گشاده داشت.

در خبر یعقوب بن منافوش است: «واضح الجبین ابیض الوجه
دری المقتلین شتن الکفین معطوف الکرکتین.» پیشانیش روشن و
چهره‌اش سفید و چشمانش درخشنده و کف دست مبارکش زبر
و غلیظ و زانوهایش به جهت بزرگی مایل شده بود به جلو.
و در لفظ «شتن الکفین» کلامی است که خواهد آمد در باب
هفتم در ذیل حکایت هفتم.

در خبر ابراهیم بن مهزیار: «ناصر اللون.» رنگش خالص و
صاف و روشن بود.

«واضح الجبین.» پیشانیش سفید و روشن بود.

«ابلیج الحاجب.» میان دو ابروانش گشاده بود.

«مسنون الخد.» روی کشیده املسی داشت.

«اشم.» بینی مبارکش مرتفع و با بالای آن مساوی بود و این

با «قنا» که گذشت جمع نشود، مگر آنکه در نظر او چنین
می‌نماید و در واقع در آن انحدابی بود.

چنانچه در شمایل رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: «یحسبه من لم

یتامله اشم.» کسی اگر به دقت نظر نمی‌کرد در روی مبارکش،

گمان می‌کرد که آن جناب اشم است و این به سبب قلت

انحدابی است که بی تأمل محسوس نمی‌شود.

«اروع.» از حسن و جمال و نور بهاء بیننده را به شگفت

می‌آورد.

«کان صفحة غرته کوکب دری.» گویا پهنایی پیشانی مبارکش، ستاره‌ای درخشان است.

«بخده الايمن کانه فتات مسک علی بیاض الفضة.» خال گونه راست مبارکش ریزه مشکی بود بر نقره خام.

«برأسه و رفرة شحماء سبطه تطالع شحمة اذنه.» سر مبارکش موی سیاه غیر مجعدی دارد که تا نرمه گوشش رسیده و لکن آن را نپوشانده.

«له سمت مارات العیون اقصد منه.» هیئت نیک خوشی داشت که هیچ چشمی یا هیبتی به آن اعتدال و تناسب ندیده صلى الله عليه وآله و علی آبائه الطاهرین.

و در این مقام به این مقدار اکتفا نمودیم.

فصل دوم

در ذکر جمله‌ای از خصایص آن جناب بالنسبه به جمیع انبیاء و اوصیاء گذشته - صلوات الله علیهم - یا بالنسبه به آن سلسله علیّه، غیر بعضی از اجداد طاهرین خود عليهم السلام اگرچه شرح آن از قوه بیان امثال ما بیرون است؛ زیرا کسی را که خدای تعالی خبر دهد به همه انبیا، از جناب آدم تا حضرت خاتم صلى الله عليه وآله.

حاصل آن، بشارت آنکه چنین شخص معظمی در خزانه قدرت خود مخزون کرده در آخر روزگار که همه انبیاء و

اوصیاء، از خدمات تبلیغ و اهدای خود فارغ شوند و به جهت غلبه کفر و شقاق و جنود شیاطین در عصر، جز قلیلی در بعضی از بلاد و به راه نیامده، ظاهر خواهد نمود و برای او اسباب سلطنت و ریاستی مهیا فرموده که تمام جهان را مسخر کند و همه جهانیان را هدایت نماید و هیچ قریه را آبادی نماند مگر آنکه صدای «لا اله الا الله» در آن بلند شود و نتیجه خدمات جمیع حجتهای خداوند را ظاهر سازد.

البته چنین ریاست کبری را تهیه و اسبابی باید و استعداد و قابلیت خواهد که عظمت و بزرگی شأن، به اندازه این شغل عظیم و خدمت بزرگ باشد که موكول به آن شخص معظم شده و مختص به آن جناب است.

پس تمام مقدمات آن از خصایص باشد که مقدار کم و کیف و قدر و منزلت آن را جز خداوند جلّت عظمته، کسی نداند و راه به ادراک آن ندارد. و در دعای ندبه است: «بنفسی انت من عقید عزّایسامی.»

عقد عزّت و جلالتی خداوند، برایش بسته که کسی را اندیشه رسیدن به پایان بزرگی آن نیست.

در «غیبت» نعمانی روایت شده است از کعب الاخبار که گفت: «خدای تعالی می دهد به آن جناب، آنچه را به پیمبران داده و زیاده بر آن می دهد به او و او را تفضیل می دهد.»

و لکن محض تبرک به ذکر بعضی از آنچه از اهل عصمت علیهم السلام رسیده و به ظاهر اختصاصی به آن جناب دارد این اوراق را مزین کرده، می‌گوییم:

امتیاز نور ظلّ و شبیح امام زمان علیه السلام

اول: امتیاز نور ظلّ و شبیح آن جناب علیه السلام در عالم اظله بین انوار ائمه علیهم السلام که ممتازند از انوار انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین؛ چنانکه در لقب صد و پنجاهم و صد و شصت و هشتم گذشت.

در «غیبت» شیخ جلیل، فضل بن شاذان آمده است به دو سند، از عبدالله بن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: چون مرا عروج به معارج سماوات فرمودند به سدره المنتهی رسیدم. خطاب از حضرت رب الارباب رسید که: «یا محمّد!»
گفتم: «لَبَّيْكَ! لَبَّيْكَ اَيُّ پروردگار من!»

خداوند عالمیان فرمود: «ما هیچ پیغمبری به دنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایّام حیات و نبوت او، الا آنکه برپای داشت به امر دعوت و به جای خود و برای هدایت امت پس از خود، وصیّ خود را به جهت نگاهبانی شریعت و ما قرار دادیم علیّ بن ابیطالب را خلیفه تو و امام امت تو، پس حسن و حسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی

بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن - صلوات الله عليهم اجمعین؛ ای محمد! سر بالا کن»

چون سر بالا کردم، انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجّت را دیدم در میان ایشان می‌درخشید که گویا ستاره‌های درخشانده است. و خدای تعالی فرمود: «اینها خلیفه‌ها و حجّت‌های منند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیای تو نیز بعد از تو. خوشا به حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بر کسی که دشمن دارد ایشان را.»

شیخ جلیل، ابوالحسین بن محمد بن احمد بن شاذان در «ایضاح دفاين النّواصب» و احمد بن محمد بن عیاش در «مقتضب الاثر» روایت کردند از ابی سلیمان که شبان رسول خدا ﷺ بود، گفت که آن جناب فرمود: «در شبی که مرا بردند به جانب آسمان، خداوند جلّ جلاله فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...»^۱

گفتم: «وَالْمُؤْمِنُونَ.»

فرمود: «راست گفתי ای محمد! چه کسی را خلیفه گذاشتی در میان امت؟»

گفتم: «بهترین امت را.»

فرمود: «علی بن ابیطالب؟!»

گفتم: «بلی! ای پروردگار من.»

خدای تعالی فرمود: «من خلق کردم تو را و خلق نمودم علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد او را از اصل نوری از نور خود.»

و پرسید: «ای محمد! آیا دوست داری که بینی ایشان را؟»

گفتم: «بلی! ای پروردگار من.»

فرمود: «التفات کن به جانب راست عرش.»

چون نگاه کردم، دیدم علی و فاطمه و شمردند تا حسن بن علی، در میان آب تنکی از نور که ایستاده بودند و نماز می کردند و در میان ایشان، مهدی علیه السلام می درخشید؛ چنان که گویا کوكب درخشنده بود.»

مستور نماند که اختلاف مضمون اخبار معراج نه به جهت اختلاف مضمون یک خبر است، بلکه به سبب تعدد راوی و حفظ بعضی و نسیان دیگر و اسقاط سوّمی و غیر آن از اسباب اختلاف، بلکه محمول بر تعدد معراج است که در همه آنها از امر ولایت تأکید می شد؛ چنان که در «خصال» صدوق روایت شده که آن جناب را ۱۲۰ مرتبه عروج دادند و هیچ مرتبه از آن مراتب نبود الا آنکه سفارش فرمود خدای تعالی، در آن

پیغمبر صلی الله علیه و آله را به دوستی و ولایت علی بن ابیطالب رضی الله عنه زیاده از آنچه سفارش فرمود آن حضرت را به باقی فرایض. در «مقتضب» خبری دیگر روایت کرده از حضرت باقر رضی الله عنه در ذکر ائمه علیهم السلام در شب معراج و دیدن انوار ایشان تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دیدم علی را و شمردند تا حسن بن علی رضی الله عنه والحجة القائم که گویا ستاره درخشانی بود در میان ایشان.»

گفتم: «ای پروردگار من! اینها کیستند؟»

فرمود: «اینها ائمه اند و این قائم؛ حلال می کند حلال مرا و حرام می کند حرام مرا و انتقام می کشد از اعدای من. ای محمد! او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست دارد.»

شرافت نسب امام زمان (عج)

دوم: شرافت نسب؛ زیرا آن جناب داراست شرافت نسب همه آباء طاهرین خود را علیهم السلام که نسب ایشان اشرف انساب است و اختصاص دارد به رسیدن نسبش از طرف مادر به قیصره روم و منتهی شود به جناب شمعون صفا، وصی حضرت عیسی رضی الله عنه. پس داخل شود در آن سلسله بسیاری از انبیا و اوصیاء علیهم السلام که شمعون به آنها رسد.

بردن امام زمان (عج) در روز ولادت به سراپرده عرش
سوم: بردن آن حضرت را در روز ولادت به سراپرده عرش و
خطاب خداوند تبارک و تعالی به او که: «مرحبا به تو ای بنده
من! برای نصرت دین من و اظهار امر من و هدایت عباد من.
قسم خوردم بدرستی که من به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو
بیامرزم و به تو عذاب کنم.» تا آخر آنچه گذشت در باب اول.

دارا بودن خانه‌ای به نام بیت الحمد

چهارم: بیت الحمد، چنانچه «نعمانی» و «مسعودی» و غیر
ایشان روایت کردند از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «از برای
صاحب این امر علیه السلام، خانه‌ای می‌باشد که او را بیت الحمد
می‌گویند. در آن چراغی است که روشن است از آن روز که
متولد شده تا آن روز که خروج کند با شمشیر خاموش
نمی‌شود.»

جمع میان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسم مبارک آن حضرت
پنجم: جمع میان کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسم مبارک آن
حضرت. و در «مناقب» روایت است که فرمود: «اسم مرا
بگذارید و کنیه مرا نگذارید.»

حرمت بردن نام آن جناب

ششم: حرمت بردن نام آن جناب، چنانچه گذشت.

ختم وصایت حجّت در روی زمین

هفتم: ختم وصایت حجّت، در روی زمین به آن جناب.

سپرده شدن به روح القدس

هشتم: غیبت از روز ولادت و سپرده شدن به روح القدس و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس که هیچ جزئی از اجزای آن به لوّث قذارت و کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین ملوّث نشده و مؤانست و مجالست با ملأ اعلی و ارواح قدسیّه.

معاشرت و مصاحبت نداشتن با کفار و منافقین و فسّاق

نهم: معاشرت و مصاحبت نداشتن با کفار و منافقین و فسّاق و نداشتن خوف و تقیّه و مدارات با آنها و دوری از ایشان و منزل نکردن در منازل آنان، چنانکه همه حجّت‌های خداوندی پیش از بعثت و بعد از آن، بلکه در ایّام عزلت و غیبت خود داشتند و مؤالفت و مساورت می‌کردند، بلکه مناکحت و مزاجت از طرفین داشتند و سالها با فاسق منافقی حتی مثل مروان، نماز می‌کردند و دستهایی را می‌بوسیدند که خود فرمودند: «اگر

توانایی داشتیم قطع می نمودیم.» و روز ماه رمضان افطار کردند و امثال این مصایب را دیدند و خدای تعالی این حجّت عزیز خود را نگاه داشت از همه آنها.

از روز ولادت تا کنون دست ظلمی به دامانش نرسیده و با کافر و منافقی مصاحبت ننموده و از منازلشان کناره گرفته و از حقی به جهت خوف یا مدارات و مهاونه دست نکشیده، همدم و انیسی چون خضر و موالی و خدمش خاصان بوده.

بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار بر آینه وجود حقّ نمای آن بزرگوار، گردش ننشسته و از خارستان اجانب، خاری به دامان جلالش نخلیده و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»^۱

نبودن بیعت احدی از جابران بر گردنش

دهم: نبودن بیعت احدی از جابران بر گردنش، چنان که در «اعلام الوری» روایت شده از حضرت امام حسن علیه السلام که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آنکه واقع می شود در گردن او بیعتی از برای طاغیة زمان او، مگر قائمی که نماز می خواند روح الله، عیسی بن مریم علیه السلام خلف او.»

در «کمال الدین» روایت شده است از امام صادق علیه السلام که

فرمود: «صاحب این امر مستور می‌شود ولادتش از این خلق، تا اینکه نبوده باشد در گردن او بیعتی، زمانی که خروج کند و خداوند عزوجل در یک شب، کار او اصلاح کند.»
و نیز روایت کرده از «حسن بن فضال» از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: «گویا می‌بینم شیعه را در وقت مفقود شدن چهارم از فرزندان من، که جستجو می‌کنندش از زیستگاه. پس نمی‌یابند او را.»

گفتم: «چرا ای فرزند رسول خدا؟!»
فرمود: «به جهت آنکه امام ایشان غایب می‌شود از ایشان.»
گفتم: «چرا غایب می‌شود؟»
فرمود: «برای اینکه نبوده باشد برگردن او بیعتی چون برخیزد با شمشیر.»

داشتن علامتی مانند علامت ختم نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله یازدهم: داشتن علامتی در پشت، مثل علامت پشت مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن را ختم نبوت گویند، چنانکه گذشت و شاید در آن جناب، اشاره به ختم وصایت باشد.

اختصاص دادن خداوند آن جناب را به القاب متعدده
دوازدهم: اختصاص دادن خداوند آن جناب را در کُتب

سماویّه و اخبار معراج از سایر اوصیاء علیهم السلام به ذکر او به لقب، بلکه به القاب متعدّده و به زدن نام او، چنانچه متفرّقاً گذشت.

ظهور آیات غریبه و علامات سماویّه و ارضیّه

سیزدهم: ظهور آیات غریبه و علامات سماویّه و ارضیّه برای ظهور موفور السّرور آن حضرت که برای تولّد و ظهور هیچ حجّتی نشده.

در کافی روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که آیات در آیه شریفه: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ...»^۱

زود بنماییم بر آنها آیات خود را در آفاق و اطراف و در تنهایشان تا روشن شود ایشان را که آن حقّ است. تفسیر فرمود به آیات و علامات قبل از ظهور آن حضرت و تبیین حقّ را به خروج قائم علیه السلام.

و فرمود که: «آن، حقّ است از نزد خداوند عزّوجلّ که می بینند آن را خلق و لابدّ است از خروج آن جناب.» و آن آیات و علامات بسیار است، بلکه بعضی ذکر کردند که قریب به چهارصد است و در کتاب «غیبت» بعضی از آنها ثبت

شده. چون غرض در این کتاب، استقصای تمام آنچه متعلق به آن جناب است، لهذا ذکر ننمودم. از آن علامات است سرخی در آسمان که در بسیاری از اخبار وارد شده و به روایت «نعمانی» از امیرالمؤمنین علیه السلام : «آن اشک چشم حاملان عرش است بر اهل زمین.»

ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السلام، مقارن ظهور چهاردهم: ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السلام، مقارن ظهور چنانکه «علی بن ابراهیم» در تفسیر آیه شریفه: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»^۱ گوش فرا دار روزی که منادی ندا کند از مکانی نزدیک.

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «منادی ندا می کند به اسم قائم علیه السلام و اسم پدرش.» «يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ»^۲ روزی که می شنوند فریاد را براستی، این است روز خروج.

فرمود: «صیحه قائم علیه السلام است.»

در «کمال الدین» روایت شده از امام باقر علیه السلام که فرمود: «ندا

۱ - سورة ق آية ۴۱

۲ - سورة ق آية ۴۲

می‌کند منادی از آسمان که فلان بن فلان اوست امام و نام او را می‌برد.»

و نیز در آنجا روایت است از «زراره» از امام صادق علیه السلام که فرمود: «ندا می‌کند منادی به اسم قائم علیه السلام». گفت: «پرسیدم خاص است یا عام؟»

فرمود: «عام است، می‌شنود هر قومی به زبان خود.»

در «غیبت» نعمانی روایت است از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «منادی ندا می‌کند از آسمان که: ای گروه مردم! امیر شما فلان است و این، آن مهدی است که پر می‌کند زمین را از عدل و داد، چنانچه پر شده از ظلم و ستم.»

در تفسیر عیاشی روایت است از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی که فرمود به جابر (بعد از ذکر بعضی از علائم): «اگر مشتبه شود این بر شما، مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از آسمان به اسم او و امر او.»

در «غیبت» نعمانی روایت است از آن جناب که در خبری فرمود: «ندا می‌کند منادی از آسمان به اسم قائم علیه السلام و می‌شنود کسی که در مشرق است و کسی که در مغرب است. نمی‌ماند خوابیده‌ای، مگر آنکه بیدار می‌شود و نه ایستاده‌ای، مگر آن که می‌نشیند و نه نشسته‌ای، مگر آنکه برمی‌خیزد از خوف آن صدا.»

و فرمود که: «آن صدا از جبرئیل است، در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوّم.»

و بر این مضمون اخبار بسیار، بلکه متجاوز از حدّ تواتر و در جمله از آنها آن را از محتومات شمردند و خواهد آمد در ذیل حکایت سی و هفتم، قصه مدینه عجیبه که در بریه اندلس است که بنای آن قبل از اسکندر است و در عهد عبدالملک آن را یافتند و بر دیوارش ابیاتی مکتوب بود که از جمله آنهاست:

حتّی یقوم بامر الله قائمهم من السماء اذ اما باسمه نودی

و عبدالملک از زهری پرسید از امر این ندا و منادی، او گفت: «خبر داد مرا علی بن الحسین علیه السلام که این مهدی است از فرزندان فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله»

گفت: «هر دو دروغ گفتید. الخ»

شیخ طوسی در «غیبت» خود روایت کرده از سیف بن عمیره که گفت: نزد منصور بودم، شنیدم که می گوید ابتدا از پیش خود که: «ای سیف بن عمیره! لابد است از منادی که ندا کند به اسم مردی از فرزندان ابیطالب از آسمان.»

گفتم: «روایت کرده این را احدی از مردمان.»

گفت: «قسم به آنکه جانم در قبضه قدرت اوست، گوشم شنید از او که می گفت: لابد است از منادی که ندا کند به اسم مردی از آسمان.»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! این حدیثی است که نشیندم هرگز مانند آن.»

گفت: «ای شیخ! اگر چنین شد، پس ما اول کسی هستیم که اجابت می‌کنیم او را. آگاه باش که او یکی از پسرعموهای ماست.»

گفتم: «کدام پسرعموی شما؟»

گفت: «مردی از فرزندان فاطمه علیها السلام.»

آنگاه گفت: «ای شیخ! اگر نه آن بود که من شنیده بودم از ابی‌جعفر، محمد بن علی که مرا به آن خبر داد، آنگاه همه اهل دنیا مرا خبر می‌دادند قبول نمی‌کردم از ایشان و لکن او محمد بن علی است علیه السلام.»

افتادن افلاک از سرعت سیر و بطوء حرکت آنها

پانزدهم: افتادن افلاک از سرعت سیر و بطوء حرکت آنها. چنانکه روایت کرده شیخ مفید از ابی‌بصیر از حضرت باقر علیه السلام، در حدیثی طولانی در سیر و سلوک حضرت قائم علیه السلام، تا آنکه فرمود: «درنگ می‌کند بر این سلطنت هفت سال، مقدار هر سالی ده سال از این سالهای شما، آنگاه انجام می‌دهد خداوند آنچه را که می‌خواهد.»

گفت: «گفتم: فدای تو شوم! چگونه طول می‌کشد سالها؟!»

فرمود: «امر می‌فرماید خداوند فلک را به درنگ کردن و کندی حرکت. پس برای این طول می‌کشد روزها و سالها.»
گفت: «گفتم: ایشان می‌گویند اگر فلک تغییر پیدا کرد (عالم) فاسد می‌شود.»

فرمود: «این قول زنادقه است؛ اما مسلمین، پس راهی نیست برای ایشان به این سخن و حال آن که خداوند، ماه را شق نمود برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله؛ آفتاب را پیش از آن برگرداند برای یوشع بن نون و خبر داد به طول روز قیامت و اینکه آن، مثل هزار سال است از آنچه شما می‌شمیرید.»

و نیز روایت کرده که: «مدّت ملک آن حضرت، نوزده سال است که طولانی است روزها و ماههای آن.»

و نیز روایت کرده از «عبدالکریم خثعمی» از امام صادق علیه السلام به نحو خبر سابق.

«فضل بن شاذان» در غیبت خود روایت کرده از آن جناب که فرمود: «سلطنت می‌کند قائم علیه السلام هفت سال که هفتاد سال می‌شود از این سالهای شما.»

و در «غیبت» شیخ طوسی روایت است در خبری طولانی که: «خداوند، امر می‌فرماید فلک را در زمان آن جناب، پس بطیء (کند) می‌شود گردش او، تا اینکه می‌شود روز، در ایّام او مثل ده روز و ماه، مثل ده ماه و سال، چون ده سال شما.» و لکن در

تعدادی از اخبار رسیده که: «مدّت سلطنت آن جناب، بیشتر از این است.»

در «غیبت» فضل بن شاذان روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «حضرت قائم علیه السلام سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد، چنانکه درنگ کردند اهل کُهِف در کُهِف خود. پُر خواهد کرد زمین را از عدل و داد، آنچنان که پُر شده باشد از جور و ظلم. مشرق و مغرب عالم را خدای تعالی برای او مفتوح خواهد ساخت و خواهد کشت مردم را تا آنکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلوک خواهد نمود به سیره سلیمان بن داوود علیه السلام.»

و این خبری معتبر است و بر این مضمون خبر صحیح دیگر روایت کرده. «والله العالم»

ظهور مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام

شانزدهم: ظهور مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع نمود، بی تغییر و تبدیل و داراست تمام آنچه را که بر سبیل اعجاز بر آن حضرت نازل شده بود و پس از جمع، عرض نمود بر صحابه، اعراض نمودند؛ پس آن را مخفی نمودند و به حال خود باقی است، تا آنکه بر دست آن جناب ظاهر شود و خلق، مأمور شوند که آن را بخوانند و حفظ

نمایند و به جهت اختلاف ترتیب که با این مصحف موجود دارد که به آن مانوس شدند، حفظ آن از تکالیف مشکله مکلفان خواهد بود.

در «غیبت» نعمانی روایت شده که فرمود: «خروج می‌کند قائم علیه السلام به امری جدید و قضایی جدید و کتابی جدید.» و نیز روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «گویا نظر می‌کنم به سوی شیعیان خود در مسجد کوفه که خیمه‌ها برپا کردند و تعلیم می‌کنند مردم را قرآن به نحوی که نازل شده.» و نیز روایت کرده از «اصبغ بن نباته» از آن جناب که فرمود: «گویا می‌بینم عجم را که خیمه‌های ایشان در مسجد کوفه است، تعلیم می‌کنند به مردم قرآن را چنانکه نازل شده.» گفت: «گفتم: یا امیرالمؤمنین! آیا این قرآن به همان نحو نازل شده نیست؟»

فرمود: «نه! محو شده از آن هفتاد نفر از قریش به اسمهایشان و اسمهای پدرهایشان و وانگذاشتند ابولهب را مگر برای نقص رسول خدا صلی الله علیه و آله چون عم آن جناب بود.» نیز روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «والله! گویا نظر می‌کنم به سوی آن حضرت، یعنی قائم علیه السلام، بین رکن و مقام که بیعت می‌گیرد از مردم بر کتابی جدید.» و در «کافی» روایت شده از امام باقر علیه السلام که فرمود در تفسیر

آیه شریفه «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ ...»^۱ که: «اختلاف کردند بنی اسرائیل در آن چنان که اختلاف کردند این امت در کتاب و زود است که اختلاف کنند در کتابی که با قائم علیه السلام است که می آورد آن را تا اینکه انکار می کنند آن را جماعت بسیاری از مردمان، پس آنها را پیش می طلبد و گردن ایشان می زند.»

شیخ طبرسی در «احتجاج» روایت کرده از «ابی ذر غفاری» که: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، جمع کرد علی علیه السلام قرآن را. آورد آن را نزد مهاجرین و انصار، عرضه داشت آن قرآن را بر ایشان، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به این امر وصیت فرموده بود. پس چون ابوبکر آن را باز کرد، بیرون آمد در صفحه اول آن که باز کرده بود، فضایح قوم. پس عمر برخاست و گفت: «یا علی! برگردان آن را که ما را حاجتی به آن نیست.»

پس حضرت آن را گرفت و برگشت. تا اینکه می گوید: چون عمر خلیفه شد، سؤال کرد از آن جناب که آن قرآن را به او بدهد که او در میان خود تحریف کنند. پس گفت: «یا ابالحسن! بیاور آن قرآن را که آوردی آن را نزد ابی بکر که مجتمع شویم بر آن.»

فرمود: «هیئات! راهی به آن نیست. نیاوردم آن را نزد ابی بکر، مگر آنکه حجّت بر شما تمام شود و نگویند روز قیامت که ما از این غافل بودیم یا بگویند که نیاوردی آن را نزد ما. آن قرآنی که نزد من است، مسّ نمی‌کند آن را مگر مطهرون و اوصیاء از فرزندان من.»

عمر گفت: «آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست؟»

فرمود: «آری! هرگاه خروج کند قائم از فرزندان من، ظاهر می‌کند آن را و وامی‌دارد مردم را بر آن. پس جاری می‌شود سنت بر آن.»

و نیز گذشت از خبر «مفضّل» که حسنی عرض می‌کند: خدمت حضرت حجّت علیه السلام که: «اگر تو مهدی آل محمدی، پس کو مصحفی که جمع کرد آن را جدّ تو امیرالمؤمنین علیه السلام بدون تغییر و تبدیل؟»

در «ارشاد» شیخ مفید روایت شده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «هرگاه خروج کرد قائم آل محمد علیه السلام خیمه‌ها می‌زند برای آنان که تعلیم می‌کنند به مردم قرآن را بر آن نحوی که نازل شده؛ پس مشکلترین کار خواهد بود بر آنان که حفظ نمودند آن را امروز، زیرا که آن قرآن تفاوت دارد با این قرآن در ترتیب.»

و در «غیبت» فضل بن شاذان همین مضمون را به سند صحیح روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام.

سایه انداختن ابری سفید بر سر مبارک آن حضرت

هفدهم: سایه انداختن ابری سفید، پیوسته بر سر مبارک آن حضرت و ندا کردن منادی در آن ابر، به نحوی که می‌شنود آن را ثقلین و خاقین.

در خبر لوح است به روایت شیخ طوسی که: «اوست مهدی آل محمد علیهم السلام پر می‌کند زمین را از عدل، چنانچه پر شده از جور.»

در «کفایه» خراز و «بیان» کنجی شافعی و «مناقب» مهدی ابونعیم حافظ و عقدالدار یوسف بن یحیی سلمی و نیز احمد بن المنادی در کتاب ملاحم و ابن شیرویه در فردوس و ابوالعلاء حافظ در کتاب «فتن» چنانکه در طرایف و غیره است، خبر ابر و منادی را روایت کردند به این لفظ که: «این مهدی، خلیفة الله است.» و به روایتی: «او را متابعت کنید.» و این ندا غیر از ندای سابق است و از جهاتی چند متغایرند.

بودن ملائکه و جنّ در لشکر آن حضرت

هیجدهم: بودن ملائکه و جنّ در عسکر آن حضرت و ظهور ایشان برای انصار آن حضرت. چنانچه در خبر طولانی مفضل است که گفت به امام صادق علیه السلام که: «ای سید من! آیا ظاهر می‌شوند ملائکه و جنّ برای مردم؟»

فرمود: «آری! قسم به خدا مفضل! و مخاطبه می‌کنند با ایشان چنانکه گفتگو می‌کند مردم با همنشین خود.»

گفتم: «ای سیّد من! آیا سیر می‌کنند با او؟»

فرمود: «آری والله ای مفضل! و هر آینه فرود می‌آیند در زمین هجرت، ما بین کوفه و نجف و عدد اصحاب آن حضرت در آن وقت، چهل و شش هزار است از ملائکه و شش هزار است از جن.»

در روایت دیگر: «و مثل آن از جن با ایشان نصرت می‌دهد خداوند، آن جناب را و فتح می‌نماید بر دست او.»

در «کامل الزیارة» و «غیبت» نعمانی روایت شده از امام صادق علیه السلام که فرمود در ضمن حالات آن حضرت که: «می‌آید بر او سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک.»

ابوبصیر گفت: «گفتم همه این ملائکه؟!»

گفت: «آری! آن ملائکه که بودند با نوح در کشتی و آنها که بودند با ابراهیم علیه السلام آن زمانی که او را در آتش انداختند و آنها که با موسی علیه السلام بودند، زمانی که شکافت دریا را برای بنی اسرائیل و آنها که با عیسی علیه السلام بودند، زمانی که خداوند او را به آسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه مسومین، یعنی نشان کرده شده به عمّامه‌های زرد که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و هزار ملائکه مردفین، یعنی از پی یکدیگر برآمده و سیصد و سیزده

ملک که در بدر بودند و چهار هزار ملک که نازل شدند و اراده داشتند نصرت کنند حسین بن علی علیه السلام را، پس اذن نداد ایشان را در مقاتله و آنها در نزد قبر آن حضرت هستند، ژولیده و غبار آلوده و گریه می کنند بر او تا روز قیامت و رئیس ایشان ملکی است که او را منصور می گویند.

پس، زایری آن حضرت را زیارت نمی کند مگر آنکه او را استقبال می کنند و مودعی او را وداع نمی کند مگر آنکه مشایعت می کنند او را و مریض نمی شود احدی مگر آنکه او را عیادت می کنند و نمی میرد از ایشان کسی مگر آنکه نماز می کنند بر جنازه او و استغفار می کنند بر او بعد از مردنش و همه اینها در زمینند و انتظار می کشند برخاستن قائم علیه السلام را تا وقت خروجش.»

جوان ظاهر شدن امام زمان (عج)

نوزدهم: تصرف نکردن طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک دوار، در بنیه و مزاج و اعضا و قوا و صورت و هیأت آن حضرت که با این طول عمر که تا کنون هزار و چهل و هشت سال از عمر شریفش گذشته و خدای داند که تا ظهور به کجای از سن رسد، چون ظاهر شود در صورت مرد سی ساله یا چهل باشد و چون طویل الاعمار از انبیای گذشته و غیر ایشان نباشد

که یکی، هدف تیر پیری خود «... هَذَا بَعْلِي شَيْخًا...»^۱ باشد و دیگری به نوحه گری «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»^۲ از ضعف پیری خویش بنالد.

شیخ صدوق روایت کرده از ابوالصلت هروی که گفت: پرسیدم از حضرت رضا علیه السلام که: «چیست علامت قائم شما چون خروج نماید؟»

فرمود: «علامتش آن است که در سنّ، پیر باشد و به صورت جوان. تا به مرتبه‌ای که نظر کننده به آن حضرت، گمان برد که در (سنّ) چهل سالگی است یا کمتر از چهل سالگی و دیگر از نشانه‌های آن حضرت این است که به گذشتن شبها و روزها بر آن حضرت، پیری بر آن جناب راه نیابد تا زمانی که اجل آن سرور، در رسد.»

در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «ظاهر می‌شود آن جناب، جوان موفق سی ساله.» و نیز روایت کرده از آن حضرت که فرمود: «اگر خروج کند قائم علیه السلام هر آینه انکار می‌کنند او را مردم. رجوع می‌نماید به سوی ایشان در حالتی که جوانی است موفق.»

۱ - سوره هود آیه ۷۲

۲ - سوره مریم آیه ۴

نیز روایت شده از آن جناب که فرمود: «از اعظم بلیّه، آن که خروج می‌کند به سوی ایشان صاحب ایشان در حال جوانی و ایشان گمان می‌کنند او را، پیری کبیر السن.»

مراد از موفق، چنانکه علامه مجلسی احتمال داده، آن است که: اعضایش متوافق و خلقتش معتدل باشد یا کنایه از توسط در جوانی است یا آخر آن است که وقت توفیق تحصیل کمال است.

«شهرستانی» عاری از لباس انسانی، در «ملل و نحل» بعد از ذکر فرق امامیه، بعد از امام حسن عسکری علیه السلام که آن را از رساله «فرق نوبختی» برداشته و جمله‌ای از کلمات نافعۀ او را دزدیده، می‌گوید: «و از عجایب این که ایشان می‌گویند غیبت طول کشیده دویست و پنجاه سال و چیزی و امام ما فرموده که اگر قائم خروج کند و داخل شده در (سنّ) چهل سالگی، پس او صاحب شما نیست و ما ندانستیم که چگونه منقضی می‌شود دویست و پنجاه سال در چهل سال.» انتهى.

و حاصل آن خبر این است که: آن حضرت، چهل ساله یا کمتر باشد. اگر زیادتر باشد مهدی علیه السلام نیست.

و حاصل شبهۀ این غافل آنکه: «شما می‌گویید دویست و پنجاه سال است تقریباً او غائب شده، اگر حال، مثلاً او خروج کند چگونه چهل ساله باشد؟»

و حاصل جواب آنکه: «غرض آن است که در صورت و هیأت و بنیه و مزاج مرد چهل ساله باشد، هر چند هزار سال عمر او باشد و خدای تعالی قادر است کسی را نگاه دارد در سنّی به این نحو که گفتیم.»

فریقین نقل کردند که: از معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله آن بود که بر هر حیوانی سوار می‌شدند، آن حیوان در همان سنّ که در آن حال داشت، می‌ماند.

ابن اثیر در «اسد الغابه» روایت کرده که: عمرو بن حمق خزاعی، آن حضرت را سیراب نمود. پس در حقّ او دعا کرد و فرمود: «اللّهم متعه بشبابه.»

پس هشتاد سال بر او گذشت که در ریش او موی سفید دیده نشد. بلکه بسا شد که از حالت پیری به جوانی برگردانند، بلکه همه پیران بهشتی را خدای تعالی جوان کند و به بهشت برد؛ در آخرت قدرت جدید برای حق تعالی پیدا شود. یا شهرستانی برای آخرت، خدای دیگر قائل شود که تواند چنین قدرت بنماید! عجب از اوست که جناب خضر را زنده داند و حال آنکه چند هزار سال از آن حضرت بزرگتر است و می‌گویند در صحرا و براری، سیاحت می‌کند. و اگر حیات آن جناب به نحو متعارف باشد، باید مثنی پوست و استخوان باشد و در گوشه‌ای افتاده و آن جناب را در صورت و هیأت هر صاحب سنّی فرض کنیم،

جای همان اعتراض هست. خدای تعالی به این قوم یا انصاف دهد یا ادراک و شعور که از هر دو عاری اند.

«میبدی» در شرح دیوان گفته که: حق تعالی دندان و ارکان خضر را پیش از ظهور خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هر پانصد سال تجدید می کرد و بعد از ظهور آن حضرت در هر صد و بیست سال تجدید می کند.

در «احتجاج» طبرسی روایت شده از امام حسن علیه السلام که فرمود در ضمن حالات آن جناب که: «طولانی می کند خداوند عمر آن حضرت را، آنگاه ظاهر می کند او را به قدرت خود در صورت جوان، صاحب سن چهل ساله و این برای آنکه بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است.»

رفتن وحشت و نفرت از میان حیوانات

بیستم: رفتن وحشت و نفرت از میان حیوانات، بعضی با بعضی و میان آنها و انسان و برخاستن عداوت از میان همه آنها، چنانکه پیش از کشته شدن هابیل بود.

شیخ صدوق در «خصال» روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «اگر قائم ما خروج کند، صلح می شود در میان درندگان و بهائم. تا اینکه زن، راه می رود میان عراق و شام، نمی گذارد پای خود را مگر بر گیاه و بر سر او زینتهای است. به هیجان نمی آورد او را درندهای و نمی ترساند او را.»

و گذشت از «تاویل الآیات» شیخ شرف الدین که گوسفند و گاو و شیر و مار و انسان از یکدیگر مأمون شوند. در «عقد الدرر» روایت شده از امیرالمؤمنین علیه السلام که در قصه مهدی علیه السلام فرمود که: «زیست می کنند گوسفند با گاو در یک مکان، بازی می کنند اطفال با مارها و عقربها، اذیت نمی کنند ایشان را به چیزی و می رود شرّ و می ماند خیر.» در «احتجاج» روایت شده از آن جناب که: «در آن زمان، سازش کنند درندگان و سایر حیوانات مطیع اصحاب آن حضرت شوند.»

چنانکه شیخ صدوق روایت کرده از امام باقر علیه السلام که فرمود: «گویا می بینم اصحاب قائم علیه السلام را که احاطه نمودند مابین خافقین را. نیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شود، حتی درندگان زمین و درندگان طیور طلب خوشنودی ایشان می کند هر چیزی، حتی اینکه زمین فخر می کند و می گوید: گذشت امروز بر من، مردی از اصحاب قائم علیه السلام.»

در خطبه مخزون امیرالمؤمنین علیه السلام که روایت شده در «منتخب البصائر» حسن بن سلیمان حلی که در ذکر ملاحم و کیفیت ایام حضرت مهدی است، مذکور است که: «در آن وقت، وحوش مأمون می شوند به نحوی که می چرند در اصناف زمین مثل انعام ایشان.»

بودن جمعی از مردگان در رکاب آن حضرت

بیست و یکم: بودن جمعی از مردگان در رکاب آن حضرت. چنانچه گذشت از شیخ مفید در «ارشاد» که بیست و هفت نفر از قوم موسی و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانہ و مقداد و مالک اشتر از انصار آن جناب خواهند بود و حکام می‌شوند در بلاد.

نیز در «ارشاد» روایت شده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «چون نزدیک شود خروج آن حضرت، باران بیارد بر مردم در جمادی الاخر و ده روز از رجب بارانی که خلاق، مانند آن ندیده‌اند، پس می‌رویاند به آن خداوند، گوشت مؤمنین را و بدنهایشان در قبورشان و گویا من نظر می‌کنم به سوی ایشان که رو آورند قبل از جهنمه، می‌افشانند خاک را از موهای خود.»

در «غیبت» شیخ فضل بن شاذان روایت شده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «در شب بیست و سوم ماه رمضان، به اسم حضرت قائم علیه السلام ندا کنند و قیام نماید در روز عاشورا.

باقی نماند خفته‌ای الا آنکه برخیزد و بایستد و ایستاده‌ای نباشد مگر آنکه بنشیند و نشسته‌ای نباشد مگر آنکه برخیزد بر دو پای خود، از آن آواز و آن آواز جبرئیل خواهد بود و خواهند گفت به مؤمن در قبرش که: ظهور کرد صاحبت! پس اگر می‌خواهی به او ملحق شو و اگر می‌خواهی مقیم باشی، بر جای خود ساکن باش.»

نیز روایت شده از آن جناب که فرمود: «چون قائم علیه السلام ظهور کرد و داخل کوفه شد، مبعوث می‌کند خداوند، از ظهر کوفه یعنی وادی السلام، هفتاد هزار صدیق را که می‌شوند از اصحاب و انصار او. الخ»

در بحار نقل کرده از سرور اهل الایمان «بهاء الدین سید علی بن عبدالحمید» که روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام در خبری طولانی که در آخر آن فرمود: «مبعوث می‌فرماید خداوند، فتیه را از کهف ایشان با سگ ایشان.»

و از آنها روایت شده که او را تمنیحا می‌گویند و دیگری بکمینابدو و این دو تن شاهدند برای قائم علیه السلام.

سید علی بن طاووس و غیره روایت کرده‌اند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «هر کس بخواند خدای تعالی را چهل صباح به این عهد، از انصار قائم ما خواهد بود. پس اگر مُرد پیش از آن حضرت، بیرون می‌آورد او را خداوند، از قبرش.» و دعا معروف است و اوّل آن این است: «اللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ.»

بیرون آمدن گنجها و ذخیره‌ها از زمین

بیست و دوّم: بیرون کردن زمین، گنجها و ذخیره‌ها را که در او پنهان و سپرده شده.

در «کمال الدین» است که خداوند، در شب معراج به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از برای او یعنی حضرت قائم علیه السلام ظاهر می‌کنم گنجها و ذخیره‌ها را به مشیت خود.»

در «ارشاد» از شیخ مفید است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «چون قائم علیه السلام خروج کند، ظاهر می‌کند زمین، گنجهای خود را تا می‌بینند مردم، آن گنجها را بر روی زمین.»

در «غیبت» نعمانی است که امام باقر علیه السلام فرمود: «هرگاه که برخیزد قائم اهل بیت علیهم السلام تقسیم می‌کند بالسویّه.»

تا اینکه فرمود: «و جمع می‌شود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر او.»

در «عقد الدرر» است از عبدالله بن عباس که گفت: «و اما مهدی، آن کسی است که پر می‌کند زمین را از عدل چنانکه پر شده از جور؛ و مأمون می‌شوند بهائم از درندگان و می‌اندازد زمین، پاره‌های جگر خود را.»

راوی پرسید: «پاره‌های جگر او چیست؟»

گفتند: «مانند ستون از طلا و نقره.»

نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است در قصه آن جناب که: «زمین، گنجهای خود را بیرون می‌اندازد.»

و در «امالی» شیخ طوسی است از آن جناب که فرمود: «در قصه مهدی علیه السلام بیرون می‌اندازد زمین، برای او پاره‌های جگر خود را.»

قریب به آن روایت است در «احتجاج» از امیرالمؤمنین علیه السلام و در «کمال الدین» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ظاهر می‌کند خداوند برای او گنجهای زمین و منویهای او را.» در «غیبت» فضل، این مضمون به چند سند معتبر روایت است.

زیاد شدن باران و درختان و میوه‌ها و سایر نعمتهای زمین بیست و سوّم: زیاد شدن باران و گیاه و درختان و میوه‌ها و سایر نعم ارضیه به نحوی که مغایرت پیدا کند حالت زمین در آن وقت با حالت آن در اوقات دیگر و راست آید، قول خدای تعالی در سوره ابراهیم، آیه ۴۸: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ.» نعمانی روایت کرده از کعب که: «مهدی علیه السلام، چنین کند و مراد تبدیل صورت زمین است در عهد آن حضرت، به صورتی دیگر به جهت کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سایر برکات.»

در «کشف الغمّه» روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «متنعم می‌شوند امت من در زمان مهدی علیه السلام به نعمتی که هرگز مانند آن متنعم نشده بودند از پیر و فاجر. می‌فرستند آسمان بر ایشان باران پی در پی و ذخیره نمی‌کند زمین چیزی از نبات خود را.»

به روایت گنجی در «بیان»: «می دهد زمین میوه های خود را و پنهان نمی کند بر ایشان چیزی را.»

و به روایت «بغوی»: «نمی گذارد آسمان از باران خود چیزی را مگر آنکه آن را پی در پی می فرستد و نمی گذارد زمین از گیاه خود چیزی را مگر آنکه ظاهر می کند آن را تا اینکه آرزو می کنند برای مردگان.» یعنی کاش زنده می شدند و می دیدند.

در «احتجاج» شیخ طبرسی روایت است از امیرالمؤمنین علیه السلام که در قصه آن جناب فرمود که: «در عهد او بیرون می آورد زمین، گیاه خود را و نازل می کند آسمان، برکت خود را.» قریب به آن روایت است در خصال و گذشت که فرمود: «در آن زمان زن از عراق می رود به شام و پای خود را نمی گذارد. مگر بر گیاه.»

در «اختصاص» شیخ مفید روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «چون وقت خروج قائم علیه السلام شود، منادی ندا کند از آسمان که: ای مردم! منقطع شد از شما، مدت جباران و ولی امر شده بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله.»

تا اینکه فرمود: «پس در آن زمان جوجه گذارند مرغان در آشیان خود و تخم گذارند ماهی ها در دریا های خود و نهرها جاری شود و بسیار شود آب چشمه ها و برویاند زمین، چند برابر ثمر و رزق خود را.»

در «عقد الدرر» روایت است از حضرت که فرمود در قصه مهدی علیه السلام که: «مسرور می شود به او، اهل آسمان و اهل زمین و مرغان و وحشیان و ماهیان در دریا و زیاد می شود باران در دولت او و کشیده می شود نهرها و مضاعف می کند زمین، ثمره خود را و بیرون می دهد گنجهای خود را.»

سید علی بن طاووس، از صحیفه ادریس نبی علیه السلام نقل کرده در کتاب «سعد السعد» در ضمن درخواست ابلیس که: «پروردگارا! مرا مهلت ده تا روزی که خلق مبعوث می شوند.»

و جواب خداوند که: «نه! ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم و آن روزی است که من حکم نمودم و ختم کردم که پاک نمایم زمین را آن روز، از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت، بندگانی را برای خود که آزمودم دلهایشان را برای ایمان و پر نمودم آنها را به ورع و اخلاص و یقین و تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و تقوی و زهد در دنیا و رغبت در آنچه در نزد من است بعد از هدایت و می گردانم ایشان را نگاهبانان آفتاب و ماه، یعنی برای عبادت در شب و روز. و خلیفه خواهم نمود ایشان را در زمین و توانایی دهم ایشان را بر آن دینی که پسندیدم آن را برای ایشان.

آنگاه عبادت کنند مرا و چیزی را برای من انباز قرار ندهند. نماز بگذارند در وقتش و زکات بدهند در زمانش و امر کنند به

معروف و نهی کنند از منکر و بیندازم در آن زمان امانت را بر زمین.

پس ضرر نرساند چیزی، چیزی را و نترسد چیزی از چیزی. آنگاه بشوند هوام و مواشی در میان مردم، پس اذیت نمی‌کنند بعضی از ایشان بعضی را. و بردارم نیش هر صاحب نیشی از هوام و غیر آنها را و ببرم زهر هر حیوانی که می‌گزد و نازل کنم برکات را از آسمان و زمین و بدرخشد زمین، از نیکویی نبات خود و بیرون دهد همه ثمرهای خود را و انواع طیبۀ خود را و بیندازم رأفت و مهربانی را در میان ایشان، پس با یکدیگر مواسات کنند و بالسّویّه قسمت نمایند.

پس بی‌نیاز شود فقیر و برتری نکند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر، صغیر را و احترام نماید صغیر، کبیر را و بحق متدین شوند و به او انصاف دهند و حکم کنند؛ ایشانند اولیای من. برگزیدم برای ایشان پیغمبر و رسول و گرداندم برای او، اولیاء و انصاری.

اینها بهترین امتی هستند که اختیار نمودم برای نبی مصطفای خود و امین مرتضای خود؛ این وقتی است که حجب نمودم آن را در علم غیب خود و لابد است که او واقع شود و هلاک نمایم تو را در آن روز، با سواران و پیادگان و تمام لشکریانت. برو! تو

از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم.»
و آثار مذکوره در این اثر شریف، تا کنون ظاهر نشده و مطابق
اخبار خاصه و عامه از خصایص مهدی علیه السلام است.

در «انوار المضيئه» سید علی بن عبدالحمید روایت است از
امام صادق علیه السلام که فرمود: «و آیه شریفه «فَأَنْتَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ *
إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.»^۱ که وقت معلوم، روز برخاستن قائم علیه السلام
است؛ پس چون خداوند او را مبعوث کند، در مسجد کوفه است
که ابلیس می آید تا اینکه به زانوها می افتد و می گوید: یا ویلاه
ازین روز! پس می گیرد موی پیشانی او را و گردنش را می زند،
پس این است روز وقت معلوم.»

در تفسیر علی بن ابراهیم، روایت است از آن جناب که در
تفسیر «مُدْهَامَّتَانِ.»^۲ بود که: «متصل می شود مابین مگه و
مدینه از نخل.»

و در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که در «منتخب» حسن بن
سلیمان حلی مذکور است که: «زمین، نورانی یا خرسند می شود
به عدل و آسمان، باران خود را می دهد و درخت، ثمر خود را و
زینت می دهد خود را برای اهل خود.»

۱ - سورة حجر آیه ۳۸ و ۳۷ - سورة ص آیه ۸۰ و ۸۱

۲ - سورة الرحمن آیه ۶۴

تکمیل عقول مردم به برکت وجود آن حضرت

بیست و چهارم: تکمیل عقول مردم به برکت وجود آن حضرت و گذاشتن دست مبارک، بر سر ایشان و رفتن کینه و حسد از دل‌هایشان که طبیعت ثانیة بنی آدم شده، از روز کشته شدن هابیل تا کنون و کثرت علوم و حکمت ایشان. چنانکه در اصل زراد (زراره) است که گفت: «گفتم به امام صادق علیه السلام که: می ترسم که نباشیم از مؤمنین.»

فرمود: «برای چه؟»

گفتم: «برای آنکه نمی یابیم در میان خود، کسی را که بوده باشد برادر او در نزد او برگزیده تر و محبوبتر از درهم و دینار و می یابیم درهم و دینار را محبوبتر در نزد خود از برادری که جمع نموده میان ما و او، موالات امیرالمؤمنین علیه السلام.»

فرمود: «نه! چنین است. شماها مؤمنید و لکن کامل نخواهید کرد ایمان خود را تا اینکه خروج کند قائم علیه السلام؛ پس در آن زمان، جمع می نماید خداوند تبارک و تعالی عقول شما را.»

در «خرایج» راوندی و «کمال الدین» صدوق روایت است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «هرگاه خروج کرد قائم علیه السلام می گذارد دست خود را بر سر بندگان، پس جمع می نماید به سبب آن عقولهای ایشان را و کامل می گردد به آن، خردهای ایشان.»

شیخ کلینی روایت کرده از سعید بن حسن که حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: «آیا می آید احدی از شماها نزد برادر خود و داخل می کند دست خود را در کیسه او، پس حاجت را برمی دارد و آن برادر او را منع نمی کند؟»

گفتم: «چنین شخصی در میان خود نمی شناسم.»

پس حضرت فرمود: «پس چیزی نیست در این حال، یعنی مقامی و کمال بر ایشان نیست.»

پرسیدم که: «آیا هلاکت است با این حال؟»

فرمود: «نه! بدرستی که این گروه هنوز عقلهایشان به ایشان داده نشده.»

در «اختصاص» شیخ مفید روایت است کسی به آن حضرت عرض کرد که: «اصحاب ما، در کوفه جماعت بسیاری هستند. اگر می فرمودی ایشان را، هر آینه اطاعت می کردند و متابعت می نمودند.»

فرمود: «آیا می آید یکی از ایشان نزد کیسه برادرش و حاجت خود را از آن می گیرد؟»

گفت: «نه!»

فرمود: «پس ایشان به خونهای خود بخیل ترند.»

آنگاه فرمود: «بدرستی که مردم در آرامی و آسایش اند. با ایشان مناکحه می کنیم و از یکدیگر ارث می بریم و حدّ برایشان

اقامه می‌کنیم و امانت ایشان را ردّ می‌کنیم. چون برخیزد قائم علیه السلام آن وقت وضعی در میان می‌آید، که می‌آید مرد به سوی کیسه برادر خود و حاجت خود را می‌گیرد، پس او را منع نمی‌کند.»

در «کمال الدّین» صدوق روایت است از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «از صفات مهدی علیه السلام آن است که می‌گذارد دست خود را بر سر عباد، پس نمی‌ماند مؤمنی مگر آنکه قلبش شدیدتر می‌شود از پاره آهن.»

در «خصال» روایت است از آن جناب که در ضمن وقایع ایّام آن حضرت فرمود که: «هرآینه برود کینه و عداوت از دلهای بندگان.»

در «کشف الغمّه» روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «در این مقام که خدای تعالی می‌گرداند بی‌نیازی را در دلهای مردم.» و ظاهر است که چون آن دو صفت خبیثه از دلها برود، این صفت پسندیده بیاید و خلائق آسوده شوند.

در «کمال الدّین» روایت است از امام صادق علیه السلام که به «ابان بن تغلب» فرمود: «می‌آید در این مسجد شما سیصد مرد، یعنی مسجد مکه که می‌دانند اهل مکه که پدران و اجداد ایشان متولد نشدند، با ایشان است شمشیرهایی که مکتوب است بر هر شمشیری کلمه‌ای و مفتوح می‌شود از هر کلمه، هزار کلمه.»

و به روایت نعمانی: «مکتوب است بر هر شمشیری هزار کلمه که هر کلمه، مفتاح هزار کلمه است.»
و در خطبه مخزون امیرالمؤمنین علیه السلام مذکور است که: «در آن وقت، علم قذف می شود در دلهای مؤمنان، پس محتاج نمی شود مؤمن به علمی که در نزد برادر اوست. در آن وقت ظاهر می شود تاویل این آیه «... یُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ...»^۱

قوت دیدگان و گوشهای آن حضرت و اصحاب او

بیست و پنجم: قوت خارج از عادت در دیدگان و گوشهای آن حضرت و اصحاب او. چنانچه در «کافی» و «خرایج» روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «بدرستی که قائم ما هرگاه خروج کرد، قوت می دهد خداوند در گوشها و چشمهای شیعیان ما تا اینکه می شود میان ایشان و قائم علیه السلام بقدر چهار فرسخ، پس با ایشان تکلم می کند و ایشان می شنوند و نظر می کنند به سوی آن جناب.»

شیخ جلیل، فضل بن شاذان، در کتاب «غیبت» خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند: «بدرستی که مؤمن، در زمان قائم علیه السلام در مشرق است، هر آینه می بیند برادر خود را که در مغرب است و همچنین آنکه در مغرب است، می بیند برادر

خود را که در مشرق است.»

طول عمر اصحاب و انصار آن حضرت

بیست و ششم: طول عمر اصحاب و انصار آن حضرت. چنانکه شیخ مفید در «ارشاد» و فضل بن شاذان در «غیبت» خود روایت کردند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «عمر می‌کند در سلطنت آن حضرت تا اینکه متولد می‌شود برای او، هزار پسر که در ایشان دختری نیست.»

در تفسیر عیاشی است از امیرالمؤمنین علیه السلام که در ضمن حالات ایام سلطنت آن حضرت فرمود: «قسم به آنکه دانه را شکافته و جان را آفریده که هر آینه زندگی می‌کنند در آن زمان، ملوک وار، آسوده در ناز و نعمت و بیرون نمی‌رود مردی از ایشان از دنیا تا اینکه متولد شود از صلب او هزار پسر که مأمونند از هر بدعت و آفت و مفارقت از دین، عامل به کتاب خداوند و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله که نابود و فانی شده بر ایشان آفات و شبهات، یعنی هرگز به آفتی مبتلا و به شبهه‌ای گرفتار نمی‌شوند.»

رفتن عاهات و بلاها از ابدان انصار آن جناب

بیست و هفتم: رفتن عاهات و بلاها از ابدان انصار آن جناب. چنانچه در خبر سابق مذکور شد و در «خرایج» راوندی روایت

است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «هرکس درک کند قائم اهل بیت مرا، از هر عامتی و آفتی شفا خواهد یافت و از هر ضعفی قوی خواهد شد.»

در «غیبت» نعمانی است از حضرت سجاده علیه السلام که فرمود: «هرگاه برخیزد قائم علیه السلام ببرد خداوند عزوجل از هر مؤمنی، آفت را و برگرداند به او قوت او را.»

و این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن جناب عیسی و سایر انبیاء علیهم السلام است، گاهی به جهت اعجاز و اتمام حجّت، کور یا لال یا پیس یا مریضی را برای جاحدی یا منافقی در موارد معدوده، بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیّات از تمام مؤمنین و مؤمنات، از آثار ظهور موفور السّرور و طلوع طلعت غرّاء و تشریف و تقدیم مراسم قدوم و تهیّه آداب لقاء و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی علیه السلام است که چون بهشتیان، اوّل در چشمه حیات و چشمه مطهره شست و شو کنند و تن را چون جان از هر عیب و نقصی پاک نمایند که توان پا گذاشتن در محفل مقربین و شنیدن تحیه: «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَأَدْخُلُوهَا خَالِدِينَ.»^۱ داشته باشند. پس فرق مابین این دو شفا، بیشتر است از فرق مابین ارض و سما.

دادن قوت چهل مرد به هر یک از اعوان و انصار آن حضرت بیست و هشتم: دادن قوت چهل مرد به هر یک از اعوان و انصار آن حضرت. چنانچه در «کافی» است از عبدالملک بن اعین که گفت: «برخاستم در نزد ابی جعفر علیه السلام، تکیه کردم بر دستم. پس گریستم و گفتم: آرزو داشتم که من درک نمایم این امر را یعنی سلطنت ظاهر ائمه علیهم السلام را و در من قوتی باشد.»

پس فرمود: «آیا راضی نیستید که دشمنان شما بکشند بعضی، بعضی را و شما در خانه‌های خود آسوده باشید؟ اگر امر چنان شد، یعنی فرج عظیم آمد، داده می‌شود به هر مردی از شما قوت چهل مرد و گردانده می‌شود دلهای شما مانند پاره آهن؛ اگر خواستید به آن قوت، کوه را برکنید، خواهید توانست و شما بید قوام زمین و خزان او.»

و در «کمال الدین» صدوق روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «نگفت جناب لوط به قوم خود: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»^۱ مگر در قیاس و آرزوی قوت قائم علیه السلام و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب او را که داده می‌شود به یک مرد از ایشان قوت چهل مرد.»

و این مضمون را در «خصال» از حضرت سجاده علیه السلام و شیخ

مفید در «اختصاص» و ابن قولویه در «کامل الزیارة» و فضل بن شاذان در «غیبت» خود، از امام صادق علیه السلام و عیاشی در تفسیر خود روایت کردند.

گذشت از «کمال الدین» که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «آن جناب دست خود را بر سر عباد بگذارد، پس نماز مؤمنی مگر آنکه دلش سخت تر از پاره آهن شود و بدهد به او خداوند، قوت چهل مرد را.»

در «بصائر الدرجات» صفار روایت است از امام باقر علیه السلام که فرمود: «چون واقع شود امر ما و بیاید مهدی ما، می شود مرد از شیعیان ما، جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه. پایمال می کند دشمن ما را با پای خود و می زند او را با کف خود و این در وقت نزول رحمت خداوند و فرج اوست بر بندگان.»

استغناى خلق به نور حضرت مهدى علیه السلام

بیست و نهم: استغناى خلق به نور آن جناب علیه السلام از نور آفتاب و ماه. چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که در تفسیر آیه شریفه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^۱ فرمود که: «مرتبى زمین، امام زمان است.»

راوی عرض کرد: «پس هرگاه خروج نمود، چه خواهد شد؟»
فرمود: «مستغنی می‌شوند مردم از روشنایی خورشید و نور
ماه و اکتفا می‌کنند به نور امام علیه السلام.»

در «ارشاد» شیخ مفید و «غیبت» شیخ طوسی از آن جناب
است که فرمود: «هرگاه برخیزد قائم م‌ع‌ل‌ی‌ه روشن شود زمین به
نور ربّ زمین و مستغنی شوند مردم از روشنایی آفتاب، و
تاریکی برود.»

صدوق، این مضمون را در «کمال الدّین» از امام رضاء علیه السلام
روایت کرده، نیز فرمود که: «برای آن حضرت، ظلّی (سایه‌ای)
نیست.»

و شیخ خراز در «کفایة الاثر» روایت کرده در ذکر آن
حضرت، که: «اوست صاحب غیبت پیش از خروجش. پس چون
خروج کرد، روشن می‌شود زمین به نور او.»

و به قرینه خبر اوّل معلوم می‌شود مراد، نور ظاهری است
والّا ممکن است که گفته شود: مراد، نور معبودی است که نور
علم و حکمت و عدل باشد.

در «غیبت» فضل بن شاذان به سند صحیح از آن جناب
روایت شده که فرمود: «قائم ما هرگاه برخاست، روشن می‌شود
زمین به نور او و بی‌نیاز می‌شوند بندگان از ضوء آفتاب و ماه و
تاریکی می‌رود و عمر می‌کند مرد، در ملک آن جناب تا اینکه

متولد می‌شود برای او هزار پسر که متولد نمی‌شود در آنها برای او دختری و ظاهر می‌کند زمین، گنجهای خود را تا اینکه می‌بینند مردم، آنها را بر روی زمین و بجوید هر فردی از شما، کسی را که بپذیرد عطیه و صدقات و زکات و فطر را اما نیابد احدی را که قبول کند آن را و بی‌نیاز باشند مردم به سبب آنچه روزی کرده خدای تعالی ایشان را از فضل خود.»

بودن رایت رسول خدا ﷺ با آن جناب

که جز در بدر و روز جمل، دیگر باز نشده

سی‌ام: بودن رایت رسول خدا ﷺ با آن جناب که جز در بدر و روز جمل، دیگر باز نشده. شیخ نعمانی از فرموده امام صادق علیه السلام گوید که در خبری فرمود: «که رایت رسول خدا ﷺ را جبرئیل، روز بدر نازل نمود و نبود آن والله از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر.»

راوی عرض کرد: «پس از چه بود؟»

فرمود: «از برگ بهشت که باز کرد آن را رسول خدا ﷺ روز بدر. آنگاه پیچید آن را و داد به علی بن ابیطالب علیه السلام. پس پیوسته نزد آن جناب بود تا روز بصره شد که باز کرد آن را امیرالمؤمنین علیه السلام و خدای تعالی، برای او فتح کرد، آنگاه آن را پیچید و آن در نزد ماست.»

در این جا باز نمی‌کند آن را احدی تا برخیزد قائم علیه السلام. او هرگاه برخاست، آن را باز می‌کند. پس نمی‌ماند در مشرق و نه در مغرب احدی، مگر آنکه ملاقات می‌کند آن را و می‌گریزد رعب از پیش روی آن، به مسافت یک ماه و از راست آن یک ماه و از چپ آن یک ماه.»

نیز روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که به ابو حمزه فرمود که: «ای ثابت! گویا می‌بینم قائم اهل بیت خود را که مشرف شده بر این نجف شما (و اشاره فرمود به دست خود به ناحیه کوفه).» و فرمود: «چون مشرف شد بر نجف شما، باز می‌کند رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را و چون آن را باز کرد، فرود می‌آید بر او ملائکه بدر.»

گفت: «چیست رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله؟»

فرمود: «چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت اوست و سایر آن از نصر خداوند است؛ دراز نمی‌کند آن را بسوی چیزی مگر آنکه تباه می‌کند آن را.»

و به روایت صدوق در «کمال الدین»: «چون آن را باز کند، فرود آید بر او سیزده هزار و سیزده ملک که همه آنها منتظر بودند قائم علیه السلام را.» آنگاه تفصیل آن ملائکه را ذکر فرمودند به نحوی که گذشت.

در «غیبت» نعمانی روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «چون تلاقی شد میان اهل بصره و امیرالمؤمنین علیه السلام، باز کرد رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس بلرزید قدمهای ایشان و زرد نشد آفتاب که گفتند: امان ده ما را ای پسر ابوطالب!»

و فرمود: «چون روز صفین شد، استدعا کردند از آن حضرت که آن رایت را باز کند، اجابت نفرمودند. پس جناب امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمّار بن یاسر را شفیع حجّت خود کردند.»

پس به امام حسن علیه السلام فرمودند: «ای فرزند من! از برای این قوم، مدتی است که باید به آن برسند و بدرستی که این رایتی است که باز نمی‌کند آن را بعد از من مگر قائم علیه السلام.»

راست نیامدن زره رسول خدا صلی الله علیه و آله

مگر بر قدّ شریف آن حضرت

سی و یکم: راست نیامدن زره رسول خدا صلی الله علیه و آله، مگر بر قدّ شریف آن حضرت، چنانکه در «بصائر الدّرجات» روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود بعد از ذکر جمله از آنچه در نزد ایشان است از سلاح و موارد انبیاء: «بدرستی که قائم ما علیه السلام کسی است که چون بپوشد زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس پر کند آن را یعنی زیاد و کم نشود و بدرستی که پوشید آن را ابو جعفر علیه السلام پس زیاده بود از قامتش.»

راوی عرض کرد: «شما سمین ترید و یا ابوجعفر علیه السلام؟»
فرمود: «ابوجعفر علیه السلام از من سمین تر بود که من هم پوشیدم
آن را، اندکی زیادتر بود و نزدیکتر بود به استوا.»
به سند دیگر نیز روایت کرده قریب به همین معنی و متن
آخر خبر فی الجمله صعوبتی داشت. حاصل آن ذکر شد.
نیز در آنجا و راوندی در «خرایج» روایت کردند از ابی بصیر
که گفت: «گفتم به حضرت صادق علیه السلام: فدای تو شوم! من
می خواهم دست بمالم به سینه تو.»
فرمود: «به جای آور»
پس دست مالیدم سینه و کتفهای مبارکش را.
پس فرمود: «چرا چنین کردی ای ابومحمّد؟»
عرض کردم: «فدای تو شوم! شنیدم از پدرت که می فرمود:
بدرستی که قائم علیه السلام سینه اش پهن است و دو کتفش فرو هشته و
میان آنها فراخ است.»
فرمود: «ای ابو محمّد! پدرم پوشید زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را و
می کشید آن را بر زمین و بدرستی که من پوشیدم آن را. پس
نزدیکتر بود به اینکه به اندازه باشد و می باشد آن زره بر بدن
قائم علیه السلام، چنانکه بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله. دامنش از زمین مرتفع
است به نحوی که گویا پیش روی آن را با دو حلقه بلند
کرده اند.»

به روایت راوندی: «و آن زره بر صاحب آن امر مشمر است.» یعنی دامان بالا رفته است. چنانکه بر رسول خدا ﷺ بود. و بر این مضمون اخبار متعدّد است و علامه مجلسی در هفتم بحار فرموده که: «ظاهر می شود از اخبار که در نزد ائمه علیهم السلام دوزره بوده. یکی از آنها علامت امامت بود که راست می آمد بر بدن هر امامی و دیگری علامت حضرت قائم علیّه بود که راست نمی آمد مگر بر بدن آن جناب - صلوات الله علیه -»

ابری مخصوص آن جناب که در آن رعد و برق است سی و دوّم: ابری مخصوص که خدای تعالی، آن را برای آن جناب ذخیره کرده که در آن است رعد و برق، چنانکه صفّار در «بصائر» و شیخ مفید در «اختصاص» روایت کردند به سندهای متعدّده از حضرت باقر علیّه که فرمودند: «آگاه باشید که ذوالقرنین را مخیّر کردند میان دو ابر. پس برگزید ذلول، یعنی آرام را و ذخیره شد برای صاحب شما صعب.»

راوی پرسید: «صعب کدام است؟»

فرمودند: «آن ابری که در آن، رعد و صاعقه یا برق باشد. پس صاحب شما، سوار می شود بر آن. آگاه باشید که آن جناب سوار می شود بر آن، پس بالا می برد او را در راههای هفت آسمان و هفت زمین که پنج آن، معمور است و دو از آن، خراب است.»

نیز روایت کردند از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «خداوند مخیر کرد ذوالقرنین را میان دو ابر، ذلول و صعب. پس اختیار نمود ذلول را و آن ابری است که نیست در آن رعد و برقی و اگر اختیار می نمود صعب را، نبود از برای او این اختیار، زیرا که خداوند ذخیره کرد آن را برای قائم علیه السلام».

برداشته شدن تقیه و خوف از کفار و مشرکان و منافقان سی و سوم: برداشته شدن تقیه و خوف از کفار و مشرکان و منافقان و میسر شدن بندگی خدای تعالی و سلوک در امور دنیا و دین، حسب نوامیس الهیه و فرامین آسمانیّه، بدون حاجت به دست برداشتن از پاره‌ای از آنها، از بیم مخالفان و ارتکاب اعمال ناشایسته و مطابق کردار ظالمان. چنانکه خدای تعالی وعده فرموده در کلام خود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَا يَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...»^۱

وعده داده خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند از شما و کردند کارهای شایسته که البته خلیفه گرداند ایشان را. چنانکه خلیفه گردانید آنان را که بودند پیش از ایشان و البته متمکن

خواهد کرد برای ایشان، دین ایشان را که پسندید بر ایشان و البته تبدیل خواهد کرد ایشان را از پس ترس ایشان، ایمنی که پیرستند مرا و شریک قرار ندهند برای من چیزی را.

و بر هر منصفی پوشیده نیست که این وعده خلافت که خدای تعالی داده که بدهد به بعضی از آنها که دارای مرتبه ایمان و درجات عمل صالحند در دنیا پس از نبی خود صلی الله علیه و آله که در عهد خلافتش متمکن باشد از اقامه تمام دینی که خدا برایش پسندیده و ایمن شود پس از خوفی که به او از جانب خلق رسیده و پرستش نمایند او یا سایر انام خدای تعالی را بی تقیه.

زیرا آن به حسب عمل، نوعی از شرک است؛ هر چند با اجتماع شروطش واجب شود؛ چه با اطمینان و آرامش دل به حقیقت ایمان بر شرک و کفر جوارح و زبان مؤاخذه نیست اگر متوقف شود بر آن حفظ جان چنین خلیفه و خلافت و چنین آسودگی و امنیت و چنین تمکن از مذهب و ملت، تاکنون در میان مسلمین نشده و از عهد آن کسی خبر نداده و نتوان دادن جز عهدی که همه مسلمین خبر دادند که نبی اکرم وعده داد که خواهد آمد که عهد ذلت و خواری ظالمان و منافقان و ملحدان است و روز عزت و رفعت و عبادت و بندگی مؤمنان و آن روز، روز ظهور حضرت مهدی است علیه السلام که از تمام مراتب دین چیزی نباشد که نداند یا داند و نفرماید؛ یا بفرماید و کسی از عهده بر نیاید.

چنانکه از اخبار فریقین معلوم و مبین است و اینکه بعضی از مخالفان گفتند که مورد آیه شریفه، عهد خلفای اربعه است و کلام واسطی که مخصوص به عهد ثلاثه است، شبیه به سفسطه و انکار بدیهی است. چنانکه در کتب امامت مشروح شده و بر هر چیز به احوال سلف مخفی نیست که چنین روزی بر مسلمین نگذشت که دارای شروط ثلاثه باشد، چه رسد به ماه و سال و از این جهت در جمله اخبار امامیه رسیده که نزول آیه در شأن قائم علیه السلام است.

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» فرمود که: «روایت از اهل بیت علیهم السلام این است که آیه، در حق مهدی علیه السلام است.» و روایت کرده عیاشی که حضرت سجاد علیه السلام این آیه را تلاوت کرد، آنگاه فرمود که: «ایشان والله شیعیان ما اهل بیت‌اند. این کار، یعنی این سه احسان بزرگ، به ایشان کرده می‌شود بر دست مردی از ما و او مهدی این امت است.» در «کمال الدین» صدوق روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «بعد از ذکر نوح علیه السلام و انتظار مؤمنان فرج را، تا اینکه عطا فرمود خداوند به ایشان استخلاف و تمکین را که همچنین است قائم علیه السلام زیرا که ممتد می‌شود ایام غیبت او تا اینکه خالص شود حق و از ایمان کدورت مرتفع شود، به مرتد شدن هر کس از شیعه که طینت او خبیث باشد و بیم تفاق در او برود،

چون ببیند استخلاف و تمکین را و امری که منتشر می‌شود در عهد مهدی علیه السلام .»

راوی عرض کرد: «کسانی هستند که گمان می‌کند این آیه نازل شده در حقّ فلان و فلان و فلان و علی علیه السلام .»

فرمود: «خداوند دل‌های ایشان را هدایت نکند. کجا متمکن شد دینی که پسندید آن را خداوند و رسولش به انتشار امر آن در امت و رفتن خوف از دل‌های ایشان و مرتفع شدن شکّ از سینه‌های ایشان در عهد یکی از آنها و در عهد علی علیه السلام به ارتداد مسلمانان و فتنه‌ها که برانگیخته شد در عهد ایشان و مقاتله‌ها که واقع شد در میان ایشان و کفار.»

و نیز روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «دینی نیست برای آن کسی که ورعی ندارد و ایمان ندارد آن کسی که تقیّه نمی‌کند بدرستی که اکرم شما در نزد خداوند، آن کسی است که بیشتر عمل کند به تقیّه، پیش از خروج قائم ما، پس کسی که ترک کند آن را پیش از خروج قائم ما، پس او از ما نیست.»

فروگرفتن سلطنت آن حضرت، در تمام روی زمین سی و چهارم: فروگرفتن سلطنت آن حضرت، تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب، برّ و بحر، معموره و خراب و کوه و دشت.

نماند جایی که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این معنی متواتر است.

شیخ صدوق در «علل» و «عیون» و «کمال الدین» روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خبری طولانی که فرمود: «در شب معراج نظر کردم به ساق عرش. پس دیدم دوازده نور را، در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن اسم وصیتی بود از اوصیای من، اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی امت من - صلوات الله علیهم اجمعین -»

گفتم: «ای پروردگار من! اینها اوصیای منند پس از من؟»
پس خطاب رسید که: «ای محمد صلی الله علیه و آله! اینها اولیاء و اصفیاء و حجتهای منند بعد از تو بر خلق و ایشان اوصیای تو هستند و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو.

قسم به عزّت و جلال خود که هر آینه البتّه ظاهر کنم به ایشان، دین خود را و بلند کنم به ایشان، کلمه خود را و پاک کنم به آخر ایشان، زمین خود را از دشمنان خود و البتّه مالک گردانم او را مشرقهای زمین و مغربهای آن را.

و هر آینه البتّه مسخر کنم برای او بادهای او و هموار کنم البتّه برای او ابرهای سخت را و البتّه بالا برم او را در اسباب، یعنی راههای آسمان و البتّه یاری کنم او را به لشکر خود و قوّت دهم او را به ملائکه خود تا بالا گیرد دعوت من و جمع شوند خلائق

بر توحید من. آنگاه دوام دهم سلطنت او را و روزگار سلطنت را به نوبت گذارم میان اولیای خود تا روز قیامت.»
در «کمال الدین» از آن جناب روایت است که فرمود بعد از ذکر سلطنت ذی القرنین که: «بزودی خدای تعالی جاری می‌فرماید سنت او را در قائم از فرزندان من و می‌رساند او را مشرق زمین و مغرب آن، تا اینکه نمی‌ماند موضعی از دشت و کوه که ذوالقرنین در آن قدم گذاشته مگر آنکه او قدم گذارد در آنجا.»

و نیز گفتیم از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «گویا می‌بینم اصحاب قائم علیه السلام را که احاطه نمودند مابین خافقین.»
و در تفسیر عیاشی روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود، در تفسیر آیه شریفه: «وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً...»^۱ که: «هرگاه قائم ما خروج کرد، نمی‌ماند زمینی مگر آنکه ندا کنند در آن شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَانَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.»

نیز از حضرت کاظم علیه السلام روایت شده است در تفسیر آیه مذکوره که: «آن نازل شده در حق قائم علیه السلام چون بیرون آورد

یهود و نصاری و صائبین و زنادقه و کفار را در مشرق زمین و مغرب آن.

پس عرضه دارد بر ایشان اسلام را. پس هر که به رغبت اسلام آورد، امر فرماید او را به نماز و زکات و آنچه مسلم را به آن امر کنند و واجب است برای خداوند بر او که هر که اسلام نیاورد، گردنش را بزند تا نماند در مشرقها و مغربها احدی مگر موحد.»

راوی گفت: «فدای تو شوم! خلق بیشتر از اینهاست.»
فرمود: «خدای تعالی چون اراده فرماید امری را، زیاد را کم و کم را زیاد فرماید.»

یوسف بن یحیی السلمی در باب نهم از کتاب «عقد الدرر» اخبار بسیاری در کیفیت فتوحات آن حضرت و گرفتن قسطنطنیه و روم و بنی الاصفی و چین و کابل و جزایر و غیر آنها ذکر کرده که مقام ذکر آن نیست.

پُر شدن تمام روی زمین از عدل و داد

سی و پنجم: پُر شدن تمام روی زمین از عدل و داد. چنانچه در کمتر خبری، الهی یا نبوی، خاصی یا عامی، ذکری از حضرت مهدی علیه السلام شده که این بشارت و این منقبت برای آن جناب مذکور نباشد در آن.

در «عیون» روایت است از امام رضا علیه السلام که فرمود: «چون آن حضرت خروج کند، روشن شود زمین به نور پروردگار خود و گذاشته شود میزان عدل میان مردم، پس ظلم نمی‌کند احدی، احدی را.»

در «کمال الدین» روایت است از امام صادق علیه السلام که فرموده در تفسیر آیه شریفه: «سِیْرُوا فِیْهَا لَیَالِیَ وَ اَیَّاماً اَمِنِیْنَ.»^۱ که: «مراد، قائم ما اهل بیت است؛ یعنی در عهد آن حضرت، هر کس در شب و روز به هر جا رود ایمن و محفوظ است.»

در تفسیر عیاشی روایت است از امام باقر علیه السلام که فرمود: «آن حضرت و اصحابش مقاتله می‌کند والله، تا خلق خدا به یگانگی خالق اقرار کنند و چیزی را برای او شریک قرار ندهند. حتی آنکه پیرزن ضعیفی از مشرق، اراده مغرب می‌کند و احدی او را نمی‌ترساند.»

در «ارشاد» شیخ مفید روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «هرگاه قائم علیه السلام خروج کرد، حکم می‌کند به عدل و مرتفع می‌شود در ایام او، جور و ایمن می‌شود به او، راهها و بیرون می‌آورد زمین، برکات خود را و بر می‌گردد هر حقی به سوی اهل آن حق و باقی نمی‌ماند اهل دینی مگر آنکه اظهار

اسلام کند و اعتراف کند به ایمان.»
در «کمال الدین» است که ریان بن الصلت عرض کرد به
امام رضا علیه السلام که: «تو صاحب این امری؟»
فرمود: «من صاحب این امر هستم و لکن نیستم آن کسی که
پر می‌کند زمین را از عدل، چنانکه پر شده از جور.»

حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود

و نخواستن بیّنه و شاهد از احدی

سی و ششم: حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود و
نخواستن بیّنه و شاهد از احدی. در «بصائر الدرجات» صفار
روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «هرگز دنیا به آخر
نخواهد رسید مگر اینکه خروج کند مردی از ما اهل بیت که
حکم کند به حکم داوود و آل داوود، نخواهد از مردم بیّنه.»
به روایت دیگر فرمود: «عطا خواهد کرد به هر نفسی، حکم او
را.»

نیز روایت کرده از آن جناب که فرمود: «هرگاه قائم
آل محمد علیهم السلام خروج کرد، حکم می‌کند به حکم داوود و سلیمان،
نمی‌پرسد از مردم شاهی.»

در «دعوات» سیّد فضل الله راوندی روایت است از

حضرت عسکری علیه السلام که نوشت در جواب آن کسی که پرسید:
«چون قائم علیه السلام برخاست، به چه حکم می‌کند؟»

فرمود: «پس هرگاه خروج کرد، حکم می‌کند میان مردم به علم خود، مثل حکم داوود و سؤال نمی‌کند از مردم بی‌تنبه.»
در «خرایج» راوندی روایت شده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «گویا می‌بینم مرغ سفیدی را بالای حجرالاسود و در زیر آن، مردی است که حکم می‌کند به حکم آل داوود و سلیمان و نمی‌خواهد بی‌تنبه.»

در «ارشاد» شیخ مفید و «غیبت» فضل روایت است از آن جناب که فرمودند: «هرگاه برخاست قائم آل محمد علیهم السلام حکم می‌کند میان مردم به حکم داوود، محتاج نمی‌شود به بی‌تنبه، خدای تعالی او را الهام می‌کند پس حکم می‌کند به علم خود و خبر می‌دهد هر قومی را به آنچه در دل خود مخفی کردند.»
در تفسیر عیاشی روایت است که: «روز خروج آن حضرت، جبرئیل به صورت مرغ سفیدی است بر بالای ناودان خانه خدا.»

در «غیبت» نعمانی روایت شده از امام صادق علیه السلام که فرمود:
«منادی آن حضرت ندا می‌کند که این مهدی، حکم می‌فرماید به حکم داوود و سلیمان، سؤال نمی‌کند از مردم بی‌تنبه.»
در «کمال الدین» صدوق از آن جناب روایت است که فرمود:

«برمی‌انگیزاند خدالی تعالی، بادی را که ندا می‌کند به هر وادی که: این مهدی، حکم می‌کند به حکم داوود و سلیمان و نمی‌خواهد بینه بر حکم خود.»

در «غیبت» فضل بن شاذان روایت است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «سلطنت می‌کند قائم علیه السلام، سیصد سال و زیاد می‌کند نه سال را چنانچه درنگ کردند اصحاب کهف در کهف خود. پر می‌کند زمین را از عدل و داد، چنانکه پر شده از ظلم و جور و مفتوح می‌فرماید خداوند برای او شرق زمین و غرب آن را.

می‌کشد مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و حکم و رفتار به سیر و سلوک سلیمان بن داوود و می‌خواند آفتاب و ماه را پس اجابت می‌کند او را و پیچیده می‌شود برای او زمین و وحی می‌شود به او، پس عمل می‌کند به وحی به امر خدای تعالی.»

آوردن احکام مخصوصه که تا عهد آن حضرت،

ظاهر و مجری نشده بود

سی و هفتم: آوردن احکام مخصوصه که تا عهد آن حضرت، ظاهر و مجری نشده بود. چنانکه در «کافی» و «کمال الدین» از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «دو خون است در

اسلام که حلال است از جانب خدای تعالی، حکم نمی‌کند در آن احدی تا اینکه مبعوث شود قائم ما اهل البیت. هرگاه برانگیخت خدای تعالی قائم ما اهل البیت را، حکم می‌فرماید در آن به حکم خدا و بیّنه بر آن نمی‌طلبید. زانی محصن را رجم می‌کند و آنکه زکات نمی‌دهد، گردنش را می‌زند.»

در «خصال» روایت است از امام صادق و کاظم علیهما السلام که فرمودند: «هرگاه برخاست قائم عجله الله حکم می‌کند به سه حکم، که حکم نکرد به آن احدی قبل از او؛ می‌کشد پیر زانی را و می‌کشد مانع زکات را و میراث دهد برادر را از برادرش در عالم ذر، یعنی هر دو نفر که در آن جا، در میانشان عقد اخوت بسته شد، در این جا از یکدیگر میراث می‌برند.»

در «غیبت» نعمانی روایت است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «بدرستی که علی علیه السلام می‌فرمود که: بر من بود که بکشم آن را که پشت کرده یعنی آنان که در روز جنگ مردند و بکشم خسته مجروح را و لکن ترک کردم آن را به جهت عاقبت اصحاب خود که اگر مجروح شوند، نکشند ایشان را و از برای قائم علیه السلام است که بکشد پشت کننده را و بکشد مجروح را.»

شیخ جلیل، فضل بن شاذان روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «حکم می‌کند قائم علیه السلام، به احکامی که انکار می‌کنند آن را بعضی از اصحابش، از آنها که در پیش رویش شمشیر

می زدند و آن حکم آدم علیه السلام است. پس آنها را پیش می طلبد و امر می فرماید که گردن آنها بزنند.

آنگاه ثانیاً حکمی می فرماید، پس انکار می کنند آن را گروهی دیگر از کسانی که شمشیر زدند در پیش روی آن جناب و آن قضای داوود است. پس، پیش می طلبد ایشان را و گردن آنها را می زند.

آنگاه ثالثاً حکمی می فرماید، پس انکار می کنند آن را گروهی دیگر از آنها که شمشیر زدند در پیش رویش، پس ایشان را پیش می طلبد و امر می فرماید که گردن آنها را بزنند.

آنگاه رابعاً حکمی می فرماید و آن حکم محمد صلی الله علیه و آله است، پس آن را احدی انکار نمی کند.»

در جمله‌ای از اخبار رسیده که: «آن حضرت، جزیه قبول نمی کند و صلیب را می شکنند و خوک را می کشند.»

شیخ طبرسی در «اعلام الوری» روایت کرده که: «آن جناب، می کشد مرد بیست ساله را که علم دین و احکام مسایل خود را نیاموخته باشد.»

در مزار محمد بن مهدی روایت است که ابوبصیر سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از حکم کسانی که نصب عداوت کردند با ایشان. فرمود: «ای ابومحمد! نیست برای کسی که مخالفت ما را کرد، در دولت ما حظّ و نصیبی؛ بدرستی که

خدای تعالی، حلال کرده برای ما، خونهای ایشان را در وقت خروج قائم ماعلیه و امروز حرام است بر ما و بر شما این کار. پس تو را مغرور نکند احدی و هرگاه قائم ماعلیه برخاست، انتقام خواهد کشید برای پیغمبرش و برای همه ماها.»

بیرون آمدن تمام مراتب علوم

سی و هشتم: بیرون آمدن تمام مراتب علوم. چنانکه قطب راوندی در «خرایج» از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «علم، بیست و هفت حرف است. پس جمیع آنچه پیغمبران آوردند دو حرف بود و نشناختند مردم تا امروز غیر از این دو حرف را. پس هرگاه خروج کرد قائم ماعلیه، بیرون آورد بیست و پنج حرف را. پس پراکنده می‌کند آنها را از میان مردم و ضم می‌فرماید به او دو حرف دیگر را تا منتشر می‌نماید بیست و هفت حرف را.»

شیخ صفا در «بصائر» روایت کرده از آن جناب که فرمود: «در ذوابة شمشیر رسول خدا ﷺ صحیفه کوچکی بود و علی علیه السلام طلب کرد پسرش حسن علیه السلام را. پس داد آن صحیفه را به او و کاردی به او داد و فرمود به او که: «آن را باز کن!» نتوانست آن را باز کند. پس آن را برای او باز کرد، آنگاه فرمود به او: «بخوان» پس خواند حسن علیه السلام: الف، با، سین، لام و حرفی بعد از حرفی.

آنگاه آن را پیچید و داد به پسرش حسین علیه السلام نتوانست آن را باز کند. پس آن را برای او باز کرد. آنگاه فرمود: «بخوان» پس خواند، چنانکه خواند امام حسن علیه السلام.

آنگاه پیچید و داد آن را به پسرش، محمد بن الحنفیه، نتوانست آن را باز کند. پس آن را برای او باز کرد و فرمود به او: «بخوان» نتوانست استخراج نماید از او چیزی را.

پس علی علیه السلام آن را گرفت و پیچید و بر ذوابة شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله آویزان کرد.

راوی پرسید که: «چه بود در آن صحیفه؟»

فرمود: «آن حروفی است که باز می‌کند هر حرفی هزار باب.»

و فرمود: «بیرون نیامد از آن مگر دو حرف تا این ساعت.»

به سند دیگر از ابوبصیر روایت کرد که پرسید از آن جناب

که: «چه بود در ذوابة شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله؟»

پس به همان نحو خبر سابق بیان فرمود و ظاهر آنکه این دو

خبر از شیخ خبر، راوندی باشد و نشر بقیة حروف این صحیفه

نبویّه از خصایص دولت مهدویّه باشد. «والله العالم»

آوردن شمشیرهای آسمانی برای انصار و اصحاب آن حضرت

سی و نهم: آوردن شمشیرهای آسمانی برای انصار و اصحاب

آن حضرت. چنانکه نعمانی در «غیبت» خود روایت کرده از

امام صادق علیه السلام که فرمود: «هرگاه خروج کرد حضرت قائم علیه السلام

فرود می‌آید شمشیرهای قتال. بر هر شمشیری ثبت شده اسم مردی و اسم پدر او.»

و در «اختصاص» شیخ مفید روایت شده از آن جناب که فرمود: «هرگاه قائم علیه السلام خروج کرد، می‌آید بر حبه کوفه. پس به پای مبارک خود اشاره می‌کند و آن جناب به دست خود اشاره به موضعی می‌کند. آنگاه می‌فرماید: «حفر کنید این جا را.»

پس حفر می‌کنند و بیرون می‌آورند دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار خود، که برای هر خودی دو رو است. آنگاه می‌طلبند دوازده هزار از موالیان و عجم را و آنها را بر ایشان می‌پوشاند. آنگاه می‌فرماید: «هر کس که نباشد بر او مثل آنچه بر شماست، او را بکشید.»

اطاعت حیوانات از انصار آن حضرت

چهارم: اطاعت حیوانات از انصار آن حضرت. چنانکه گذشت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر از کوفه

چهارم و یکم: بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر پیوسته در ظهر کوفه که مقر سلطنت آن جناب است، از سنگ جناب موسی که با آن حضرت است. چنانکه در «خرایج» روایت است از

حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «چون قائم علیه السلام خروج کند و اراده نماید که متوجه کوفه شود، منادی آن حضرت ندا کند که: آگاه باشید که کسی حمل نکند طعامی و نه آبی! و حمل نماید حجر موسی را که جاری شده بود از آن دوازده چشمه آب و فرود نمی آیند در منزلی، مگر آنکه نصب می فرماید آن را و جاری می شود از آن چشمه ها.

پس، هر که گرسنه باشد سیر می شود و هر که تشنه باشد سیراب می شود و آن سنگ، توشه ایشان است تا وارد نجف شوند، پشت کوفه. چون فرود آمدند در ظهر کوفه، جاری می شود از آن پیوسته آب و شیر. پس هر که گرسنه باشد سیر می شود و هر که تشنه باشد سیراب می شود.»

امتیاز دادن خداوند تبارک و تعالی،

آن حضرت را در شب معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله

چهل و دوّم: امتیاز دادن خداوند تبارک و تعالی، آن حضرت را در شب معراج پیغمبر، بعد از نمایاندن اشباح نورانیّه ائمه علیهم السلام به آن حضرت، از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حجّت عصر علیه السلام، به اینکه فرمود به روایت ابن عباس: «این قائم علیه السلام، حلال می کند حلال مرا و حرام می کند حرام مرا و انتقام می کشد ای محمّد از اعدای من. ای محمّد! دوست دار او را و دوست دار کسی را که دوست می دارد او را.»

نزول حضرت روح الله، عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان،
برای یاری حضرت مهدی - صلوات الله علیه -

چهل و سوّم: نزول حضرت روح الله، عیسی بن مریم علیه السلام از
آسمان، برای یاری حضرت مهدی - صلوات الله علیه - و نماز
کردن در خلف آن جناب.

مخفی نماند که اگرچه بعید نیست دعوی استقرار مذهب در
این اعصار، بر افضلیّت ائمه اطهار علیهم السلام بر جمیع انبیاء و مرسلین
حتی اولوالعزم که یکی از ایشان است عیسی علیه السلام و لکن:

اولاً: این مسأله در اعصار سابقه از مسایل نظریّه بود و جمعی
مخالف بودند از علمای ما، چه رسد به اهل سنت که پاره‌ای از
ایشان حکم به تکفیر آن کس کنند که احدی غیر از انبیاء را
ترجیح بر ایشان دهد.

شیخ مفید در کتاب «مقالات» فرموده که: «قطع کردند
گروهی از اهل امامت، یعنی امامیه به فضل ائمه از
آل محمد علیهم السلام، بر تمام آنان که پیش بودند از رسولان و
پیامبران، سوی پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و واجب دانستند فریقی از ایشان
فضل بر جمیع انبیا را، سوی اولوالعزم از ایشان علیهم السلام و امتناع
نمودند هر دو قول را فریقی از ایشان و قطع نمودند به فضل
تمام انبیاء بر جمیع ائمه علیهم السلام و این بابی است که نیست برای

عقول، مجال در ردّ و قبول آن و اجمالی نیست بر هیچ یک از آن اقوال. و به تحقیق که آثاری رسیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله در امیر المؤمنین علیه السلام و ذرّیه او از ائمه طاهرین علیهم السلام و اخباری از ائمه صادقین علیهم السلام ایضاً و در قرآن، مواضعی است که قوّت می‌دهد عزم را در آنچه فریق اوّل گفتند در این مسأله. الخ.

ثانیاً: افضلیت نبوت از روی ادلّه و براهین مخصوص به اهل انصاف ارباب دانش و بینش است و عوام اهل حقّ را بهره نیست در آن، جز اعتقادی بی‌پایه از روی تقلید و غیر آن طایفه یا علم ندارند یا انصاف یا اطلاع؛ پس افضلیت ائمه علیهم السلام از رسل، برای همه امت، چه رسد به غیر ایشان، به درجه اوّل از ثبوت نرسیده؛ چه رسد به آنکه ضروری و وجدانی شود جز برای طایفه‌ای از ایشان در بعضی از اعصار که به حد ضروری رسیده و به نزول جناب عیسی علیه السلام و نماز کردنش در خلف مهدی علیه السلام و متابعت و اطاعت کردنش از آن جناب، در محضر تمام عالم که خواهند شناخت او را به تعریف الهی، این مطلب محسوس و وجدانی تمام جهانیان شود؛ زیرا کسی فرقی در بین اولوا العزم نگذاشته و از این جهت در اخبار، نزول و نماز عیسی علیه السلام را از فضایل خاصّه و مناقب مختصّه آن حضرت قرار داده‌اند و مکرّر به آن، در مجالس و محافل افتخار می‌فرمودند، بلکه خدای تعالی آن را از مناقب و مدایح آن جناب شمرده.»

در کتاب «مختصر» حسن بن سلیمان حلی روایت شده در خبری طولانی که خدای تعالی، به رسول خود صلی الله علیه و آله در شب معراج فرمود که: «عطا فرمودم به تو، این که بیرون بیاورم از صلب او یعنی علی علیه السلام یازده مهدی که همه از ذرّیه تو باشند از بکر بتول، حضرت عیسی بن مریم علیها السلام، در خلف آخر مرد ایشان نماز می خواند. پر می کند زمین را از عدل، چنانچه پر شده از جور و ظلم. به او نجات می دهد از مهلکه و هدایت می کنم از ضلالت و عافیت می دهد از کوری و شفا می دهد به او مریض را.»

در «کمال الدّین» روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «قسم به آنکه مرا به راستی به پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز، طولانی می کند خدا آن روز را تا خروج کند در آن روز، فرزندم مهدی. و فرود آید روح الله، عیسی بن مریم و نماز کند خلف او.»

و نیز روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود در حدیث دجال، که: «او را می کشد، یعنی خداوند در شام در عقبه افیق، بر دست کسی که نماز می کند، مسیح عیسی بن مریم در خلف او.» در «اعلام الوری» از شیخ طبرسی روایت شده از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که فرمود: «نیست از ما احدی مگر آنکه واقع می شود در گردن او بیعت از طاغیه زمان او، مگر قائمی که

نماز می‌کند روح الله عیسی علیه السلام در خلف او.»
در «غیبت» شیخ طوسی روایت شده از آن جناب صلی الله علیه و آله که فرمود به فاطمه علیها السلام که: «ای فرزند من! داده شده به ما اهل بیت، هفت چیز که داده نشد به احدی پیش از ما:
۱ - پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پدر تو است.
۲ - وصی ما بهترین اوصیاست و آن شوهر تو است.
۳ - و شهید ما بهترین شهداء است و آن عم پدر تو است، حمزه.

۴ - از ما است کسی که برای او دو بال سبز است که پرواز می‌کند به آن، در بهشت.
۵ و ۶ - از ما است دو سبط این امت و آن دو پسر تو، حسن و حسین اند.

۷ - از ما است قسم به خداوندی که نیست خدایی جز او، مهدی این امت. آنکه نماز می‌کند خلف او عیسی بن مریم.»
آنگاه دست مبارک را بر کتف حسین علیه السلام گذاشت و فرمود سه مرتبه: «از این است.»

در «کافی» روایت شده که: آن حضرت روزی بیرون تشریف آورد مسرور و شاد و خندان. پس از سبب آن جویا شدند. فرمود: «هیچ روز و شبی نیست مگر آنکه برای من تحفه‌ای رسد از جانب خداوند. آگاه باشید که پروردگار تحفه‌ای داده

امروز به من که نداده مثل آن را به گذشتگان. جبرئیل علیه السلام آمد نزد من و از پروردگارم به من سلام رساند و گفت: ای محمد! از شماست قائم از بنی هاشم که نماز می‌کند عیسی بن مریم خلف او، هرگاه که خدای آن را بر زمین فرو فرستد.»

در «کمال الدین» از امام باقر علیه السلام روایت است که ذکر فرمود سیرت اوصیاء پیامبر را، چون به آخر ایشان رسید، فرمود: «دوازدهم کسی است که عیسی بن مریم در عقب او نماز می‌کند.»

گنجی شافعی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در جمله احوال مهدی علیه السلام که: «آن حضرت، مشغول نماز صبح است با اصحاب خود در بیت المقدس که عیسی بن مریم فرود می‌آید. پس حضرت به قهری برمی‌گردد تا عیسی پیش افتد و امام مردم شود در نماز. پس عیسی دو دست خود را بر کتف آن جناب می‌گذارد و به او می‌گوید: مقدم شو»

نیز روایت کرده که فرمود به ابو هریره: «چگونه‌اید شما در وقتی که پسر مریم نازل شود و امام شما از خود شما باشد؟»

و بر این مضمون اخبار مکرر است و گنجی، شرحی بیان کرده در دلالت امامت آن حضرت برای عیسی و افضلیت بر آن جناب که امام باید اقرء و اعلم و افقه و اصبح باشد، به بیانی که ما را حاجت به ذکر آن نیست.

در «عقد الدرر» روایت شده از آن جناب علیه السلام که فرمود: «پس ملتفت می شود مهدی علیه السلام که عیسی بن مریم نازل شده و گویا از مویش آب می چکد. مهدی علیه السلام به او می فرماید: «مقدم شو و برای مردم نماز کن!»

اما عیسی می گوید: «برپای نشده نماز مگر برای تو» پس، نماز می کند عیسی، خلف مردی از فرزندان من و چون نماز کرد، می نشیند و عیسی در مقام با او بیعت می کند. نیز از «سدی» روایت کرد که آن جناب فرمود: «جمع می شوند مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام وقت نماز. پس حضرت به عیسی می فرماید: «پیش برو»

اما عیسی علیه السلام می گوید: «تو سزاوارتری به نماز» پس نماز می کند عیسی علیه السلام به اقتدا در عقب آن حضرت. در اخبار خاصه، این مضمون به نظر نرسیده و بر فرض صحت امر، حضرت آن جناب را به تقدیم، نظیر امر رسول خدا صلی الله علیه و آله است جبرئیل علیه السلام را در شب معراج به تقدیم در نماز و امتناع جبرئیل و گفتن او که: «ما از آن روز که مأمور شدیم به سجده بر آدم علیه السلام، بر آدمیان مقدم نمی شویم.»

و شاید مقصود کشف افضلیت خود است بر عیسی علیه السلام برای خلق به لسان خود آن جناب، نه به مجرد تقدّم در نماز که به قواعد بسیاری از اهل سنت، فضلی در آن نیست و روایت کنند

جواز نماز را خلف هر بّری و فاجری و فراموش کنند کلام نبیّ خود را که: «هرگز رستگار نمی‌شود قومی که پیش بیفتد ایشان را کسی و در میان ایشان باشد کسی که افضل باشد از آنکه پیش افتاد ایشان را.»

جایز نبودن هفت تکبیر بر جنازه احدی بعد از

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جز بر جنازه آن جناب

چهل و چهارم: جایز نبودن هفت تکبیر بر جنازه احدی بعد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جز بر جنازه آن جناب. چنانکه در بحار، در حدیث وفات آن حضرت روایت کرده که در ضمن وصایای خود به امام حسن علیه السلام بعد از امر به کفن و حنوط و بردن تا موضع قبر شریف، فرمود: «آنگاه مقدّم شوای ابامحمّد! و نماز کن بر من ای فرزندم ای حسن! و هفت تکبیر بر من بگو و بدانکه حلال نیست این عمل برای احدی غیر از من، مگر بر مردی که بیرون می‌آید در آخر الزّمان؛ اسم او قائم مهدی علیه السلام است از فرزندان برادر تو، حسین علیه السلام، راست می‌کند اعوجاج حق را.»

قتل دجال لعین که از عذابهای الهی است

چهل و پنجم: قتل دجال لعین که از عذابهای الهی است برای

اهل قبله. چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است از امام باقر علیه السلام که فرمود: عذاب در آیه شریفه «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَنْبَعثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ...»^۱ به دجال و صیحه و فرمودند: «هیچ پیغمبری نیامد مگر آنکه ترساند مردم را از فتنه دجال.»

چنانچه در «کمال الدین» روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «چگونه فتنه نباشد، با آن هیأت و استعدادی که او بیرون می آید در سال قحط شدید و آفاق را سیر کند جز مکه و مدینه را.»

حسن بن سلیمان حلّی در «مختصر بصائر» روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «هر که خواهد با شیعه دجال مقاتله کند، پس مقاتله کند با آنان که می‌گیرند بر خون فلان و می‌گویند بر اهل نهران و بدرستی که کسی که ملاقات کند خدا را با ایمان به اینکه فلان، مظلوم کشته شده، ملاقات کرده خدای را در حالتی که بر او غضبناک است و درک می‌کند دجال را.» کسی گفت: «یا امیر المؤمنین علیه السلام! اگر بمیرد پیش از آن؟» فرمود: «مبعوث می‌کند خداوند او را از قبرش تا اینکه ایمان می‌آورد به او برغم انفس.»

و گذشت از «کمال الدین» که آن ملعون، در عقبه افیق شام به دست آن حضرت کشته می‌شود.

نیز روایت شد از امام صادق علیه السلام که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی چهارده نور آفرید، پیش از آنکه بیافریند خلق را به چهارده هزار سال و آن ارواح ما است.»

کسی پرسید: «یا بن رسول الله! کیستند آن چهارده تن؟» فرمود: «محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین علیه السلام که آخر ایشان، قائم است که برمی‌خیزد بعد از غیبتش و می‌کشد دجال را و پاک می‌کند زمین را از هر جور و ظلمی.»

بعضی عامه نسبت قتل آن لعین را به جانب عیسی می‌دهند و ما از شرح دجال اعراض نمودیم چون غرض اهم غیر از آن است.

انقطاع سلطنت جابران و دولت ظالمان در دنیا

چهل و ششم: انقطاع سلطنت جابران و دولت ظالمان در دنیا، به وجود آن جناب که دیگر در روی زمین پادشاهی نخواهند کرد؛ زیرا دولت آن حضرت، متصل شود به قیامت، بنا بر رأی بعضی از علما، یا به رجعت سایر ائمه علیهم السلام، بنا بر رأی جماعتی و

ظواهر اخبار بسیار بلکه تصانیف متعدده در این باب تألیف فرمودند یا به دولت فرزندان آن حضرت.

چنانکه شیخ مفید در «ارشاد» فرمود که: «نیست بعد از دولت قائم علیه السلام برای احدی دولتی، مگر آنچه در روایت رسیده از سلطنت فرزندان آن ان شاء الله تعالی و به نحو قطع و بت نرسیده.»

بیشتر روایات این است که: «نمی رود مهدی علیه السلام مگر چهل روز پیش از قیامت.» تا آخر که فرموده و مکرر حضرت صادق علیه السلام به این بیت مترنم بودند:

لكل اناس دولة يرقبونها و دولتنا في آخر الدهر يظهر

و در «غیبت» نعمانی روایت شده از امام باقر علیه السلام که فرمود: «دولت ما آخر دولتهاست و نمی ماند اهل بیتی که برای ایشان دولتی است مگر آنکه سلطنت خواهند کرد پیش از ما، تا اینکه نگویند هرگاه که بینند سیره و سلوک ما را که هرگاه ما سلطنت می کردیم، سلوک می نمودیم مثل سلوک این جماعت و این است قول خدای عزوجل: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱

در «غیبت» فضل بن شاذان همین خبر را به سند صحیح روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام.

پوشیده نماند که از آنچه ذکر کردیم نمونه‌ای است از خصایص و تشریفات الهیة مهدویة که معلوم می‌شود اندکی از مقامات عالیة آن حضرت - صلوات الله علیه - و بزرگی سلطنت آن جناب که کسی ندیده و نشنیده و نخواهد دید و رفع می‌شود استغراب بعض آنچه وارد شده در حق آن حضرت.

شیخ نعمانی در «غیبت» خود روایت کرده که: کسی پرسید از حضرت صادق علیه السلام که: «آیا قائم علیه السلام متولد شده؟»

فرمود: «نه! اگر من او را درک کنم، هر آینه خدمت می‌کنم او را در ایام حیات خود.»

و خواهد آمد که آن جناب، بعد از نماز ظهر دعا می‌کردند برای حضرت قائم علیه السلام. پس راوی عرض کرد که: «برای خود دعا کردی؟»

فرمود: «دعا کردم برای نور آل محمد صلوات الله علیهم و سابق ایشان و انتقام کشنده از اعدای ایشان.»

و نیز می‌آید که حضرت کاظم علیه السلام مگر در مقام ذکر شمایل و حالات آن حضرت می‌فرمود: «پدرم فدای آنکه چنین است» در «کامل الزیارات» روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که در ضمن وقایع خروج آن حضرت فرمود: «نمی‌ماند مؤمن مرده، مگر آنکه داخل می‌شود بر او سرور این ظهور در قبرش و این در آن وقت است که به زیارت یکدیگر روند در قبرهایشان

و بشارت دهند یکدیگر را به خروج قائم علیه السلام.
این مضمون را صدوق در «کمال الدین» از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده. مذکور است که: «سروری داخل
می شود در قلب هر مؤمن.»

شیخ نعمانی روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «نظر
کرد موسی بن عمران در سفر اول از تورات، به آنچه داده
می شود به قائم علیه السلام از قدرت و سلطنت و فضل.

گفت موسی: «پروردگارا! بگردان مرا قائم آل محمد علیهم السلام.»
به او گفتند: «این قائم از ذریه احمد است.»

آنگاه نظر کرد در سفر ثانی و یافت در آن، مثل این. آنگاه
نظر کرد در سفر ثالث و بازدید در آن، مانند آن. بار دیگر همان
سخن را گفت و همان جواب را شنید.»

در «مهیج الاحزان» از کتاب «رای العین» روایت شده که
حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب عاشورا فرمود به اصحاب
خود که: «جدم خبر داد مرا که فرزندم حسین علیه السلام در بیابان
کربلا کشته خواهد شد غریب و بی کس و تشنه، کسی که او را
یاری کند به تحقیق که مرا یاری کرده و یاری نموده فرزندش،
قائم منتظر علیه السلام را.»

در «بشارة المصطفی» از عماد الدین طبری و «تحف العقول»
و بعضی نسخ «نهج البلاغه» روایت است از امیرالمؤمنین علیه السلام که

فرمود به کمیل: «ای کمیل! هیچ علمی نیست مگر آنکه من مفتوح می‌نمایم آن را و هیچ سرّی نیست مگر آنکه قائم علیه السلام ختم می‌کند آن را.»

و در نسخه‌ای است که: «هیچ سرّی و به روایتی هیچ چیزی نیست مگر آنکه جناب قائم علیه السلام آن را ختم نماید، چه دانستی که همه انبیا و اوصیا که برای عمارت قلوب و تحلیه آنها به نور ایمان و تطهیر و تزکیه آنها از قذارات و دنایس عقاید و اخلاق مبعوث شدند، به جهت موانع بسیار، متمکن نشدند از اظهار تمام اسباب و انکار و بیان رموز و اسرار و پیوسته خلق را وعده و بشارت و ارجاع و حوالت فرمودند به آن جناب و عهد سلطنت و ریاست او که پس از آن، دولتی نباشد.

پس، نباید چیزی بماند که آن جناب نفرماید و به خلق نرساند و ایشان را به سوی خداوند نکشاند. چنانچه خدای تعالی به همین نحو در آیه، وعده استخلاف، بیان فرمود که: «دیگر خوفی برای خلیفه و انصارش از احدی نباشد که سبب شود پوشاندن حقّی را.»

و شیخ جلیل علی بن محمد بن علی خراز در «کفایة الاثر» روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود به علی علیه السلام: «یا علی! تو از منی و من از تو، تو برادر و وزیر منی. چون بمیرم، ظاهر شود کینه‌ها در دل‌های قومی و زود است که پس از من، فتنه‌ای شود

سخت و دشوار که بیفتد در آن، هر بیگانه و نزدیک و این در وقت مفقود شدن از شیعه است، پنجم از هفتم از فرزندان من، که محزون می‌شوند از برای فقدان او، اهل آسمان و زمین. پس چه بسیار مؤمن و مؤمنه متأسف متلهف، حیران است زمان فقد او.»

آنگاه سر مبارک را اندکی به زیر انداخت. آنگاه بالا کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدای همان شبیه من و شبیه موسی بن عمران که بر اوست جامه‌های نور یا جامه‌هایی که تُتَّقُ زَنَد از شکافهایش انواری که مثل لؤلؤ لالاست از شعاع قدس. گویا می‌بینم ایشان را که در حالت نهایت یأس‌اند که ندایی کند ایشان را که شنیده شود از دور، چنانچه شنیده شود از نزدیک.» تا آخر خبر.

شیخ طبرسی در «احتجاج» و ابن طاووس در «کشف الیقین» روایت کردند خطبه بلیغه طولانی رسول خدا ﷺ را که در حجة الوداع در غدیر خم، در آن محضر عظیم خواندند و از جمله فقرات آن خطبه است: «معاشر الناس! الا و انی منذر و علی هاد. معاشر الناس! انی نبی و علی وصی. ألا ان خاتم الائمة منا القائم المهدي صلوات الله عليه. ألا انه الظاهر علی الدین. ألا انه فاتح الحصون و هادمها. ألا انه قاتل كل قبيلة من اهل الشرك. ألا انه المدرك بكل ثار لاولياء الله عزوجل. ألا انه الناصر الدین الله. ألا انه الغراف من بحر عمیق.»

به روایت سید الممتاح: «من بحر عمیق. ألا آنه یسم کل.»
و به روایت سید المجازی: «کل ذی فضل بفضله و کل ذی جهل
بجهله. ألا آنه خیرة الله و مختاره. ألا آنه وارث کل علم و المحيط به.
ألا آنه و المنبر عن ربه عزوجلّ و المنبه بامر ایمانه. ألا أن (نه)
الرشید السدید. ألا آنه المفوض الیه. ألا آنه قد بشر به من سلف بین
یدیہ. ألا آنه الباقي حجة و لاحجة بعده و لاحق الآ معه و لانور الآ
عنده. ألا آنه لا غالب له و لا منصور علیه. ألا آنه ولیّ الله فی ارضه و
حکمه فی خلقه و امینه فی سرّه و علانیته.»

فهرست

مقدمه ناشر.....	۵
مقدمه نویسنده.....	۷
اسما و القاب و کنیه‌های آن حضرت و وجه تسمیه آنها.....	۹
اوصاف شمایل و بعضی از خصایص حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> ..	۱۲۳
فصل اول.....	۱۲۳
فصل دوم.....	۱۳۱
امتیاز نور ظلّ و شبح امام زمان <small>علیه السلام</small>	۱۳۳
شرافت نسب امام زمان (عج).....	۱۳۶
بردن امام زمان (عج) در روز ولادت به سراپرده عرش.....	۱۳۷
دارا بودن خانه‌ای به نام بیت الحمد.....	۱۳۷
جمع میان کنیه رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> و اسم مبارک آن حضرت... ..	۱۳۷
حرمت بردن نام آن جناب.....	۱۳۸
ختم وصایت حجّت در روی زمین.....	۱۳۸
سپرده شدن به روح القدس.....	۱۳۸
معاشرت و مصاحبت نداشتن با کفار و منافقین و فسّاق.....	۱۳۸
نبودن بیعت احدی از جابران بر گردنش.....	۱۳۹
داشتن علامتی مانند علامت ختم نبوّت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۴۰
اختصاص دادن خداوند آن جناب را به القاب متعدّده.....	۱۴۰

- ۱۴۱ ظهور آیات غریبه و علامات سماویّه و ارضیّه
- ۱۴۲ ندای آسمانی به اسم آن جناب علیه السلام، مقارن ظهور
- ۱۴۵ افتادن افلاک از سرعت سیر و بطوء حرکت آنها
- ۱۴۷ ظهور مصحف امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۵۱ سایه انداختن ابری سفید بر سر مبارک آن حضرت
- ۱۵۱ بودن ملائکه و جنّ در لشکر آن حضرت
- ۱۵۳ جوان ظاهر شدن امام زمان (عج)
- ۱۵۷ رفتن وحشت و نفرت از میان حیوانات
- ۱۵۹ بودن جمعی از مردگان در رکاب آن حضرت
- ۱۶۰ بیرون آمدن گنجها و ذخیره‌ها از زمین
- ۱۶۲ زیاد شدن باران و درختان و میوه‌ها و سایر نعمتهای زمین
- ۱۶۷ تکمیل عقول مردم به برکت وجود آن حضرت
- ۱۷۰ قوّت دیدگان و گوشهای آن حضرت و اصحاب او
- ۱۷۱ طول عمر اصحاب و انصار آن حضرت
- ۱۷۱ رفتن عاهات و بلاها از ابدان انصار آن جناب
- ۱۷۳ دادن قوّت چهل مرد به هر یک از انصار آن حضرت
- ۱۷۴ استغنائی خلق به نور حضرت مهدی علیه السلام
- ۱۷۶ بودن رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن جناب
- ۱۷۸ راست نیامدن زره پیامبر صلی الله علیه و آله مگر بر قدّ آن حضرت
- ۱۸۰ ابری مخصوص آن جناب که در آن رعد و برق است

- برداشته شدن تقیه و خوف از کفار و مشرکان و منافقان ۱۸۱
- فروگرفتن سلطنت آن حضرت، در تمام روی زمین ۱۸۴
- پُر شدن تمام روی زمین از عدل و داد ۱۸۷
- حکم فرمودن در میان مردم به علم امامت خود ۱۸۹
- احکامی که تا عهد آن حضرت، ظاهر و مجری نشده ۱۹۱
- بیرون آمدن تمام مراتب علوم ۱۹۴
- آوردن شمشیرهای آسمانی برای اصحاب آن حضرت ۱۹۵
- اطاعت حیوانات از انصار آن حضرت ۱۹۶
- بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر از کوفه ۱۹۶
- امتیاز دادن خداوند، آن حضرت را در معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۹۷
- نزول حضرت حضرت عیسی علیه السلام از آسمان ۱۹۸
- جایز بودن هفت تکبیر بر جنازه آن حضرت ۲۰۴
- قتل دجال لعین که از عذابهای الهی است ۲۰۴
- انقطاع سلطنت جابران و دولت ظالمان در دنیا ۲۰۶
- فهرست ۲۱۳

معرفی تعدادی از کتابهای مرکز فرهنگی گل نرگس

چگونگی ملاقات با امام زمان (عج) در بیداری و خواب

بعضی از موضوعات این کتاب عبارتند از:

اعمال و آدابی که به برکت آنها می توان خدمت امام زمان (عج) رسید - دعایی که با آن می شود امام زمان (عج) را در خواب یا بیداری مشاهده نمود - دعای شیخ مفید جهت دیدن ائمه معصومین علیهم السلام - روایت سید بن طاووس برای دیدن حضرت علی علیه السلام در خواب - اعمالی برای مشاهده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب - دعاهایی در مورد توسل و تضرع به امام زمان (عج) - فرمایشات امام صادق علیه السلام در توسل به امام زمان (عج) - تکالیف مسلمانان نسبت به امام عصر علیه السلام - اوقات مخصوص امام عصر علیه السلام - اشعاری درباره امام عصر علیه السلام . (۶۵۰ تومان)

شگفتی ها و معجزاتی از امام زمان (عج) در دوران کودکی و غیب صغری

بعضی از موضوعات این کتاب عبارتند از:

معجزات عجیب و شگفت انگیزی از امام زمان (عج) در برخورد با شیعیان و غیر شیعیان و ... - تاریخ ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام - اختلاف اقوال در سال ولادت و ترجیح آن - چگونگی شرفیابی حضرت نرجس خاتون علیها السلام خدمت امام حسن عسکری علیه السلام - کیفیت ولادت با سعادت امام زمان علیه السلام - خلفای بنی عباس در زمان غیبت صغری - اثبات امامت آن حضرت از روی معجزات صادره از آن بزرگوار. (۳۵۰ تومان)

ما امام زمان (عج) را دیده‌ایم

صد حکایت قطعی و مستند از علماء و بزرگان اسلام که خدمت حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنا لتراب مقدمه الفداه) رسیده‌اند و معجزاتی از آن حضرت مشاهده نموده‌اند که موضوعات بعضی از داستانها عبارتند از: جزیره خضراء محل اقامت فرزندان امام زمان (عج)، زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام توسط امام عصر علیه السلام، مکتوب ناحیه مقدسه برای شیخ مفید، مرثیه منسوب به حضرت علیه السلام درباره شیخ مفید، حکایاتی از مثله جمکرانی، سید محمد جبل عاملی، سید بن طاووس، علامه حلی، محیی الدین اربلی، شیعیان بحرین، ابوالقاسم جعفر قولویه، مقدس اردبیلی، سید بحرالعلوم، ملا زین العابدین سلماسی، سید نعمت الله جزایری، شیخ حسن عراقی و - بحثی در مورد تکذیب مدعی رؤیت - تویح حضرت به علی بن محمد سمی - گفتاری از سید بحرالعلوم درباره رؤیت امام زمان علیه السلام - علت محجوب بودن حضرت مهدی (عج) از مردم. (۷۵۰ تومان)

امام زمان (عج)، واقعیتی غیر قابل تردید

کتابی در مورد اثبات وجود مبارک امام زمان (عج)؛ اقوال بعضی از اهل سنت درباره وجود مهدی موعود علیه السلام؛ اثبات اینکه مهدی موعود همان حجة بن الحسن العسكري علیه السلام است؛ بیان ردّ اقوال بعضی از علمای اهل سنت توسط بعضی دیگر از علمایشان؛ باطل بودن کسانی که قائل به وجود مهدی موعود علیه السلام نیستند؛ روایاتی از معصومین علیهم السلام بر امامت مهدی موعود علیه السلام. (۶۵۰ تومان)

طول عمر امام زمان (عج)

و قواعد نجوم در این مورد

کتابی در مورد رفع توهم و شبهه اهل سنت درباره طول عمر و غیبت

امام زمان علیه السلام - افرادی که عمر طولانی داشته‌اند - حکایت دجال و دفع شبهات اهل سنت - تعدادی دیگر از افرادی که عمر طولانی داشته‌اند - قواعد اصحاب نجوم در رابطه با طول عمر - اسامی تعدادی از افرادی که به خدمت حضرت مشرف شده‌اند - استخراج مدت دولت آن حضرت از قول خدای تعالی - اسامی بعضی از اولاد آن حضرت علیه السلام - مسکن آن حضرت علیه السلام . (۳۵۰ تومان)

زیبا داستانها و عجایبی از حضرت علی علیه السلام

بعضی از موضوعات این کتاب عبارتند از:

گفتگوی علی علیه السلام با اصحاب کهف و دو جمجمه پوسیده، گفتگوی علی علیه السلام با سام فرزند نوح و سر انوشیروان - زنده کردن مرده و معرفی قاتل، زنده کردن مرده و رسوا شدن دشمنان - معجزات علی علیه السلام در شکم مادر - راهنمایی شدن جبرئیل در بدو خلقتش توسط علی علیه السلام - ملائکه‌ای شبیه به علی علیه السلام در آسمانها - گفتگوی خداوند با پیامبر علیه السلام با صدای علی علیه السلام - دلاوری‌های شگفت‌انگیز علی علیه السلام - کشف عورت عمرو عاص و بسر بن ارطاه برای فرار از شمشیر علی علیه السلام - صیحه درختان به فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام - سلام درختان و سنگریزه‌ها یمَن به علی علیه السلام - وصل کردن دست قطع شده - بیان دو معجزه از معجزات عجیب علی علیه السلام توسط عمر - اژدها شدن کمان علی علیه السلام از زبان عمر - تبریک خلافت علی علیه السلام در آسمانها در شب معراج - برگشتن خورشید بخاطر علی علیه السلام - مستجاب شدن نفرین دشمن علی علیه السلام در حق خودش - دادرسی علی علیه السلام درباره دختر زیباروی و مرد مقتول - حل مشکل زن حامله‌ای که کسی با وی همبستر نشده بود. (۶۰۰ تومان)

عجایب و معجزات شگفت انگیزی از امام حسین علیه السلام

بعضی از موضوعات کتاب عبارتند از:

طی الارض امام حسین علیه السلام از کربلا به هندوستان و نجات پادشاه هندوستان از چنگال شیر وحشی در روز عاشورا - ماجرای عجیب زعفر جنی، رئیس شیعیان جن، با امام حسین علیه السلام - عزاداری و خودکشی عجیب اسب و شتر امام حسین علیه السلام - زنده کردن انسان مرده - زنده کردن پنج اسب سر بریده - «لعیا» زیباترین حورالعین بهشت، قابله امام حسین علیه السلام بود - نام گذاری امام حسین علیه السلام توسط خداوند متعال - جبرئیل و میکائیل علیهم السلام گهواره جنبان و آرام کننده حسین علیه السلام - خمیر کردن ریگها و شکافتن آسمانها در زمان کودکی - آتش گرفتن گوشت شتر و زعفرانهای به غارت رفته - آمادگی افواج زیادی از ملائکه و اجنه برای یاری حسین علیه السلام - ذکر مصائب امام حسین علیه السلام توسط جبرئیل برای آدم علیه السلام - عبور کشتی نوح علیه السلام از کربلا و گریه اهل کشتی بر حسین علیه السلام - خواندن مصیبت حسین علیه السلام توسط خداوند برای موسی علیه السلام - ماجراهای شگفت انگیز پیامبران الوالعزم با امام حسین علیه السلام . (۵۰۰ تومان)

عجایب و معجزات شگفت انگیزی از اولیاء خدا

بعضی از موضوعات کتاب عبارتند از:

انداختن همیان پول در دریای عمان و پس گرفتن آن از یکی از اولیاء خدا در شهر مقدس قم - به اژدها تبدیل شدن بیل علامه حلّی - باد و طوفان مطیع امر سید محمد باقر قزوینی - طی الارضی بر فراز آسمانها و تمام نمازها را به جماعت با حضرت ولی عصر (عج) خواندن - هدیه انگشتری از طرف حضرت زهرا علیها السلام به یک ولی خدا - آمدن چهارده معصوم علیهم السلام به عیادت یک ولی خدا در عالم بیداری

- متوقف کردن آب رودخانه توسط سید موسی زر آبادی بمانند حضرت موسی علیه السلام - قدرت اراده شیخ حسنعلی نخودکی در بردن شخصی با جسم از مشهد به اراک در یک لحظه - نرم شدن سینی مسی بزرگ در دستان یک ولی خدا همانند نرم شدن آهن در دستان حضرت داوود علیه السلام - پذیرایی حضرت سلمان از عده‌ای از اولیاء خدا بر روی قبر پاک و مطهرش - مشاهده ارواح مؤمنین روی صحن مدرسه فیضیه - دیدن ملائکه بصورت انواری مانند جرعه‌های سفید رنگ - آمدن ماهی تازه از آسمان - حل کردن اعجاز انگیز مشکل سربازی جوانی بوسیله یک ولی خدا - نورانی شدن بدن. (۵۰۰ تومان)

سیاحت غرب

(سرگذشت عجیب انسانها پس از مرگ)

بعضی از موضوعات کتاب عبارتند از:

لحظات پس از مرگ و وضعیت مرده و تشییع کنندگان - نفرستادن خیرات توسط بازماندگان و ناراحتی آیه الله نجفی - مصاحبت با حوریه بهشتی بخاطر ازدواج موقت با زنی در دنیا - عذابهای زناکاران، لواط کنندگان، رشوه‌خواران - عذابهای تمسخر کنندگان، غیبت کنندگان، حرام خوران - آتش گرفتن باغها و بوستانهای بهشتی بخاطر دروغ گفتن و تهمت زدن صاحبان آن باغها در عالم دنیا - قصرها، باغها، چشمه‌ها و دختران و پسران بهشتی - موسیقی‌ها و صداهای خوش بهشتی و صوت دل‌انگیز قرآن - آگاه شدن بهشتیان از غربت و مظلومیت امام زمان (عج) - گفتگو با حبیب بن مظاهر در مورد ظهور حضرت مهدی (عج) - سخنرانی برای بهشتیان در مورد ظهور امام زمان (عج) - طلب ظهور از خداوند متعال توسط عالمیان. (۲۵۰ تومان)

بهشت و حوریان بهشتی

بعضی از موضوعات کتاب عبارتند از:

چرا حوریان همیشه باکره باقی می‌مانند؟! - حوریان و دختران بهشتی و زنان دنیا در بهشت - ماجرای حوریان بهشتی و آیه الله قوچانی - ماجرای حوریان بهشتی و آیه الله گلپایگانی - حقیقت شیرین مرگ و قبض روح و عالم برزخ - دیدار با دیگر ارواح - سیر معنوی و لذت وصال - داستانی واقعی و جالب از مرگ و عالم برزخ - در بهشت هر چه انسان بخواهد وجود دارد - باغها و درختان و میوه‌ها و غذاهای بهشتی - لباسها و قصرها و ظرفها و شرابه‌های بهشتی - همنشینی نیکان و صالحان - جوان شدن بهشتیان - فرزندان شدن بهشتیان - موسیقی و آهنگهای بهشتی - انواع بهشتهای جهان آخرت - عظمت و وسعت بهشت - مقایسه بهشت با دنیا - همیشگی بودن بهشت - هوای بهشت - شرط ورود به بهشت: ایمان و عمل و تزکیه نفس. (۳۵۰ تومان)

جهنم و عذابهای جهنمی

بعضی از موضوعات کتاب عبارتند از:

ملاقات آیه الله گلپایگانی با ارواح در وادی السلام - مشاهده آیه الله گلپایگانی در مقبره تخت فولاد اصفهان - یافتن خاکستر جسد سوخته یزید بن معاویه (لعنة الله علیهما) - گوشه‌ای از عذاب قابیل و ابن ملجم (لعنة الله علیهما) در برزخ - فریاد وحشتناک یک مرده در قبر (مکاشفه محدث قمی) - عذاب یکی از درباریان قاجار - عذاب قبر وزیر خلیفه عباسی - اثر فریادهای کافر در قبر بر حیوانات - عذاب قبر یک ظالم - خواب قیامت و اثر عذاب آن بر شخص بیننده خواب - حضرت عزرائیل و مرد فراری از مرگ - زنان جهنمی - چهره وحشتناک عزرائیل هنگام قبض روح شخص فاجر - سرگذشت وحشتناک کافر، از قبض روح تا ورود به جهنم

- مسئله همیشگی بودن عذاب کافران - گوشه‌ای از عذاب قابیل - مقایسه بهشتیان و جهنمیان - راه هفتاد ساله جهنم - عذابهای جسمی و روحی. (۳۵۰ تومان)

خواسته‌ها و ناخواسته‌های الهی

☆ خلاصه کاملی از واجبات و محرماتی که اکثر مردم از احکام آن بی اطلاع هستند و بعضاً در رساله‌های عملیه نیز نیامده است.

☆ بررسی برخی از اعمال و عقاید انحرافی و شیطانی؛ که بعضی از آنها عبارتند از: جدا بودن دین از سیاست - اعتقاد به مطالب غیر اسلامی فلسفه و کسب معارف از آن - استنباط از روایات و عمل به آنها توسط اشخاص غیر مجتهد - صوفی و درویش و خانقاهی شدن و تبعیت از اقطاب صوفیه - رهبانیت، انزوا و گوشه‌گیری - اعتقاد به وحدت وجود به این معنا که همه موجودات یا ارواح انسانها (نعوذ بالله) عین ذات خدا هستند - عقیده باطل و مسخره تناسخ - اعتقاد به مکتب جبریه و تفویض بد جلوه دادن سنت الهی و پسندیده ازدواج موقت - بخشش گناهان بدین معنا که خداوند تمام گناهان چه حق الله و چه حق الناس را با چند مرتبه استغفار و یا مقداری گریه کردن می‌بخشد - تقیه به معنای محافظه‌کاری و ترس و زبونی - تقسیم اسلام به شریعت و طریقت و حقیقت - انتظار فرج به معنای دست روی دست گذاشتن - رواج خرافات مانند نحسی عدد ۱۳ و ۱۳ نوروز - استخاره گرفتن در هر کاری. (۶۵۰ تومان)

کلیدهای ثروتمند شدن

بعضی از موضوعات کتاب عبارتند از:

ختم‌هایی مجرب و معجزه آسا در مورد اداء قروض و ثروتمند شدن و رسیدن به حاجات از حضرت عیسی، سلمان فارسی، شیخ بهائی، علامه مجلسی، سید بن

طاووس و سید محمد باقر داماد - این دعا را پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شخصی تعلیم داد و آن شخص خواند و به ثروت زیادی رسید - دعای قبل از رفتن به دکان که در افزایش سود تجارت مؤثر است - تعجب است از کسی که دنیا و مال و متاع و زینت آن را می‌خواهد و این ذکر را نمی‌گوید - تأثیر خاص خواندن بعضی از آیات قرآن در مورد رسیدن به مال و ثروت و اداء قروض - خداوند می‌فرماید: هر کس بخواند تجارتش پُرسود باشد باید هنگام آغاز، این دعا را بخواند - خواندن هفتاد مرتبه از آیه مورد نظر، باعث توانگری و ثروتمند شدن می‌شود - دعایی که باید در وقت خاصی نوشته شود و در کیسه یا کیف قرار داده شود - دعایی که باید نوشته و در خانه یا در محل کسب آویخته شود. (۲۰۰ تومان)

زیبا داستانهای از زنان

بعضی از موضوعات کتاب عبارتند از:

چرا زنها نمی‌توانند در یک زمان چند شوهر داشته باشند - بدترین و زناکارترین زنان عالم (هند و سُمیه و لیلی) - قطع شدن دست دختر زیباروی بخاطر محبت مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام - تقاص چشمان زیبا - عاقبت بخیر شدن زن زناکار - پاداش لگه دار نکردن دامن زنی از ذریه حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مساحقه زن و کنیز باکره - خیانت دو مرد بر یک زن عقیف - داستانهای از پیر زنان - مزایای ازدواج با زن علویه - نتیجه احسان و کمک به زنان سیده - صبر و تحمل زنان صبور - پاداش صبر بر زشت بودن شوهر و شکر بر زیبا بودن زن - عاقبت شیرین یوسف و زلیخا - معشوقه زیرک و عاشق عجول - قضایائی از عشق به زنان - عشق پیرمرد به دخترک زیباروی - عاقبت عشق آدم پینه دوز به دختر قشنگ و زیبای پادشاه - نتیجه استقامت عقیفه زیباروی در مقابل گناهان و سختی‌ها - بهره‌برداری از دنیا و نزدیکی با زنان سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. (۶۵۰ تومان)

بهترین راه ارضاء و کنترل نیاز جنسی برای جوانان و ...؟!

بعضی از موضوعات کتاب عبارتند از:

لزوم طرح ازدواج موقت توسط بزرگان - وظیفه مسئولین در مورد ازدواج موقت - پیشنهاد زن به مرد برای ازدواج موقت - ازدواج موقت مردان متأهل، درست یا غلط؟ - نظرات دانشمندان غربی در مورد ازدواج موقت - فساد مخالفین ازدواج موقت - آیه الله قوچانی و رسیدن به ثواب ازدواج موقت - مباحثه یکی از شیعیان و ابوحنیفه در مورد ازدواج موقت - مقایسه زنا و ازدواج موقت - اهمیت قانون ازدواج موقت - تذکرات لازم و ضروری در مورد ازدواج موقت - ارضاء صحیح شهوت نه سرکوب آن - مضرات آزادی جنسی و بی بند و باری - ازدواج موقت در قرآن - احکام ازدواج موقت - مخالفان ازدواج موقت - ازدواجهای بی فکر - احادیثی در اهمیت ازدواج موقت. (۲۵۰ تومان)

علاقمندان می توانند با مراجعه به کتابفروشی های معتبر و یا با ارسال مبلغ هر کتاب از طریق پُست به آدرس: «قم - صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۳۸۹۱ - مرکز فرهنگی گل نرگس» کتاب یا کتابهای مورد نظر خود را دریافت نمایند.

(هزینه پُست، بر عهده مرکز فرهنگی است)

تلفن: ۷۴۴۰۸۳